
بررسی تحلیلی مبارزات معلّمان از جنبش تنباکو تا دوران اخیر

به مناسبت مبارزات سراسری معلّمان در بهمن و اسفند ۹۳

فهرست

بخش اول: از دوران تنباکو تا انقلاب ۵۷.....	۵
مقدمه	۶
مبانی نظری و اهداف بنیادین	۷
ویژگی‌ها و سرشت کار معلمان	۹
سطح زندگی، حقوق و معیشت معلمان	۱۰
نظام نوین آموزشی از بدو تأسیس	۱۶
جایگاه معلمان در جنبش جنگل	۲۴
مبارزه معلمان در دوران رضا شاه	۳۴
جایگاه مبارزات معلمان در دوران پهلوی دوم	۳۷
صمد بهرنگی	۴۷
دکتر علی شریعتی	۵۴
استاد مرتضی مطهری	۵۹
فرزاد کمانگر	۶۲
دیدگاه‌های فرزاد در مورد مسائل ملی و توسعه اجتماعی - اقتصادی	۶۷
معلم مبارز دکتر محمد ملکی	۷۳

بخش دوم: از انقلاب ۵۷ تا دوره اخیر	۷۵
مبارزه معلمان در جریان انقلاب ۵۷	۷۷
معلمان در دوم خرداد ۷۶	۸۵
تداوم مبارزات در دولت نهم و دهم (احمدی‌نژاد)	۹۰
وضعیت تشکّل‌ها در شرایط امنیتی	۹۵
رسالت امروز آموزش و پرورش در ایران	۹۷
استقرار دولت یازدهم (دولت تدبیر و امید)	۱۰۶
پایان سکوت اصلاح‌طلبان	۱۰۷
جمعی‌بندی حرکت اعتراضی سراسری معلمان در دهم اسفند	۱۱۲
بن بست‌ها و تنگناهای نظام آموزش و پرورش	۱۱۹
سازمان یابی و حرکت معلمان	۱۱۹
تدوین یک برنامه آموزشی در تشکّل‌ها	۱۲۱
دستاوردها و نتایج جنبش معلمان	۱۲۱
ضرورت‌های پیشبرد جنبش معلمان	۱۲۳
ضمائم:	۱۲۷
ضمیمه ۱: بیانیه پایانی شورای هماهنگی تشکّل‌های صنفی فرهنگیان	۱۲۸
ضمیمه ۲: بیانیه پایانی گردهمایی معلمان در دهم اسفند ۹۳	۱۳۰
ضمیمه ۳: از سی و یک تیر تا نوزده اسفند ۹۴	۱۳۳

بخش اول:

از دوران تنباکو تا انقلاب ۵۷

مقدمه

معلمان با جمعیتی بالغ بر یک میلیون نفر، مسئولیت تحقق دسترسی‌اندیشه و تفکر نسل نو را با سطح تمدن جهانی بشر امروزین بعهدہ داشته و پیشبرد نظام آموزشی در بخش عملیاتی و اجرایی را به دوش می‌کشند. در واقع معلمان، رسالت آموزش و پرورش نسل نو برای مدیریت آینده کشور که هم‌سطح با پیشروان جامعه جهانی قرارگیرد را به عهده دارند. تأسیس دارالفنون بوسیله امیر کبیر در سال ۱۲۳۰ هـ.ش، نقطه آغاز تحول آموزش از نظام کهن به نظام نوین بود. تأسیس دارالفنون را می‌توان مبدأ تحول در تفکر کهن و سنتی جامعه ایران محسوب نمود. زیرا آگاهی فاصله بین حاکمیت مطلق و کهن بااندیشه نوین مشروطه، از آن زمان در ایران رقم خورد. اندیشه حاصل از آموزش نوین از آغاز تحول آموزشی، بتدریج در ذهن جامعه ایرانی رسوم کرد و جامعه ایران را از سلطنت مطلقه قاجار و دوره‌های ماضی عبور و سرانجام به مشروطیت رساند. در روزگاران ایام مشروطه، علم شأن و منزلتی پیدا کرده بود، که با ورود به جامعه ایران، معلمین به همراه اهل فرهنگ و روزنامه نگاران و احزاب مترقی منشأ تحولات فکری جدید در ایران، گردیدند. در ایران نظام آموزشی جدید و محیط مدرسه و دانشگاه، همواره آرمان ملی، علمی و طبقاتی را با خود حمل کرده است. نظام نوین آموزشی، در تضاد با نیروهای کهن یعنی دربار قجری و روحانیون درباری و دیگر نیروهای واپسگرا و تلاش‌ها و کوشش‌ها و با تکفیر شدن‌ها و مبارزات بسیار گسترده و دامنه دار بثمر رسیده است. این مبارزات در ابتدا از تبریز تا تهران و مشهد و اصفهان و دیگر شهرها بزرگ همراه بود. معلمین در مبارزات مشروطه، نهضت جنگل، نهضت ملی، جنبش ۳۹ - ۴۲، انقلاب ۵۷ و حرکت‌ها و جنبش‌های اصلاح طلبانه بعد از آن به صورت بسیار گسترده‌ای مشارکت داشته و پیشرو بوده‌اند. در برخی از مبارزات از جمله جنبش

سال‌های ۴۲-۳۹ معلمین نقش پیشتاز و تعزیه‌گردان مبارزات را داشته‌اند و در سایر مبارزات نیز نقش بسیار مؤثر و پیشرویی در بدنه جنبش ایفا نموده‌اند.

حرکت بعدی مساعی ذهن آرایان در نظام آموزشی نوین (۱) زنگار زدائی از عقل (۲) خرافه زدائی از دین (۳) استقرار آموزش نوین (۴) نشر فرهنگ و آگاهی تنظیم روابط دولت ملت - استقرار قانون - مشروطه کردن قدرت، تلاش برای مشارکت در نظام سیاسی، عدالت اجتماعی و باز توزیع مواهب طبیعی و منابع ثروت و دستیابی به قانون « هر کس به اندازه کار و تلاش خود او» بوده است مبارزاتی که تا به امروز هر چند با افت و خیز هایی مواجه شده اما متوقف نشده و تداوم یافته است. چشم‌انداز پیشروان در عرصه‌اندیشه در ابتدا: اندیشیدن - تحول اجتماعی و همراه کردن ایران با تحولات جهانی، مشروطه و جمهوریت بوده که جایگزین نظام مطلقیت، استبداد و سلطنت - که ایران را خارج از مدار تاریخی و توسعه زمان قرار داده بود - گرداند. پرداختن به تلاش تاریخی آموزش و پرورش نوین و تلاش معلمین در یکصد و سی سال اخیر موضوعی است که بدون تحلیل و غور و بررسی آن نمی‌توان به شناخت تحول جامعه ایران دست یافت و تلاش‌های چندی در این مورد در خصوص برخی مقاطع تاریخی انجام شده که در خور تقدیر است، اما جای کنکاش و بررسی‌های بیشتر و گسترده‌تر در بررسی مبارزات در مقاطع تاریخی مختلف، مورد نیاز است. در این تحلیل ضمن بررسی بازه زمانی جنبش تنباکو تاکنون، امیدواریم که این مهم در برنامه عموم معلّمین که خود در عرصه‌های مختلف دانش علمی و تاریخی صاحب‌نظر هستند به صورت‌گسترده و جدی تری مورد تجزیه تحلیل و موشکافی قرار بگیرد، امری که به درک و تحلیل جامعی از نقش جنبش معلمین در تحولات اجتماعی و جنبش‌های ادوار مختلف کمک شایانی می‌نماید .

بررسی تحلیلی و تاریخی، ضرورت و لازمه پیشرفت ابعاد مختلف اجتماعی و آموزشی - فرهنگی، اقتصادی، سیاسی در مقطع کنونی و مراحل گذار تاریخ آتی به سمت توسعه، پیشرفت و نظام اجتماعی سازگار با توسعه انسانی می‌باشد .

مبانی نظری و اهداف بنیادین

تا زمانی که: (۱) زیر ساخت‌ها و الزامات یک محیط علمی، آموزشی و تحقیقاتی؛ (۲) نظام آموزشی مبتنی بر آزادی، دموکراسی، مشارکت و دخالت مؤثر کارکنان آموزشی و همچنین (۳) سیستمی برای تأمین حقوق مکفی برای رفاه معلم و تأمین یک زندگی با

کرامت انسانی محقق نشود، جامعه رو به رشد آزادی و توسعه نخواهد رفت. در بین سه فاکتور مطرح شده، یک رأس آن، یعنی تأمین حقوق مکفی و زندگی در محدوده رفاه و با کرامت انسانی و مرتبط با « سوژه » یعنی معلم، مهم‌تر و کلیدی‌تر از دو فاکتور دیگر در رؤس دوم و سوم مثلث – تأمین مشارکت و زیر ساختها – می‌باشد. زیرا وجود زیر ساختها و تجهیزات، بدون عامل سوژه (معلم) بی‌اثر و ناکارآمد خواهد ماند. همچنین تأمین مشارکت نیز به عامل تعیین‌کننده معلّم مرتبط بوده و در صورت عدم تأمین یک زندگی مکفی، اندیشه و فکر معلم برای مشارکت کارایی نخواهد داشت. اگر دولت و حاکمیت در این عرصه کوتاهی کند به این مفهوم است که اساسا تعهد و برنامه عملی برای ایجاد یک جامعه توسعه یافته را ندارند. در چنین وضعیتی، اگر در عرصه‌ای از علوم دستاوردهایی هم کسب شود، به صورت مصنوعي، آکواریومی و با تزریق منابع مالی بسیار هنگفت و نهایتا ناکارآمد خواهد بود. یعنی توسعه همه‌جانبه نبوده، بلکه ناهمگن، ناموزون و نامتوازن می‌شود. جامعه در صورتی توسعه می‌یابد که زمینه‌ها و بستر لازم برای یک زندگی شرافتمند و انسانی برای همگان و از جمله معلمین تأمین شود. به این لحاظ دموکراسی اجتماعی؛ فرهنگی و اقتصادی در سطح جامعه حکمفرما شود، پیامد چنین وضعیتی افزایش درجه آزادی‌های فردی و اجتماعی و خود شکوفایی انسان و دست یابی به سطوح بالای نیازهای زندگی است. رشد و توسعه در سایه ترس و جهل، خفقان و سرکوب و زندان محقق نخواهد شد. لذا ما معلّمین با هر درجه از افزایش حقوق و دستمزد و کسب شأن واقعی خود نه تنها در جهت تأمین زندگی خود و خانواده‌هایمان گام برمی‌داریم بلکه آزادی، توسعه و امنیت اجتماعی و آینده تضمین شده جامعه را را نیز محقق می‌کنیم. در سراسر دنیا، برای همه ملل بعینه ثابت شده است که مشارکت فردی در تصمیم‌گیری‌ها و اهداف اجتماعی، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی ضامن رویکرد صحیح، تدوین اهداف و برنامه صحیح و دستیابی به نتایج از قبل تعیین شده است و به هر میزان تصمیمات با مشارکت جمعی و شورایی اتخاذ شود، اثر بخشی آن سازمان و نهاد بیشتر و عقلانی‌تر می‌گردد، مطلقیت حاکم و هرمی در نظام آموزش و پرورش جاری و تحمیل دروسی که از بالا و بدون نیاز سنجی واقعی این عصر و دوران انجام می‌گیرد، باعث ایجاد فاصله عمیقی فی‌مابین و نظام تصمیم‌گیری آن با اهداف واقعی آموزش و پرورش دانش‌آموزان، رشد و توسعه اجتماعی و نتایج اهداف مورد نظر می‌شود. یعنی اثرات معکوسی ببار می‌آورد. خارج کردن نوع دروس و محتوای

آن از دیدگاه‌های نظام حوزوی و ماقبل آموزش نوین و عدم ارائه دروس مورد نیاز عصر و زمانه با استفاده از تجربیات دورانساز کنونی اثر بخشی نظام آموزش و پرورش و ایجاد رشد و توسعه انسانی مطابق اهداف این نظام را منتفی می‌کند. معلمان برای ایجاد مشارکت و کرامت فراخور شأن، می‌بایست تشکیلات و سازمان مستقل خود را ایجاد و آنرا تبدیل به یک نهاد در آموزش و پرورش نمایند تا تحول و برنامه‌ریزی صحیح و مطابق موازین علمی و مشارکت اجتماعی آموزشی تأمین گردد.

ویژگی‌ها و سرشت کار معلمان

معلمین در یک جامعه طبقاتی، فاقد ابزار کار و سرمایه بوده و بعنوان فروشنده نیروی عمدتاً فکری و کمتر یدی خود فعالیت و زندگی می‌کنند. معلمین فاقد سرمایه، ساختمان‌ها، تجهیزات آموزشی، نظام‌های برنامه‌ریزی، تهیه و تدوین سیستم آموزشی می‌باشند. معلمین در واقع همه دارای یک کارفرما و آنهم دولت بوده که با توجه به آنکه دولت نیز می‌بایست نهادهای برآمده از ملت باشد، پس دولت‌ها در واقع دارای شرکای اجتماعی از جمله «جامعه» (مردم) و «کارکنان» (معلمین و کادرهای اداری) هستند. طبق اصل سی قانون اساسی آموزش در ایران رایگان و توسط دولت انجام می‌شود و اگر دولت خارج از این اصل عمل نماید، در واقع از انجام وظایف اساسی خود سر باز زده و مشروعیت عملکرد خود را زیر سؤال می‌برد. با توجه به مبانی فوق، دولت‌ها و حاکمیت‌ها نمی‌توانند بطور یکجانبه و بدون مشارکت و حضور دو قشر اجتماعی، یعنی «جامعه و معلمین»، اقدام به طرح و سیاست‌گذاری، بودجه‌بندی، اولویت‌گذاری، تدوین و تغییر نظام آموزشی، تدوین منابع و دروس، تدوین نظام‌های حقوقی و جبران خدمات و پاداش معلمین نماید.

اگر کار معلمین را به صورتان نزاعی (مجرد) و فردی نگاه کنیم، مشابه برخی دیگر اقشاری که ویژگی کار آنها فردی است، از جمله مهندسين، رانندگان شرکت واحد و پزشکان. اما با توجه به ویژگی‌های ذاتی جمعی، در مشارکت اجتماعی در حوزه‌های ذکر شده و مطالبات اقتصادی، با توجه به اینکه معلمان فاقد سرمایه هستند، در ردیف طبقه کارگر قرار محسوب می‌شوند. همانطور که مهندسين و یا رانندگان و برخی پزشکانی (که فاقد سرمایه و ابزار کار هستند) نیز جزو طبقه کارگر قرار دارند.

در خصوص نقش فکری و اجتماعی، واضح است که معلم در همه دوران توانست به تحول جامعه کهن و سنتی سرعت ببخشد، زیرا ویژگی کار وی تعقل - تفکر - مشاهده -

نظریه است، و هرگاه که توانسته است این زنجیره فکری را به «عمل و سازماندهی» منتهی نماید و «تحول» را با خود همراه داشته باشد. معلمان بعنوان قشر مرجع، الگوی نوجوانان و جوانان، والدین و دیگر گروههای اجتماعی می باشد. لذا در صحنه عمل اجتماعی و بخصوص در دوران بحرانها بعنوان قشر مرجع تأثیر گذار بوده اند. در دوران تحولات اجتماعی در ایران بخشهایی از معلمان بعنوان منتخبین و نمایندگان مردم در بخشهای تصمیمگیری مجلس شورا و دیگر ارگانها انتخاب شدهاند، زیرا مورد اعتماد و وثوق مردم می باشند.

معلمان از نقطه نظر کمیت و وزن اجتماعی قشر وسیع و گستردهای از جامعه را تشکیل میدهند. از مراکز شهرهای بزرگ تا دور افتادهترین شهرستانها و روستاها معلمان حضور داشته و لذا اعتراض و اعتصاب معلمان وسیعاً و بلاواسطه در جامعه منعکس می شود و بر زندگی اکثریت مردم، دانش آموزان و خانوادههای آنان، مستقیماً تأثیر گذارند.

همبستگی سراسری معلمان در سراسر کشور می تواند سطح تأثیر معلمان در تصمیمات مهم مملکتی از یکطرف و بهبود، رشد و توسعه اجتماعی از طرف دیگر را محقق کند. تخصیص لازم و مکفی بودجه مملکتی در زیر ساختهای آموزشی، افزایش حقوق و درآمد معلمان در محدوده رفاه، اجرای اصل ۳۰ قانون اساسی در خصوص برقراری آموزش رایگان تا پس از دوران متوسطه و تهیه زیرساختهای لازم آموزشی توسط دولت می تواند به بهبود فضای فرهنگی، سیاسی و آزادیهای مدنی و اجتماعی بینجامد. شاید بتوان گفت که یک شاخص توسعه یافتگی و رهایی انسان از قیود نیازهای اولیه و حرکت بسوی رشد و اعتلای انسانی، می توان تخصیص بودجه لازم را برای امر آموزش و پرورش دانست. زیرا بودجه آموزش نشانگر سرمایه گذاری برای توسعه اجتماعی و نیروی انسانی است. معلمان در حلقههای ارتباطی و به اشتراک گذاشتن دانش در حوزههای مختلف علمی می توانند به تصمیمات صحیح و علمی دست یابند و موجب پیشبرد امر تحول در این حوزه ها شوند. همچنین معلمان با شبکه ارتباطی، دارای وحدت دیدگاه در مطالبات و تا حدودی همسان وحدت نظری در مورد پدیدههای اجتماعی می باشند.

سطح زندگی، حقوق و معیشت معلمان

در ایران، حقوق معلمان همانند دیگر اقشار حقوق بگیر. اعم از کارگران، پرستاران،

کارمندان جزء که همگی در سطح طبقه کارگر قرار دارند، طی دهه‌های اخیر به شدت منجمد و فشرده شده است. در حالیکه خط فقر و حداقل سطح زندگی به حدود سه میلیون و نیم تومان در ماه افزایش یافته است، حقوق معلمان و دیگر اقشار حقوق‌بگیر بطور متوسط در سطح یک‌سوم خط فقر قرار دارد. نظر به اینکه معلمان بعنوان یک قشر مرجع اجتماعی پرنسب‌های ضروری برای ادامه کار خود را لازم دارند تا بتوانند به انجام وظایف خود در محیط آموزشی اقدام کنند، قادر نیستند به کارهای عام‌تر در معرض دید عمومی اقدام کنند و لذا بشدت در زندگی در رنج و مضيقه هستند. در اینجا خط فقر و نه خط رفاه مطرح گردید. تأمین خط رفاه برای یک کارگر و معلم، حقوقی بیش از این سطوح را می‌طلبد. حقوق و دستمزدی که معلم بتواند هزینه‌های فرهنگی، تفریحی و مسافرتی (داخل و خارج)، تأمین مایحتاج اجتماعی و غیره را نیز تأمین نماید. پرداخت سطح حقوق مطرح شده، نه هزینه بلکه سرمایه‌گذاری اجتماعی است. بررسی وضعیت کشورهای توسعه‌یافته‌ای که این سطح حقوق را تأمین می‌کنند، خود حاکی از درک و اجماع حاکمان از الزامات رشد و توسعه و درجه آزادی فردی و اجتماعی آن کشورها است. حاکمیت بجهت ذهنیت و منافع قشری و طبقاتی نیم‌درصدی‌ها در ایران (طبقه سرمایه‌دار رانت‌خوار خودی و مقامات ارشد حکومتی و دولتی) قصد ندارد به اصلاحات واقعی در بهبود سطح زندگی معلمان اقدام کند. معلمین پیمانی و حتی بدون قرارداد را با حقوق بسیار نازل و اندک را بخدمت گرفته و از بیکاری موجود در سطح جامعه بشدت سوء استفاده می‌نماید. بخصوص از کار زنان و دانشجویان نیز برای کاهش هر چه بیشتر دستمزد بهره می‌برد. با توجه به عملکرد کنونی می‌بایست گفت دولت‌ها در ایران تنها، بطور روزمره سپری می‌کنند و هیچ برنامه‌ای برای توسعه اجتماعی - اقتصادی ایران امروز و آینده را در نظر ندارند. اگر بودجه حدود ۳/۵ در صد تولید ناخالص داخلی بودجه آموزش و پرورش را با بودجه دیگر وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها مقایسه کنیم، اجحافی که در حق معلمین و زندگی آینده جامعه ایرانی می‌شود را بخوبی می‌توان دریافت. بعنوان مثال بودجه نظامی و امنیتی، ۴۰ درصد بودجه سالیانه کشور و بودجه است. همچنین مقایسه دستمزد معلمین در ایران با دیگر کشورها نشان از عمق و وسعت فاجعه است که این قشر گسترده را در تنگنا قرار داده است. بی‌شک دریافت حقوق پایه‌ای برای تأمین یک زندگی شرافتمندانه در مقطع کنونی که دریافت به محدوده حداقل ۵ میلیون تومان ماهیانه، متناسب با سطح هزینه‌های کنونی، نشان از

راه درازی است که می‌بایست پیموده شود. اگر انتظار داشته باشیم که با یک یا چند حرکت اعتراضی بتوانیم ذهن واندیشه مقامات تصمیم گیرنده را متوجه وظایفشان در تأمین زندگی معلمان و از اینطریق توسعه کنونی و آینده جامعه ایران کنیم و آنها را موظف به اتخاذ تصمیمات حاد برای تخصیص بودجه لازم برای آموزش نموده و از غارت رانت خوران و به یغمابرندگان ثروت اجتماعی جلوگیری کنند، می‌توان گفت که راه بجایی نمی‌بریم، زیرا آنان دهه‌هاست که به تفکر منجمد کنونی عادت نموده و با افزایش تورم و افزایش مستمر سطح زندگی، در وضعیت حادثری قرار خواهیم گرفت. مسئولین طی دهه‌ها نشان داده‌اند که اولویت‌های دیگر بغیر از رشد و توسعه اجتماعی، تغییرنظام بودجه‌بندی و توزیع ثروت اجتماعی از رانت بسمت هر کس به‌اندازه کار و تلاش دارند، تغییر وضع موجود، راه درازی است که می‌بایست برای پیمودن آن آماده باشیم.

کسب حقوق مطابق شأن زندگی و انسانی، نه تنها یک الزام شخصی برای ما و خانواده و زندگیمان است، بلکه یک وظیفه و الزام و یک تعهد اجتماعی ما برای کل جامعه، رشد و توسعه و رهایی از فقر و فلاکت و اعتیاد و تن‌فروشی برای جامعه نیز هست. لذا حرکت ما نیاز به یک طرح و برنامه کلی و سراسری دارد و با توجه به اینکه قشر معلمان باندیشه و فکر سر و کار دارند و عمدتاً از همین طریق، نیروی کار خود را می‌فروشد، طرح و برنامه برای تغییر وضعیت موجود یک امر ممکن و دست‌یافتنی است، بجهت آن که جزئی از کار و زندگی معلم است.

شعار حق طلبانه معلمان «معیشت، منزلت، حق مسلم ماست»، فریاد اکثریت عظیمی است که زیر خط فقر زندگی میکنند و دیگر تاب تحمل این شرایط را ندارند. این یک خواست اقتصادی است، اما بهیچ وجه به معلمان محدود نمی‌ماند. کارگران در بخشهای مختلف تولیدی و خدماتی مدتهاست برای اضافه دستمزد و پرداخت دستمزهای عقب‌افتاده خود در حال مبارزه و اعتصاب‌اند و مبارزه معلمان میتواند نقطه عطفی در روند این مبارزه باشد. هراندازه خواست معلمان متحقق شود، می‌توان انتظار بهبود و رشد در عرصه اجتماعی را شاهد بود. فقر و عدم تأمین معیشت یک مساله عاجل و انفجاری در جامعه است و با سیر صعودی و سرسام‌آور قیمتها و گرانی غیر قابل تحمل در چند ماهه اخیر، وضعیت حادثر و انفجارآمیزتر نیز خواهد شد. از این رو مبارزه معلمان بخاطر خواست و هدف مشخص و اعلام شده آن نیز از قابلیت بالائی در جلب حمایت و - همراهی اکثریت عظیم مردم برخوردار است. شعارهای معلمان که اعتراضی

علیه وضع موجود است، در واقع خواست و مطالبه تمامی حقوق‌بگیران و طبقه کارگر است. شعارهایی از قبیل «۳۵ سال گذشته عدالت کجا رفته»، «۳۵ سال گذشته پول نفت کجا رفته»، «مدعی عدالت خجالت خجالت» وزیر بی‌کفایت، استعفا استعفا «نداشتن انگیزه نتیجه تبعیضه» زبان گویای جامعه امروز ما معلمان است. بعبارت دیگر مبارزه معلمان بخشی از مبارزات پیوسته‌ای از مطالبات و اعتراضات جاری در جامعه بوده و منعکس کننده مطالبه‌ای است که مضمون مشترک همه این مبارزات را تشکیل میدهد. برای نشان دادن سرمایه‌گذاری در امر آموزش و رابطه آن با توسعه‌یافتگی کشور آمار زیر نمایانگر است.

کشورها	جمعیت (میلیون)	بودجه آموزش (هزار میلیارد تومان)	بودجه برای ده میلیون نفر	مقایسه با ایران
ایران	۷۷	۲۳	۲۹۸۷	
ترکیه	۷۵	۱۱۰	۱۴۶۶۶	۵ برابر
ایتالیا	۶۱	۲۵۰	۴۰۹۸۳	۱۳/۷ برابر
فرانسه	۶۰	۳۶۰	۶۰۰۰۰	۲۰ برابر
دانمارک	۵/۵	۵۵	۱۰۰۰۰۰	۳۳/۵ برابر
نروژ	۴/۵	۶۵	۱۴۴۴۴۴	۴۸ برابر

مقایسه حقوق ایران با کشورهای کمتر توسعه یافته و توسعه یافته

کشورها	حقوق معلم (میلیون تومان)	مقایسه متوسط با ایران بطور
ایران	۱/۵	
ترکیه - عربستان - کره جنوبی - اردن - لبنان - مالزی	۱۳-۸	۷ برابر
فنلاند - انگلستان - دانمارک - فرانسه - آمریکا	۲۸-۱۵	۱۴ برابر

آمار برگرفته از مقاله « اسرار مگوی بوجه ۹۴ آموزش و پرورش » نوشته آقای جواد لعل محمدی

ارزیابی‌های سال ۱۹۸۸ همچنین استاندارد برتر جهانی، تخصیص تولید ناخالص ملی به آموزش و پرورش را، ۵/۳ درصد نشان می‌دهد که هم اکنون سقف این رقم تا ۷ درصد نیز افزایش یافته، کانادا ۷/۱ درصد، پرتغال ۷- درصد، جامائیکا ۶/۴، ایالات متحده ۶/۸، درصد کوبا ۸/۲، پاناما ۶/۲ و بولیوی ۵/۳ درصد می‌باشد. این در حالیست که تنها ۳/۸ درصد از تولید ناخالص ملی ایران به نظام آموزشی اختصاص می‌یابد.

سهم بودجه آموزش و پرورش ایران نیز از « بودجه عمومی دولت » در سال ۷۶، بمیزان ۲۰/۹ درصد بوده که این رقم در سال ۸۳ به ۱۸/۵ درصد رسیده است و در این زمینه سهم هزینه‌های آموزش و پرورش از هزینه‌های دولت امروزه نشان می‌دهد که ۸/۹ درصد از هزینه‌های دولت ایران، سهم آموزش و پرورش است .

نسبت حقوق معلمان به کارکنان بخش صنعت در ایران تنها ۵۰/۶ درصد است، اما این رقم در ژاپن ۱۸۵/۵ درصد، سوئد ۱۸۲ درصد، نروژ ۱۷۸/۲۰ درصد، هلند ۱۷۷ درصد، کانادا ۱۶۳ درصد، انگلیس ۱۱۴/۱ درصد و در استرالیا ۶۸/۸ درصد را به خود

اختصاص داده است. این آمار نشان از تفاوت دیدگاههای حاکمیت در کشور ما با دیگر کشورهای توسعه یافته است. آقای جواد لعل محمدی از معلمین مشهد، در نامه «اسرار مگوی بودجه ۹۴ آموزش و پرورش» به آقای روحانی می نویسد: «در سند چشم انداز ۱۴۰۴ کشور آمده که ایران مقام اول را در بین ۲۵ کشور منطقه خواهد داشت و بر اساس همان تکلیف مشخص شده در سند چشم انداز؛ اکنون (یعنی سال ۱۳۹۳) باید حداقل مقام دوم رتبه آموزشی را در بین این ۲۵ کشور دارا باشیم. اما چرا امروزه به جای مقام دوم، کشورهای بحرین و گرجستان و عربستان و قرقیزستان و ارمنستان و ازبکستان و ترکمنستان و ترکیه و قزاقستان و ... در ردیف های اول جدول قرار دارند و مقام ۱۹ نصیب ما شده است؟ اگر افغانستان، عراق، سوریه، فلسطین و لبنان در سالهای گذشته دچار جنگهای سخت داخلی و خارجی نبودند، آنان نیز رتبه بهتر از ایران داشتند و این ما بودیم که باید در ردیف انتهائی جدول قرار می گرفتیم.»

همانطور که گفته شد برنامه ریزی، ساز و کارهای مشارکتی و راهکارهای خود را دارد. برنامه ریزی از بالا و یکطرفه، برنامه ریزی نیست، بلکه صرفا سیاه کردن کاغذ برای خالی نبودن عریضه است. همانطور که برخلاف وعده برنامه چشم انداز ۱۴۰۴ از نظر رشد آموزش در ته جدول کشورها - به استثنای کشورهای در حال جنگ داخلی - قرار داریم. آیا رؤسای دولت های قبل و مقامات مسئول، یک صفحه گزارش و توضیح در مورد عدم تحقق این برنامه داده اند؟

آقا محمدی سپس بودجه سال ۹۴ را نقد و بررسی کرده و اشکالات عدیده ای به آن وارد کرده است. از جمله:

- اختصاص بودجه ۳۰ میلیارد تومانی به یارانه مسکن فرهنگیان در بودجه ۹۴ آموزش و پرورش!! بجز حق مسکن مدیران در وزارتخانه و ادارات کل و.. آیا تا کنون ریالی به معلمین پرداخت شده است؟ معلمان ما در بدترین مناطق روستائی گاه در مدارس بیتوته می کنند و این چه تعریفی است که بنام یارانه مسکن جامعه فرهنگیان در بودجه لحاظ می گردد؟

- اختصاص بودجه ۶۰ میلیارد تومانی کمک به ایاب و ذهاب دانش آموزان مناطق روستائی!! حقیر به عنوان یک فرهنگی که قسمتی از خدمت خود را در مناطق محروم درجه ۳ به سر برده ام تا کنون چنین چیزی را به یاد ندارم. لطفا مسئولین و یا مدیرانی که از پرداخت چنین حقوقی به نام دانش آموزان مطلع هستند حداقل مثل بیلان های

ناکرده، به جامعه فرهنگی اطلاع رسانی فرمایند که ابهامات این چینی در بودجه‌ای که به نام ایشان بسته می‌شود مرتفع گردد؟!

– افزایش بودجه نهضت سوادآموزی جهت پوشش تحصیلی ۳۰۰ هزار نفر از اولیاء دانش‌آموزان که گاه این تحصیلات اندک هیچ کاربردی نداشته و صرفاً در جهت افزایش معدل باسوادان ایران در مراکز بین‌المللی به کار می‌رود؛ در حالی که در سال ۹۳ – به گواهی آمار و اذعان مسئولین آموزش و پرورش بیش از ۳۵۰ هزار نفر کودک و نوجوان به علل مختلف از – جمله کار از تحصیل محروم شده‌اند.

– افزایش بودجه سازمان مدارس غیر انتفاعی و غیر دولتی !!

این قبیل اعتبارات نشان می‌دهد که مقامات تنها برای کسب امتیازات ردیف‌هایی در بودجه اعمال می‌کنند که عملاً در محل تعیین شده مصرف نمی‌شود، از طرف دیگر بدون مشارکت شرکای اجتماعی دولت، یعنی «معلمان» و «جامعه» بودجه‌بندی سالیانه نیز ناکارآمد و بی‌اثر خواهد بود.

در جمع بندی این بخش می‌توان گفت که با بررسی اطلاعات و آمار فوق و کشورهای که سرمایه‌گذاری در بخش آموزش و پرورش می‌نمایند، نشان می‌دهد که که میزان توسعه یافتگی و سرمایه‌گذاری در هر کشور رابطه مستقیم با بودجه آموزش و پرورش دارد.

نظام نوین آموزشی از بدو تأسیس

همانطور که در ابتدا بیان شد، مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۳۰ هجری شمسی تأسیس یافت و نقطه تحول از تفکر سنتی جامعه ایران را رقم زد. در دوره مشروطه که علم، شأن و منزلت و کرسی پیدا کرده بود، نظام آموزشی جدید در ایران – توسط میرزا حسن رشیدیه، سعادت و علی داوچی پایه گذاری گردید. ملک المتکلمین در اصفهان یک دبستان تأسیس نمود، اما آن را تعطیل می‌کنند و به وی اجازه منبر نمی‌دهند، به تبریز می‌رود و تکفیر می‌شود. اولین مدرسه توسط «حاج میرزا حسن تبریزی» معروف میرزا حسن خان رشیدیه در ایران بنا شد. درباریان و روحانیون سنتی و وابسته به مخالفت با آن پرداختند. وی در سال ۱۲۶۷ در تبریز یک مدرسه می‌سازد توسط روحانیون سنتی تکفیر شد. در مشهد اقدام به تأسیس یک مدرسه نمود که توسط طلاب وابسته و تحریک شده، خراب شد. میرزا حسن رشیدیه در ابتدا خود جزو طلاب بود و پدرش «آخوند ملا مهدی تبریزی» نیز از مجتهدین تبریز بود. میرزا حسن در

کودکی به مکتبخانه‌ای در تبریز فرستاده شد. وی در میان شاگردان از هوش و ذکاوت بیشتری برخوردار بود، در مکتبخانه می‌دید که مکتبدار - به رغم فقر علمی‌اش - چگونه با روش‌های بی‌رحمانه دانش‌آموزان را تنبیه می‌کند. بنابراین تصمیم گرفت برخی درس‌ها را نزد پدر بهتر بیاموزد. او که کلید مکتبخانه را داشت، به شاگردان گفت: صبح زودتر بیایند تا با هم درس‌ها را مرور کنند. دانش‌آموزان با کمک او توانستند درس‌ها را بهتر فراگیرند و تا حدودی از تنبیه خشن مکتبدار رهایی یابند. وی در ۱۵ سالگی توانست لباس روحانیت بر تن کند و در ۲۲ سالگی نیز توانست به پیش‌نمازی یکی از مساجد اطراف شهر تبریز برسد. اما به کتب و منابع سنتی قانع نبود، سعی می‌کرد تا روزنامه‌های فارسی را که به شهر وارد می‌شوند، بخواند. حیل‌المتین، اختر و ثریا از این دست روزنامه‌ها بودند که بر میرزا حسن تاثیر بسیار گذاشتند. نگاه وی با مطالعه این روزنامه‌ها کم‌کم تغییر پیدا کرد. از جمله مقالاتی که بر وی تاثیر فراوان گذاشت، مقاله‌ای در روزنامه ثریا بود که در آن اینچنین آمده بود: «در اروپا در هر ۱۰۰ نفر، یک نفر بی‌سواد است و در ایران در هر هزار نفر یک نفر باسواد و این از ضعف اصول تعلیم است». اینگونه بود که بعد از چاپ خبری مبنی بر جشن سی‌امین سالگی دارالمعلمین در بیروت، تصمیم گرفت به آنجا برود. پدرش را راضی کرده و در آنجا سعی کرد عربی و فرانسه بیاموزد و با روش‌های مدرن در تعلیم و تربیت آشنا گشت. پس از ۲ سال به اسلامبول (استانبول) ترکیه رفت و توانست با کمک سفارت ایران از مدارس مدرن در آنجا نیز دیدن کند. میرزا حسن رشديه تصمیم خود را گرفته بود. وی که سخت تحت تاثیر آموزش و پرورش مدرن قرار گرفته بود، تصمیم گرفت در ایران نیز چنین مدرسی تاسیس کند. اما خوب می‌دانست که با انجام چنین کاری با مخالفت طلب و روحانیون و مکتبدارها رو به رو خواهد شد. پس تصمیم گرفت در ابتدا به ایروان در ارمنستان کنونی برود و برای ایرانیان آنجا مدرسه مدرن تاسیس کند. پس از کش و قوس‌ها نهایتاً، مدرسه وی در تبریز با استقبال فراوان مردم رو به رو گشت. تعداد دانش‌آموزان این مدرسه از ۳۰۰ نفر تجاوز کرد و تعداد معلمان که به سبک جدید تدریس می‌کردند، به ۱۲ نفر رسید. با رونق گرفتن مدرسه، مخالفت‌ها با میرزا حسن بالا گرفت. مخالفان وی عموماً از میان روحانیون سنتی، و مکتبدارها بودند که با این شیوه مدرن آموزشی، کسب و کار آموزش سنتی آنان از سکه افتاده بود. روش تدریس آسان الفبا توسط میرزا حسن رشديه، طریقه‌ای نوین بود که که بر خلاف شیوه قدیمی و دشوار مکتب

خانه‌ها و منافع صاحبان مکاتب سنتی بود. میرزاحسن رشدیه مجبور شد ۳ بار مکان مدرسه را در تبریز تغییر دهد. کار حتی به آنجا رسید که جمعی از ارادل و اوباش شبی با بیل و کلنگ به جان مدرسه افتادند و دیوار اصلی و یکی از کلاس‌های مدرسه را خراب کردند. به رغم همه این تهدیدها، میرزاحسن رشدیه به کار خود ادامه داد. موفقیت وی در حدی بود که آموزش سالمندان را نیز برقرار کرده بود و با ۹۰ ساعت تدریس به آنان الفبا و خواندن و نوشتن را یاد می‌داد.

امین‌الدوله که دولتمردی اصلاح‌طلب و فرهنگ‌دوست بود، وقتی به صدرات برگزیده شد، بلافاصله میرزاحسن را به تهران فراخواند و از وی خواست در تهران مدرسه‌ای به سبک جدید تأسیس کند. با کمک‌های صدراعظم، میرزاحسن توانست در سال ۱۲۷۶ مدرسه رشدیه را در محلی به نام «باغ کربلایی عباسعلی» در دروازه قزوین تهران تأسیس کند. به دستور امین‌الدوله، ۴۰ نفر از کودکان یتیم به همراه کودکان دیگر در آن مدرسه به تحصیل پرداختند. با تأسیس این مدرسه مخالفت‌ها نیز شروع شد. اما کمک امین‌الدوله و افراد صاحب نفوذی چون «شیخ هادی نجم آبادی» که از روحانیون آزادیخواه بود به تداوم مدرسه رشدیه کمک کرد. کار میرزاحسن چنان بالا گرفت و پیشنهاد کرد مدرسه‌ای شبانه‌روزی جهت تحصیل ایتام تأسیس شود که با کمک مالی بزرگان دولتی و غیردولتی این پیشنهاد تصویب شده و مدرسه خیریه نیز تأسیس شد. مدارس شرف، سادات و ادب نیز از پی این مدارس تأسیس شدند. مدرسی که امکان تحصیل را برای بی‌بضاعت‌ها فراهم می‌کردند. میرزاحسن معلمانی برای آن مدرسه نیز تربیت کرد و تصمیم گرفت حرفه‌هایی چون کاغذسازی، قالببافی و کفآشی را نیز به دانش‌آموزان بیاموزاند.

با عزل امین‌الدوله، «امین السلطان» معروف به اتابک اعظم روی کار آمد. وی با قطع بودجه مدارس، در ابتدا تصمیم گرفت وی را بابتی و از اهل بهائیت معرفی کند. این حقه به دلیل وجوه برجسته اسلامی میرزاحسن رشدیه و مدارس وی و نیز خانواده مذهبی‌اش، کارساز نشد. بعد از اینکه امین السلطان شنید در مدارس رشدیه، علیه دولت شبنامه پخش می‌شود، تصمیم گرفت با اجیر کردن یکی از افراد بی‌خبر، میرزا حسن رشدیه را ترور کند. این ترور به دلیل پشیمانی ترورکننده از انجام ترور و بعد از اینکه متوجه شد میرزاحسن مسلمان است، ناکام ماند. اما این مساله میرزاحسن رشدیه را ترساند و با مشورت نزدیکانش، تصمیم گرفت برای مدتی از تهران دور شده و به سفر حج برود. رشدیه در جریان انقلاب مشروطه، به همکاری با مشروطه‌خواهان پرداخت.

پس از به توپ بستن مجلس و در جریان استبداد صغیر، به دلیل انتقاد از دولتیان به خراسان تبعید شد. با فتح تهران و عزل محمدعلی شاه دوباره به تهران برگشت و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی خود را از سر گرفت.

اما نکته جالب توجه این است که به رغم تمام این مخالفت‌های ریز و درشت، میرزا حسن رشدیه هیچ‌گاه به تعارض با سنت و دین نپرداخت. «علی اصغر حق‌دار» که از پژوهشگران معاصر در حوزه تاریخ و اندیشه معاصر و صاحب تالیفاتی در این زمینه است، در باب نوع تعامل میرزا حسن رشدیه با سنت مداران چنین می‌گوید: «هر اقدام نوجویانه‌ای به نوعی مقابله و گذار از سنت بشمار می‌رود و موجب کنش‌های انتقام‌جویانه (واپس‌گرایان) می‌شود. اقداماتی که سنت‌گرایان در مقابله با مدارس رشدیه انجام دادند و او را آواره گرداندند. با این حال، اقدام میرزا حسن رشدیه در راستا و تحت تاثیر مدرن‌اندیشان ایرانی نظیر آخوندزاده و آگاهی که از دگردیسی در دنیا به دست آورده بود، قابل تأمل است. مساله رشدیه راه‌اندازی آموزش و پرورش جدید بود در سبک و محتوا. این اقدام به نوعی گذر از سنت فرهنگی و معارف پیشین بود و از طرفی حساسیت سنت‌گرایان را برمی‌انگیخت. او بدون اینکه این گذر و اقدام نوجویانه‌اش را آغشته به ضدیت احساسی و بی‌خردانه بگرداند، سودای آموزش و پرورش نوین را داشت و تمامی عمر خود را در این راه صرف کرد، اما همین اقدام واقع‌بینانه‌اش باعث ضدیت سنت‌گرایی شد که زندگی و معیشت خود را از وجود معارف و سبک سنتی آموزش تأمین می‌کردند. رشدیه به درستی دریافته بود که معارف و سبک آموزشی سنتی جوابگوی نیازهای زمانه نیست و بر این اساس راه‌اندازی مدارس جدید را وجه همت خود قرار داد. بنابراین رشدیه بدون اینکه با سنت ضدیت یا عنادورزی داشته باشد، مدارس جدید را در ایران پایه‌گذاری کرد و با این اقدام خود دوران سپری شده معارف و سبک آموزشی سنت را نشان داد.»

حتی وقتی میرزا حسن رشدیه را متهم کردند که صدای زنگ مدارس او شبیه ناقوس کلیساست، آن را متوقف کرده و در عوض دو بیت شعر برای اعلام زنگ تفریح و تشکیل صف انتخاب کرد و دانش‌آموزی را مأمور کرد که در وقت معین این را بخواند: «الا ای غزالان دشت ذکاوت / به بیرون روید از برای سیاحت» یا اینکه برای تشکیل صف چنین سروده بود: «هرآن کو پی علم و دانایی است / بداند که وقت صف آرایی است». این خود می‌تواند نشان بدهد که میرزا حسن به هیچ وجه قصد تقابل با دین و

سنت را نداشت و حتی حاضر به مراعات نظر آنان بود. اما با این حال مخالفت آنان تمامی نداشت. حقدار با تأکید بر نگاه نوین میرزاحسن رشديه به مساله آموزش، برآیند کلی نگاه سنت گرایان و روحانیون سنتی به میرزاحسن رشديه را منفی دانسته و به نوعی این تقابل را ناگزیر می‌داند. او این نگاه منفی به میرزاحسن رشديه را حتی تا امروز هم ردیابی می‌کند: «بدرستی اقدام رشديه اقدامی فرهنگی و در راستای نوسازی جامعه ایران دوران قاجاریه بود. تمامی سلامت و موفقیت و حتی عدم موفقیت میرزاحسن رشديه، همین نگاه و عمل فرهنگی وی بود که در صدد نوسازی سبک و آموزش در ایران بود. اما نمی‌توان در کلیت نگاه‌های مثبت به رشديه موافق بود. چرا که هنوز هم خیلی از سنت گرایان و متصدیان معارف سنتی و سبک‌های قدمایی، به دیدۀ منفی به اقدامات میرزاحسن رشديه می‌نگرند. از آن جهت که اقدام رشديه نشانه‌ای بر تمام شدن سبک آموزش و معارف سنتی بود. خوشنامی رشديه در واقع‌بینی و اقدام نوجویانه‌ای است که در آن زمانه با همت و پایمردی‌اش راهی را آغاز کرد که یکی از ارکان اصلی تجدّدگرایی در ایران بود و دهه‌های بعد به ثمر نشست و نهاده شد.»

این پژوهشگر مشروطه‌پژوه حتی روابط متشنج و کج دار و مریز دربار قاجار با فعالیت‌های میرزاحسن رشديه را نیز متأثر از فعالیت سنت گرایان علیه وی می‌داند و نه صرفاً انگیزه‌های سیاسی. در اینجا می‌توانیم به نکته‌ای که در بخش اول گفتیم، اشاره کنیم که چگونه به رغم تمایل اولیّه ناصرالدین شاه وی درنهایت و تحت تأثیر بدگویی مخالفان میرزاحسن رشديه، از خیال همکاری وی گذشت. حقدار در این باره می‌گوید: «بی‌تردید اقدامات وی همانند دیگر اقدام نوگرایانه به تناسب وضعیت دربار و شرایطی که حکومت قاجار داشت، دچار نوسان می‌شود و برخوردهای متفاوت و متعارضی را به وجود می‌آورد. البته وجود عنصر ملّیان و همراهی آنان با درباریان و تأثیراتی که در حاکمان داشتند، وضعیت را بر رفتارهای متغیّری که از سوی دربار به اقدام رشديه اعمال می‌شد در خود جای داده است. اگرچه می‌دانیم که بیشترین مخالفت‌های نظری و عملی با مدارس رشديه از سوی متصدیان معارف سنتی بروز داشت و حاکمان حداقل در ظاهر و علنی مخالفتی با کارهای رشديه نداشتند. در واقع حفظ وضع موجود سبک آموزش و معارف سنتی برای پایگان دینی و همراهی سیاست مدارانه درباریان با آن‌ها، شرایط را برای اقدامات رشديه متغیّر می‌کرد.»

در ایام انقلاب مشروطه، «شیخ فضل الله نوری» در نامه‌ای که به «ناظم الاسلام

کرمانی» به مدارس رشدیه اشاره کرده و چنین می‌گوید: «ناظم الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم می‌دهم، آیا مدارس جدیده خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال دین اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی‌کند؟ مدارس را افتتاح کردید. آنچه توانستید در جراید از ترویج مدارس نوشتید، حال شروع به مشروطه و جمهوری کردید؟» (۱) عین‌الدوله مستبد نیز که در مواجهه با میرزا حسن رشدیه، پدر مدارس جدید در ایران، دستور تبعید او را داد، در گوش شازده‌ای جوان چنین فریاد برآورد: «تا این درخت فساد یعنی این رشدیه خبیث سرپا است، شاخ و برگ شومش به همه جا خواهد کشید. من علی اصغر خان اتابک نیستم که آن همه تحمل داشته باشم. او بی عقل بود، مار را در آستین می‌پروراند و نمی‌دانست چه کار کند... چنان این درخت شوم را قطع کنم که آخرین ریشه‌اش هم خشک شود... بفرستید رشدیه را گرفته به کلات تبعید کنند تا بفهمند حساب را چه جور تصفیه می‌کنند و آن ریش‌دراز را قبل از اعزام به کلات بفرستید پیش من.» واقعیت آن بود که مدرسه رشدیه به واسطه توفیق‌اش، بازار مکتب‌خانه‌ها را از رونق می‌انداخت و آنچنان که رشدیه خود روایت کرده بود از میان مخالفان «یکی از آقایان که مقامش عالی‌تر از لیاقتش است، خودداری نتوانست. گفت اگر این مدارس تعمیم یابد، یعنی همه مدارس مثل این مدرسه باشد، بعد از ده سال یک نفر بی‌سواد پیدا نمی‌شود و آن وقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد؟ معلوم است علما که از حرمت افتاد[ند]، اسلام از رونق می‌افتد. تا مدارس در اروپا به این درجه نرسیده بود، اسلام نصاری را امیدی بود، مدارس که ترقی کرد، دین از رونق افتاد. نصاری بی‌دین شدند. صلاح مسلمین در این است که از صد شاگرد که در مدرسه درس می‌خوانند، یکی دوتاشان ملا و باسواد باشند و سایرین جاهل و تابع و مطیع علما باشند». به روایتی «مقدّسین و بعضی از مردم او را مثل یک نفر کافر، نجس العین می‌دانستند... فریاد مقدّسین در مجالس بلند شد که آخرالزمان نزدیک شده است، که جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الفبای ما را تغییر دهند و قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به آنها یاد بدهند، دیگر آنکه اطفال را زبان خارجه تعلیم داده است... مجملاً رساله هم از بعضی علما تألیف شد در رد مدارس و تکفیر اولیا مدارس.»

رشدیه را اما به مثابه چریکی فرهنگی و خستگی‌ناپذیر راهی به ناامیدی نبود. باری که برای چندمین مرتبه، عملاً استبداد راهی مدرسه تازه‌ساز او شدند و با بیل و کلنگ

به در و دیوار مدرسه افتادند، رشديه که از فراز ساختمان مقابل نظاره‌گر اقدامات خرابیان بود و می‌دید که با باروت بخشی از ساختمان مدرسه او را به هوا فرستادند، فریاد خنده بلند کرد؛ همگان متعجب و در حیرت از این قهقهه مستانه میرزاحسن رشديه، « مفخم الملک پیشکار ولیعهد می‌گوید: خانه خراب! همه به حال تو گریه می‌کنند، تو قاه قاه می‌خندی؟ رشديه می‌گوید: هریک از این آجرپاره‌ها یک مدرسه خواهد شد، من به آن روز می‌خندم».

این چنین نیز شد. از هر یک از آن آجرها که به آسمان پرتاب شد، مدرسه‌ای جدید بر زمین مام وطن ساخته شد: مدرسه ابتدائیه و مدرسه علمیه و مدرسه شرف و مدرسه افتتاحیه و مدرسه مظفریه و مدرسه خیریه و مدرسه دانش و مدرسه سادات و مدرسه ادب، همگی مدارس جدید بودند و طفلان مدرسه رشديه به شمار می‌آمدند. رشديه به دعوت امین‌الدوله روشن‌اندیش در شانزدهم شعبان ۱۳۱۵ (۲۰ دی ۱۲۷۶) روانه تهران شد و نخستین مدرسه خود را در تهران ساخت. اکنون دیگر کار رشديه به یک نهاد نوین تبدیل شده بود. در این مدرسه بود که زیر بنای تأسیس انجمن معارف گذاشته شد و این انجمن محفلی برای روشنفکران گردید و تأسیس مدارس دیگر نیز ایده‌ای بود که در همین انجمن حلاجی شد. اما اگر تاکنون ساز مخالفت با رشديه را برخی علما کوک می‌کردند، زین بعد ارباب قدرت نیز در کار شیخ حسن رشديه می‌پیچیدند و او نیز در کنار اشتغال به آموزش، بیش از گذشته با سیاست پیچید و کار او به شبنامه‌نویسی علیه صدراعظم‌های مستبد نیز کشیده شد. این داستان با مرگ امین‌الدوله معارف پرور آغاز شد و به تبعید شیخ توسط عین‌الدوله به کلات منجر شد. شیخ در تبعید بود که شیرینی مشروطیت را چشید. همچنانکه گفته آمد، رشديه فرهنگی جدید را در آموزش ایرانی پایه گذاشت؛ آن چنانکه در سال ۱۳۱۷ قمری اولین شاگردان مدرسه علوم سیاسی در ایران عموماً تحصیلکرده مدارس جدید بودند. بدین ترتیب نقش آموزش نوین توسط معلمان دوره در تحول جامعه ایرانی از مطلقیت و استبداد به مشروطه و جنبش مشروطه بعنوان یک پایه مطرح بوده است. بطوریکه می‌توان آنرا تنیده در جنبش مشروطیت دانست و معلمان و دانش‌آموختگان بسیاری به نثار جان خود انقلاب مشروطه را رقم زدند. در مبارزات و جنبش‌های فکری و اجتماعی پس از انقلاب مشروطه نیز نقش معلمان و دانش‌آموختگان مدارس جدید بسیار روشن و عیان می‌باشد.

با شکل‌گیری قیام‌ها و جنبش‌های رهایی‌بخش و دموکراتیک در گوشه و کنار ایران

که می‌توان به قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان به سال ۱۲۹۹، جنبش گیلان و تشکیل دولت انقلابی به ریاست میرزا کوچک خان جنگلی، قیام کلنل محمدتقی‌خان پسپان در خراسان در سال ۱۳۰۱ و بالاخره قیام لاهوتی در آذربایجان اشاره کرد. این جنبش‌ها از یک سو نتیجه افزایش تضادهای داخلی و دخالت انگلیس در امور ایران بود. معلمان و دانش‌آموزان در این جنبش‌ها نقش اساسی ایفا کردند. از جمله در تظاهرات ضد استبدادی و بر ضد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ توسط معلمان و دانش‌آموزان برگزار شد که اثربخشی بسیار وسیعی در جامعه ایران داشت.

جنبش نوین آموزشی به پشتوانه تلاش پیشروان این عرصه و رشد جنبش‌های ضد استبدادی و مشروطه‌خواهی توانست تحوّل اساسی در این نهاد که تا آن زمان در انحصار روحانیون سنتی و همکار دربار بود، وارد نماید. توضیح آنکه دربار و روحانیت سنتی (که در برابر آن روحانیت تحوّل خواه هر چند در اقلیت کامل قرار داشت) بعنوان طبقات حاکم در همکاری‌های پایه‌ای با یکدیگر قرار داشتند، اما گاه بلحاظ رشد نارضایتی‌ها و جنبش‌های اجتماعی تضادهایی نیز بین آنان رخ می‌داد. در واقع وجه ایدئولوژیک حاکمیت دربار وجه «مقدس» بود. در تاجگذاری فتحعلیشاه، ملا احمد نراقی مرجع شیعه در آن زمان با قراردادن تاج بر سر فتحعلیشاه، سلطنت را بعنوان موهبتی الهی نامید و شاه سایه خدا نامیده شد. مردم (که عوام نامیده می‌شدند) نیز از ظلم مأمورین و سیرکردگان درباری به روحانیون پناه می‌بردند. فریدون آدمیت در کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت می‌نویسد: «امین‌الدوله که از نزدیکان ناصرالدین‌شاه است خطاب به وی می‌گوید: «بی‌اعتنایی و ناحسابی و شرّ و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد به آقایان ملتجی کرده است». در سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ آمده است: «نه فقط طبقه ترقی‌خواه، روحانیت را به ترقی‌خواهی نمی‌شناخت گروه‌های اجتماعی دیگر به روحانیون روی نمی‌آوردند، مگر به استیصال که زاده و تعدّی حکومت بود». روحانیت سنتی که عمدتاً دارای امکانت گسترده مالی و برخی اراضی وسیع و فئودال بودند (مجتهد تبریزی در آذربایجان سیصد آبادی و درآمد سالانه ۳۰/۰۰۰ تومان بود) با پدیده‌های تحوّل در حاکمیت قاجار در تضاد قرار می‌گرفت و در قتل میرزاتقی‌خان امیر کبیر و قائم مقام، آنان فتوای قتل را صادر نمودند. اینان در برابر مشروطه‌خواهان از جمله روحانیون روشنفکر و تحوّل‌خواه ایستادگی و مشروعه را در مقابل آن قرار دادند.

اما ساخت مدرسه در جنوب ایران با یک تأخیر فاز همراه بود. اولین مدرس در

بحرین (که جزئی از ایران بود) توسط بازرگانان در سال ۱۳۳۰ قمری بنام «مدرسه اتحادیه ایرانیان بحرین» ساخته شد از سال ۱۳۰۴ شمسی وزارت معارف ایران هزینه اداره آنرا پرداخت نمود. مدارس اخوت و اتحاد ملی بحرین در سال ۱۳۰۸ ش ساخته شد.

هیچ عرصه‌ای در هنر، شعر و ادبیات و موسیقی نبود که معلّمان نقش مهمّی ایفا نکرده و در جنبش‌های اجتماعی بعنوان یک رکن جنبش حضور نداشته باشند. اگر در این عرصه به اختصار برگزار می‌شود جهت جلوگیری از تطویل کلام است، به این امید که در بررسی‌های بعدی اقدامات موشکافانه بیشتری صورت پذیرد.

جایگاه معلّمان در جنبش جنگل

مجله دادگر در شماره ۱۶ (ویژه نامه معلم) اریبهشت ۱۳۸۹ مصاحبه‌ای با آقای ابراهیم مروجی، مؤلف کتاب دو جلدی پیشگامان فرهنگ گیلان و صاحب امتیاز و مدیر مسؤول ماهنامه‌ی دادگر دارد، ایشان تحقیقات گسترده‌ای در آموزش و پرورش در این دوره ارائه می‌دهد. وی که از مجموعه‌داران اسناد و تصاویر تاریخی فرهنگ گیلان است، تا کنون نمایشگاه‌های مختلفی تحت عنوان: «صدسال فرهنگ گیلان» در سطح استان، برگزار کرده است، وی در کتابش می‌گوید: «نهضت جنگل که در سال ۱۲۹۴ شمسی شکل گرفت و تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی دوام یافت و با مرگ میرزا به خاموشی گرائید. این خیزش اجتماعی دارای مانیفست بود و در آن، از جمله به مقوله تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش ارج و وقع می‌نهادند. به طوری که در ماده ۵ مرام‌نامه نهضت جنگل (که به ماده معارف و اوقاف و روحانیت موسوم بود) سوادآموزی اطفال، امری ضروری و حتمی شمرده می‌شد و همچنین آموزش متوسطه نیز برای علاقه‌مندان، از ضروریات به حساب می‌آمد و این موضوع، حاکی از علاقه بنیان نهضت جنگل به مقوله‌ی تعلیم و تربیت بود. این مهم، در خاطرات تنی چند از رهبران نهضت جنگل نیز مشهود است که از آن جمله می‌توان به کتاب «سردار جنگل» نوشته ابراهیم فخرایی (که خود زمانی از کوشندگان معارف و فرهنگ در تشکیلات جنگل بود) اشاره کرد که در آن اذعان شده: میرزا کوچک، چندین بار به وی تأکید کرده که به آموزش روستائیان بپردازد و جهل و بی‌سوادی و ناآگاهی را از میان آنان ریشه کن کند؛ زیرا به باور میرزا، ریشه تمام مفسد و نابسامانی‌هایی که آن زمان گریبانگیر کشور بود، در جهل و ناآگاهی توده‌های مردم خلاصه می‌شد. بعد از این درخواست میرزا، مرحوم فخرایی به تأسیس چند دبستان (که

آمار آن را به ۱۳ واحد آموزشی تخمین می‌زنند) در نقاط مختلفی که تحت نفوذ تشکیلات جنگل بود، اقدام نمود و به عنوان مثال، با همکاری تنی چند از فرهنگیان، دبستان‌های چهار کلاسه‌ای را در فومن، شفت، کسماء و ماسوله تأسیس کرد.

رشت از موقعیت فرهنگی ممتاز و شکوفایی برخوردار بود. به طوری که سال‌ها پیش از تأسیس وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (آموزش و پرورش کنونی)، در شهر رشت شاهد شکوفایی مدارس ملی (غیر دولتی) بوده‌ایم. به عنوان نمونه، دبستان شرف مظفری در سال ۱۲۷۸ شمسی، یعنی سال‌ها پیش از وقوع انقلاب مشروطه و آغاز روشنگری مدنی در ایران، در شهر رشت بنیاد شد و از سوی دیگر دبستان دخترانه بنات اسلامی در سال ۱۲۹۰ شمسی یعنی ۱۰۴ سال قبل در این شهر بنا شد و این سابقه، نشان از آن دارد که مردم رشت به واسطه‌ی برخورداری از فرهنگی بالنده، در آن سال‌های ناآگاهی و جهالت، به دختران خود این اجازه را می‌دادند که در آن دوران دیر و دور که شاید زنان کم‌تر مجال زیست اجتماعی می‌یافتند، به بیرون از محیط خانه قدم بگذارند و در محیط اجتماع به کسب علم و دانش بپردازند» وی می‌گوید: «در رشت پیش از وقوع انقلاب مشروطه، مدارس ملی و غیر دولتی فراوانی دایر بودند که توسط مدیران آزاده و آزادیخواه (که از قضا عده‌ای شان هم مهاجر بودند)، اداره می‌شدند و من در خاطرات زنده یاد محمود چمنی خوانده‌ام که اکثریت قریب به اتفاق آزادیخواهانی که به ظلم و ستم زمانه اعتراض داشته‌اند، از چهار گوشه‌ی ایران و ای بسا از کشورهای همجوار، به شهر «رشت» آمده و در این دارالمرز، شغل معلمی را پیشه‌ی خود می‌کردند و در مدارس ملی - که مهد آزادی بود - مشغول به کار می‌شدند و محل خواب و خوراک آنان نیز در محل این مدارس، تأمین می‌شد و همین مدارس، هسته‌های اولیه‌ی آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی و خاستگاه جنبش‌های اجتماعی بودند و درابتدای شکل‌گیری نهضت جنگل نیز تنی چند از فرهنگیان (کنش‌گران عرصه‌ی تعلیم و تربیت) به کمک میرزا کوچک شتافته و او را در تأسیس کمیته‌های مخفی - که در نهایت، منجر به تشکیل نهضت جنگل شد - صمیمانه یاری دادند».

مروچی می‌گوید: «نهضت جنگل، نهضتی فراگیر و اجتماعی بود که در اعتراض به وضعیت نابسامان موجود در جامعه‌ی آن روز ایران، شکل گرفت. این نهضت در اوان جنگ اول بین الملل قوام یافت و به چالش کشیدن حضور بیگانه از آرمان‌های عمده آن بود؛ چرا که در آن وقت، قوای روس و انگلیس، ایران را محل تاخت و تاز خود قرار داده

بودند و این موضوع با روح سرکش و سرشت آزادی خواهانه مردم مغایرت داشت و طبیعی بود در چنین جغرافیایی، چنین جنبشی قد علم کند و به ستیز و رویارویی با حضور بلا منازع بیگانگان بپردازد و خواهان آزادی این آب و خاک از زیر یوغ اشغالگران باشد. نویسندگان مرام نامه ۹ ماده‌ای نهضت جنگل نیز این دیدگاه را در نگارش و تدوین مانیفست جنگل اعمال کرده بودند؛ به طوری که با قدری تأمل در آن، درمی‌یابیم که این مرام نامه، در بردارنده‌ی اصولی مترقی و متمدّنه است و با دوراندیشی و حتی تجدّدخواهی اعضای هیأت اتحاد اسلام (که بعد نهضت جنگل را شروع کردند) تدوین شده است». مروّجی با اشاره به سرگذشت می‌گوید: یازده تن از فرهنگیان متقدّم گیلان که از یاوران نزدیک میرزا کوچک جنگلی و از پیشگامان این جنبش بودند چنین می‌گویند: «از جمله‌ی این فرهنگیان هم‌رمز میرزا کوچک جنگلی، «ابراهیم فخرایی» بود. فخرایی به عنوان عضو کمیته فرهنگ و معارف در تشکیلات جنگلی‌ها، از سوی میرزا کوچک مأموریت یافته بود که به تأسیس دبستان در نقاط مختلف گیلان بپردازد. او در خاطرات خود در «سردار جنگل» می‌نویسد که شخص میرزا تأکید بسیاری در با سواد کردن اقشار محروم و ستمدیده جامعه داشت و همواره تأکید می‌نمود که در مناطق صعب‌العبوری که رفت و آمد در مسیر خانه و مدرسه برای نونهالان مشکل است، باید مدارس شبانه روزی احداث کرد؛ بدون آنکه حتّی دیناری بابت شهریه از این دانش‌آموزان بی‌بضاعت و محروم روستایی اخذ شود». مروّجی در مورد ابراهیم فخرایی نویسنده کتاب سردار جنگل می‌گوید: «ابراهیم فخرایی متولد سال ۱۲۵۷ خورشیدی در محله آفخرای رشت بود و تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه مجدیه رشت (از اولین مدارس که در ایران اعلام موجودیت کرده بود) به پایان رساند. سپس به شام رفت و در مدرسه یونانی‌ها ادامه‌ی تحصیل داد و هم‌زمان با جنگ جهانی اول به ایران بازگشت و در مدرسه سیروس تهران به تحصیل خود ادامه داد. او که به دلیل پیشگامی‌اش در کسب علم و دانش، در میان همشهری‌های خود به «مُسیو فخرایی» نیز معروف بود، هم‌زمان با برافروخته شدن شعله‌های اولیه نهضت جنگل، به رشت بازگشت با توجه به آرمان‌های جنگلیان درخصوص تأسیس مدارس، به احداث مدارس در مناطقی چون شفت و فومن پرداخت. مرحوم فخرایی پس از پایان یافتن عمر نهضت جنگل و اعلام عفو عمومی از سوی حکومت، به خدمات اداری و اجتماعی خود ادامه داد و همچنان در خدمت اداره معارف و اوقاف (آموزش و پرورش) گیلان بود و مدتی نیز در دبستان

سعدی انزلی، سمت مدیریت داشت. او همچنین طی مدتی به عنوان مدیر دبستان نمره ۱۷ منوچهری در تهران، مشغول به کار شد و در حدود سال‌های ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ خورشیدی در اعتصاب فراگیری که فرهنگیان گیلان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی‌شان ترتیب داده بودند، شرکت کرد و به همین خاطر از گیلان، اخراج و به تهران تبعید شد. سپس همزمان با ریاست معارف و اوقاف تقی طایر، مجدداً برای کار در گیلان، دعوت شد، و ی سابقه کار مطبوعاتی نیز داشت و در فاصله سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۷ مجله مطرح و معروف «فروغ» را در رشت انتشار می‌داد. در سال ۱۳۲۴ نیز طی چند شماره در تهران، روزنامه‌ای را به همین نام، منتشر می‌کرد. فخرایی پس از بازنشستگی در سال ۱۳۳۳ وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی خود شد و آن، مرحله‌ی تحقیق و پژوهش بود و در همان دوره بود که کتاب جنجالی «سردار جنگل» را در سال ۱۳۴۴ منتشر کرد. جالب آنکه، با چاپ این کتاب، نسخه‌ای از آن به دست مرحوم «دکتر محمد مصدق»، پیشوای نهضت ملی ایران (که در آن تاریخ در قلعه خانوادگی خود در احمد آباد آبیگ قزوین، دوران تبعید را می‌گذراند) می‌رسد و او نیز در اظهار نظر کوتاهی (که بعدها توسط دکتر ایرج افشار به چاپ رسید) دیدگاه خود را در مورد نهضت جنگل بازگو می‌کند و می‌گوید: «از تشکیل نهضت جنگل، بنده هم سهمی بسزا و در نفع مملکت بردم». مروجی در معرفی دیگر پیشروان آموزش نوین می‌گوید: «از دیگر فرهنگیان هم عصر نهضت جنگل می‌توان به «صادق کوچک‌پور» اشاره کرد که یکی از شخصیت‌های تاثیرگذار نهضت جنگل بود. او در خاطرات خود نوشته که در نشستی خصوصی از میرزا پرسیده بود که اگر ما در این مبارزه پیرز نشویم چه باید بکنیم و میرزا در جواب او گفته بود: باید مدرسه بسازیم و توده‌های محروم را باسواد کنیم. این نکته‌ای است که در برخی از منابع تاریخی به آن اشاره و استناد شده است. وی در سال ۱۲۹۸ که «میرزا عیسی‌خان صدیق‌اعلم» برای تأسیس آموزش و پرورش به گیلان سفر کرده بود به پیشنهاد معلم سابق و همکار نزدیک خود، شادروان میرزا اسماعیل پوررسول به استخدام اداره تازه تأسیس و نوبنیاد معارف و اوقاف (آموزش و پرورش) گیلان درآمد و در بدو خدمت خود در فومن، اولین واحد دبستانی را به همراه عده‌ای دیگر، تأسیس کرد.

وی بعد از فومن، در نقاطی چون: آبکنار انزلی، رودسر، لنگرود و قزوین نیز خدمت کرد و در سال ۱۳۲۱ (همزمان با ریاست فرهنگ کسروی در گیلان) به مقام بازرسی

اداره فرهنگ برگزیده شد. وی پیش از تشکیل جمهوری گیلان، افسر گارد جنگل و از فرماندهان نظامی آن بود و در دولت انقلابی (جمهوری) جنگل نیز همچنان در این سمت باقی ماند و تا آخرین روزهای جنگل در کنار میرزا به مبارزه پرداخت. مرحوم کوچک‌پور در جمعیت فرهنگ رشت نیز (که از انجمن‌های کارآمد عصر خود بود و در آگاه‌سازی و فرهنگ‌سازی عمومی با اقداماتی مانند: برگزاری رایگان کلاس‌های اکابر برای سوادآموزی بزرگسالان، انتشار مجله فرهنگ و برپایی تئاترهای آموزنده اخلاقی، نقش آفرین بود) سابقه عضویت داشت. فخرایی از وی در کتاب سردار جنگل به عنوان متصدی قورخانه و مسؤول مهمات جنگلی‌ها در دولت انقلابی جنگل، نام برده است. کوچک‌پور در سال ۱۳۲۷ که ترور نافرجام شاه پیش آمد، به دلیل سوابق سیاسی‌اش، طی یک ماه به زندان افتاد و پس از آزادی به بروجرد تبعید شد و در همان دوران تقاضای بازنشستگی کرد. او سپس شروع به نوشتن خاطرات خود کرد؛ اما عارضه قلبی به او امان نداد این کار را به پایان ببرد تا اینکه سال‌ها بعد، مرحوم «سید محمدتقی میرابوالقاسمی» با جمع‌آوری و ویرایش خاطرات او، کتاب نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین را به چاپ رساند که یکی از منابع قابل توجه برای جویندگان وقایع تاریخی نهضت جنگل محسوب می‌شود». شخصیت دیگری که در نهضت جنگل، حضوری فعالانه داشت، شادروان "محمد صادق مهرنوش" بود. در سال ۱۳۲۰ به استخدام اداره فرهنگ گیلان درآمد و حسابدار میرزا کوچک و مأمور پرداخت حق‌العبور بود. وی یک کتاب ۵ جلدی در مورد نهضت جنگل منتشر کرد که می‌تواند از مهم‌ترین منابع در خصوص نهضت جنگل باشد». مروجی در معرفی وی می‌گوید: «مهرنوش علاوه بر خدمت فرهنگی، نویسنده و نقاش نیز بود و تابلوهای بسیاری از خود بر جای گذاشت». مؤلف کتاب پیشگامان فرهنگ گیلان ادامه داد: «یکی دیگر از فرهنگیان همروزگار میرزا کوچک، زنده یاد "علی تنها" (پیر فرهنگ گیلان) بود که نقش مؤثری در شکل‌گیری آموزش و پرورش گیلان ایفا کرده است و به همین مناسبت، پس از فوت او، طی سال‌ها مدرسه‌ای در لشت نشا به نام او دایر بود. شیخ علی طالقانی معروف به شیخ علی تنها در سال ۱۲۴۷ در طالقان متولد شد و در ۱۴ سالگی به گیلان مهاجرت کرد. مدتی تحصیلات حوزوی و قدیمه را دنبال نمود و معتم بود. او در دوره پهلوی اول، مکّلاً شده بود. تنها در سال ۱۲۹۸ در ارتباط تنگاتنگ با میرزاعیسی‌خان صدیق‌اعلم به تأسیس مدارس جدید دست‌یازید و در همین دوران به

عنوان نماینده معارف لنگرود و مدیر مدرسه نمره ۵ لنگرود مشغول به کار شد و در سال ۱۲۹۰ نیز مدرسه اقبال رشت را تأسیس کرد که بعدها به قآنی تغییر نام یافت. مرحوم تنها از سوی دیگر جزو مؤسسين دبیرستان شمس رشت بود که متشکل از دبیرستان‌های اتفاق، اقبال و سعادت و مقر آن در سبزه میدان بود. زنده یاد تنها در مدارس چون ترقی فومن و رودکی رشت در سمت مدیر خدمت می‌کرد و من از لابه لای خاطرات شفاهی بازماندگان این مرحوم پی‌برده‌ام که وی یکی از دوستان نزدیک میرزا بود و از طریق ارائه خوار و بار به کمیسیون اعانات نهضت جنگل با این خیزش همکاری داشته و مورد احترام میرزا بوده است. در کتاب سردار جنگل از «شیخ علی تنها» به عنوان یکی از همکاران فرهنگی تشکیلات جنگلی‌ها یاد شده است. وی در سال ۱۲۹۴ شمسی تشکیل خانواده داد و در سال ۱۳۱۰ درگذشت. مروجی در ادامه‌ی سخنان خود با اشاره به شرح حال «میرزا اسمعیل پوررسول»، از او نیز به عنوان یکی از پایه‌گذاران دستگاه نوین آموزش و پرورش گیلان یاد کرد و افزود: «پوررسول سابقه‌ی تأسیس مدارس سعادت و شمس را در کارنامه‌ی خود داشت و در تعامل با تشکیلات فرهنگی نهضت جنگل، در کسما یک واحد دبستان تاسیس کرد و خود شخصاً طی مدتی، مدیریت آن را برعهده گرفت. در کتاب خاطرات «حاج احمد کسمائی» که نخستین بار توسط دخترش «پوران‌دخت» در آمریکا منتشر شد و در سال‌های اخیر با تحشیه و تصحیح «منوچهر هدایتی خوشکلام» در گیلان انتشار یافته، دو جا از پوررسول نام برده شده است. یک جا او را از پایه‌گذاران نخستین هسته‌های جنگل نام برده و در جای دیگر، تلاش او را در سمت مدیر دبستان ایمان ماسوله، در تهییج و بسیج افکار عمومی ماسوله و به ویژه اذهان دانش‌آموزان این منطقه به نفع جنگلی‌ها، قابل توجه دانسته است».

این محقق با اشاره به نام «سید احمد نقیبی» می‌گوید: «نقیبی فعالیت فرهنگی خود را در قالب همکاری با فخرایی و تشکیلات فرهنگی جنگلی‌ها آغاز کرد و همزمان با اوج گیری مبارزات آنان، با تأسیس و مدیریت دبستانی در صومعه سرا به نام «شمس» به همکاری با جنگلیان پرداخت. وی با پایان گرفتن این دوران، به تأسیس دبستان اکابر شبانه‌ی کوشیار مبادرت کرد و پس از چندی در سمت‌های معاونت، دبیری و نهایتاً کفالت دبیرستان فروغ رشت به خدمت فرهنگی و آموزشی خود ادامه داد. او به مدت ۱۹ سال با مبلغان پروتستان‌های آمریکایی معروف به میسیون‌ها (که در ایران و از جمله

گیلان، مدرسه و کالج و بیمارستان احداث می‌کردند) همکاری تنگاتنگ داشت. نخستین بنیان‌های فرهنگی این منطقه را در سال ۱۲۹۴ خورشیدی، گذاشت. پورزردشت که در لشت‌نشا به مدیر شاعی معروف بود، به طور کلی، مدیریت دبستان‌های ایمان ماسوله و ناصر خسرو لشت‌نشا را عهده‌دار بود و همزمان با مبارزات جنگلی‌ها، به روایت مجلّدت اول و چهارم کتاب «تاریخ جنگل»، تألیف «صادق مهرنوش»، با اعضای کمیسیون جنگ جنگل، در تعامل بود و با میرزا کوچک، به عنوان رییس ارزاق جنگل و نگهدارنده مهمّات، همکاری داشت. «مروجی تصریح کرد: «یکی از دیگر فرهنگیان هم‌رزم میرزا کوچک جنگلی، «سید محمد نجفی» (تائب) نام داشت که در هم‌زمان با نهضت جنگل، مدیریت مدرسه احداثی جنگلی‌ها را در فومن، عهده‌دار و در این شهر، به «سید نجفی» معروف بود؛ یکی از احکام شغلی او در این مقطع با امضای خود میرزا کوچک صادر شده بود که این حکم در آرشیو بازماندگان او هم چنان موجود است.

ابراهیم مروجی می‌گوید: «میرزا حسین‌خان کسمائی» نیز که در دوره دوم انتشار نشریه جنگل (ارگان نهضت انقلابی جنگل) مدیریت نشر آن را عهده‌دار بود، طی مدّتی در سمت مدیر مدرسه وطن (واقع در باغ سبزه میدان رشت) به خدمت فرهنگی اشتغال داشت. او در دوران مشروطه نیز سوابق مبارزاتی داشت و از جمله اعضای کمیته ستّار بود؛ بعدها هم که به تهران رفت، روزنامه وقت را انتشار و به فعالیت‌های اجتماعی خود ادامه داد. کسمائی در عین حال، شاعر و ترانه‌سرا بود و ترانه‌های گیلکی معروفی از او به یادگار مانده است.»

این پژوهشگر، تصریح می‌کند: «میرزا حسین روحی کرمانی»، ملقب به «نظام‌العلماء» و معروف به نیکروان که مدیر روزنامه «صورت» و رییس دبستان احمدی رشت بود، از جمله فرهنگیان بود که در روزگار مبارزه جنگلیان، در عداد طرفداران آن درآمد و در آن دوران، بر اساس اسناد موجود، ظاهراً طی مدّتی کوتاه در مقام رییس بلدیه (شهردار رشت) نیز فعالیت داشت. او در طول دوران پُر فراز و نشیب زندگی مبارزاتی خود، مصایب بی‌شماری را متحمّل شده بود و بارها به زندان افتاد. نیکروان همچنین از پایه‌گذاران مجمع فرهنگ بود و در تحولات فرهنگی - هنری گیلان در اوایل قرن حاضر، نقش داشت. نیکروان از سوی دیگر در دوران اشغال خاک گیلان توسط قوای متفقین، با انتشار روزنامه «اخبار روزانه»، فعل و انفعالات جنگ دوم جهانی

را انعکاس می‌داد، همسر او ربابه (آذرמידخت) نیکروان، بانی و مدیر مدرسه آذرמידخت و از نخستین بانوان فرهنگی گیلان بود که در سال ۱۲۹۲ شمسی بنیان این مدرسه را در رشت گذاشته بود. «مروجی در معرفی بیشتر همکاران میرزا ادامه داد: «گریگور یقیکیان، مدیر دبستان‌های رشدیه و دانش انزلی و آموزگار مدارس ارمنیان رشت و غازیان انزلی نیز از معلمان بود که به عنوان مترجم میرزا کوچک در مذاکره با قوای روسیه و انگلیس، به همکاری با این خیزش مباردت ورزید و بعدها مسموعات و مشاهدات خود را در ارتباط با جنگل، در کتابی تحت عنوان «هفده‌ماه انقلاب در گیلان» نشر داد و از سوی دیگر در کتاب شوروی و نهضت جنگل نیز بخشی دیگر از خاطرات خود را منتشر ساخت. یقیکیان از پیشگامان تئاتر گیلان بود و در این عرصه با جهانگیرخان سرتیپ‌پور (ترانه‌سرا و از اعضای مجمع ادبی - هنری آزاد ایران) ارتباطی تنگاتنگ داشت. این فرهنگی ارمنی همچنین، سابقه انتشار نشریات «ایران کبیر» و «ایران کنونی» را نیز در کارنامه مطبوعاتی خود داشت. «مروجی در دنباله‌ی سخنان خود به «میرزا علی حبیبی» اشاره کرد و افزود: «علی حبیبی نیز در جنگل، مسؤول کمیته انتظامات و کاتب روزنامه جنگل (ارگان جنگلی‌ها) بود و در هنگامه قدرت جنگلیان و زمانی که صادق کوچک‌پور مسؤول فرهنگ فومن بود، او که در این مقطع از خدمت فرهنگی خود به «میرزا علی آقای جنگلی» معروف بود، همچنین، در مدرسه نصرت فومن - که به دستور هیأت اتحاد اسلام تشکیل شده، دارای دو کلاس درس و ۶۷ دانش‌آموز بود - در سمت مدیر، فعالیت می‌کرد. او مؤسس دبستان اتفاق رشت بود و در پایه‌گذاری «دبستان شمس رشت» که ترکیب ادغام شده‌ای از مدارس اتفاق و سعادت و چند مدرسه دیگر بود، مشارکت داشت. این شخصیت فرهنگی که در جوانی از اعضای مجمع هنری ترقی نیز به شمار می‌رفت، بر اساس اسناد و خاطراتی که در منابع مختلفی چون: پیشگامان فرهنگ گیلان، تاریخ جراید و مجلات گیلان، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی، اجتماعی گیلان و قزوین، سردار جنگل و تاریخچه آموزش و پرورش گیلان آمده، به حق یکی از پایه‌گذاران دستگاه نوین تعلیم و تربیت گیلان است و مشخصاً سابقه تاسیس دبستان شش کلاسه فشکالی لنگرود و دبستان چهارکلاسه پهلوی راپشته و دبستان چهارکلاسه همت رحیم‌آباد و دارالصنایع و دبستان دخترانه عفت لنگرود را در کارنامه دارد، ضمن آنکه شکل‌گیری نخستین مدارس شلمان و رودسر و واجارگاه، به همت او صورت گرفته است. «مروجی در مورد «محمدجواد

پورصالح" می‌گوید: «این شخصیت که در جنگل به میرزا جواد جنگلی شهرت داشت، از فرهنگ‌یانی بود که بر اساس اخبار مندرج در شماره دوم روزنامه جنگل - آرگان نهضت جنگل - در آن دوره، طی دو سال مدیریت مدرسه اسلامی کسما را (که به دستور هیات اتحاد اسلام، تاسیس و دایر شده و چهار کلاس درس و ۸۵ دانش‌آموز هفت تا دوازده ساله داشت) عهده‌دار بود. پورصالح بعدها در مدارس مختلف دولتی و ملی (از جمله: فاریابی و کوروش) خدمت کرد و با سوابق طولانی تدریس بازنشسته شد.»

با مطالعه جنبش جنگل مشخص می‌شود، این جنبش که اهداف ضد استعماری و استبداد داخلی، عدالت اجتماعی، آزادی و رهایی از ستم و خرافه را برنامه خود قرار داده بود، برای پیشبرد این مطالبات و اهداف جنبش، گسترش آموزش را عامل تعیین کننده‌ای دانسته و علت رخوت و عقب ماندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در بی‌سوادی و جهل و خرافه می‌دانست. جنبش جنگل با ایجاد تحول آموزشی و آگاهی و با اتکاء به همین بینش توانست تا تشکیل جمهوری گیلان پیشروی کرده و آنرا تأسیس نماید. بخش‌هایی از جنبش جنگل حتی برای فتح تهران و برقراری جمهوری به سمت تهران نیز حرکت کردند، اما بجهت کمبود منابع و تجهیزات ناکام ماندند. در نهایت می‌توان شکست جنبش جنگل را علی‌رغم دستیابی به سطوح بالایی از آگاهی و دانش، اما نهایتاً بجهت ناکافی بودن دانش اجتماعی در بدنه جنبش از یکطرف و کینه و عزم استعمار و استبداد در محو و نابودی آن طرف دیگر دانست. زیرا این جنبش به محدوده‌ها و عرصه‌هایی از جمله تشکیل حکومت جمهوری شورایی دست یافته بود که در صورت پایداری و گسترش آن، ریشه و اساس استعمار، جهل و عقب ماندگی و استبداد حاکم را ریشه کن می‌کرد.

اعتصابات معلّمان در سال ۱۳۰۰ شمسی

یکی از مهم‌ترین حرکت‌های اعتراضی که در زمان حیات شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران رخ داد، اعتصاب معلّمان تهران بود. این رویداد آنچنان اهمیت داشت که تا مدتی در صدر اخبار سیاسی - اجتماعی آن دوره قرار گرفت. در زمان صدارت قوام‌السلطنه، معلّمین مدارس دولتی که مدت شش ماه حقوق آن‌ها پرداخت نشده بود، بیانیه‌ای در اعتراض به این امر منتشر کردند و در دی ماه ۱۳۰۰ وارد اعتصاب شدند. آموزگاران قبلاً "نیز چندین بار از عدم پرداخت حقوق خود شکایت کرده و یک بار هم اعتصاب نموده بودند. آن اعتصاب نیز به نوبه‌ی خود دارای اهمیت بود. معلّمان مدت ۱۰

روز تعطیل کرده و در مسجد سپهسالار تحصّن نموده بودند. تأثیر اعتصاب اوّل معلّمان به اندازه ای بود که تاریخ‌نگارانی که کم‌ترین توجّهی به فعالیت اتحادیه‌ای در آن دوره نکرده‌اند، به ناچار واقعه مذکور را به حساب آورده، اشاره‌ای به آن کرده‌اند. اما اعتصاب دی‌ماه با شکوه و پرحرارت‌تر بود. مدت ۲۲ روز ادامه داشت و به یک نمایش سیاسی علیه حکومت تبدیل شد. گرمای اعتصاب هیجان عمومی در تهران را به اوج رساند. محصلین به اجتماعات پیوستند و از معلمین خود حمایت کردند. روز پنج‌شنبه ۲۱ دی‌ماه ۱۳۰۰ عده‌ای از دانش‌آموزان مدارس متوسطه و ابتدایی تهران تظاهرات کردند. آن‌ها با پرچم سیاه‌رنگی که عبارت "احتضار معارف" بر آن نقش بسته بود، در میدان توپ‌خانه گرد هم آمدند و فریادهای "زنده باد معارف"، "یا مرگ یا معارف" سر دادند. آژان‌ها با مشت و چوب و شمشیر به صفوف دانش‌آموزان تاختند، آن‌ها را مضروب ساختند و از میان آنان دو تن را به کلانتری بردند. اما سرکوب، اراده‌ی محصلین را درهم نشکست. عقب نشستند و به تظاهرات ادامه دادند.

در مجلس شورای ملی، جایی که قرار بود از منافع مردم دفاع شود، سردار معظم خراسانی (تیمور تاش بعدی) به معلّمان اهانت کرد و گفت: "من استخوان پوسیده‌ی یک سرباز را با بیست معلم عوض نمی‌کنم." روزنامه‌ی حقیقت ضمن افسوس از این واقعیت دردناک که هنوز هم کسانی که تا دیروز سند فروختن ایران را امضاء می‌کردند، بر مقدّرات جامعه حاکمند، در پاسخ به تیمور تاش نوشت: "ما استخوان پوسیده‌ی یک معلم را با صد نفر از امثال سرکار نمی‌فروشیم."

در آن زمان تعداد معلمین مدارس ابتدایی و متوسطه و دارالفنون و دارالمعلمین متجاوز از ۵۰۰ تن بود. حقوق آموزگاران مدرسه ابتدایی ۲۵ تومان و معلم متوسطه ساعتی ۴ قران و دریافتی مدرسین دارالفنون و دارالمعلمین نسبتاً بیش‌تر بود. بهانه حکومت برای پرداخت نکردن حقوق‌ها، خالی بودن خزانه بود. هنگامی که دکتر مصدق که در آن زمان وزیر مالیه (دارایی) در کابینه قوام‌السلطنه بود، از مجلس تقاضای اعتبار برای ساختن سد نمود، سلیمان میرزا اسکندری نماینده‌ی سوسیالیست مجلس اعتراض کرد و در نطقی خطاب به مصدق گفت: "می‌خواهید سد ببندید. شما سدّ در مقابل ترقی مملکت می‌بندید که پول به معارف (وزیر آموزش و پرورش) نمی‌دهید. امسال در موقع امتحان معلوم می‌شود که یک‌سال وقت اطفال مملکت را به هدر دادید. برای جلوگیری از خرابی املاک خالصه، دولت اعتبار می‌خواهد، بنده موافق بودم، اگر پول داشتیم الحال

باز می گویم باید اول حقوق معلمین بدبخت داده شود. برای املاک اربابی می خواهید سدّ ببندید. بنده مخالفم. آقای ارباب خودش پول بدهد." تحصّن‌ها، اجتماعات و راهپیمایی‌های متعدّد کابینه قوام را که از قبل متزلزل بود، ضعیف‌تر کرد. در ۳۰ دی ماه ۱۳۰۰ شمسی حکومت سقوط کرد. سرانجام با پرداخت بخشی از حقوق‌های عقب‌افتاده و قول پرداخت مابقی آن، کلاس‌های درس برپا شد و معلمان موقتاً سرکار خود بازگشتند. اما پرداخت حقوق‌ها دست آورد تثبیت شده‌ای نبود. بعداً دوباره معلمان با همین مشکل روبرو شدند. مجدداً در مردادماه ۱۳۰۱ اعتراض معلمین به شکل تحصّن ادامه یافت. این بار "معلمین در مجلس متحصّن شدند. یک ماه سنبله (شهریور) را در عوض تدریس، در پارلمان متحصّن شده، برای تأمین بودجه‌ی خود، دوندگی‌ها کردند تا این‌که بالاخره به امر مجلس شورای ملی دولت تصویب‌نامه‌ی صادر کرد که همه‌ماهه در هشتم ماه فرنگی مبلغ ۸۰۰۰ تومان از عایدات گمرگ به مدارس پرداخته شود و حقوق معوقه به طور استهلاک تأدیه گردد. معلمین متقاعد شده، در سر کلاس‌ها حاضر" شدند.

مبارزه معلمان در دوران رضا شاه

همانطور که می‌دانیم در دوره روی کار آمدن رضاشاه، بخش‌های گسترده‌ای از روشنفکران آن زمان نسبت به تحولات جدید امیدوار بودند، وی تک فروش کالای پر تقاضا «امنیت» در آن دوران بود و از بسیاری از نیروهای وطن‌دوست که خواهان پیشرفت و توسعه بودند از جمله علی‌اکبرخان سیاسی، محمود افشار، علی اکبر داور، زین العابدین رهنما، سید احمد تدّین که عموماً از خارج برگشته بودند، توانست استفاده کرده و زیرساخت‌های بسیار عظیمی را در آن روز در ایران ایجاد نماید. سازه مرکزی رضاشاه برای تحوّل اداری مشتمل بر «داور، تدّین و تیمور تاش» بود. رضاشاه مدل توسعه خود را از کمال آتاتورک، یعنی اصلاحات از بالا و به شیوه استبدادی گرفته بود. در حوزه‌های مالی و بانکی، اداری، قضایی، نظامی و صنعت توانست نوسازی‌های گسترده‌ای انجام دهد اما در کنار آن سازه سرکوب شامل تیمساز امیر احمدی، یزدانپناه، امیر فضلی، شاه بختی تشکیل داد. سرپاس مختاری با نازبالش‌ها و سرنگ‌های هوا در زندان‌ها معروف بود. رضا شاه که به سرمایه‌دار و ملاک اول در ایران تبدیل شده بود سه قوه را در یکی (مجریه) و آنرا در خود خلاصه نمود. وی قائل به مجلس شورا و نظام قضائیه مستقل نبود و لذا کم کم روشنفکران و تحول‌خواهان از وی کناره گرفتند. بخش‌هایی

سرکوب و به زندان افتادند و یا جان خود را از دست دادند، توضیح آنکه وجه فکری و طرح ریزی تحولات مدرن در رأس دولت عمدتاً توسط تیمورتاش، علی اکبر داور و تدین انجام می‌شد اما هر سه به قهر رضاشاه گرفتار شدند. علی اکبر داور که در رأس قوه قضائیه بود و خدمات ارزنده‌ای به اجرای حقوق مدرن نموده بود از ترس مجازات خودکشی نمود. نخستین نشانه‌های تغییر رویه رضا شاه، در سال ۱۳۰۵ و با ترور ناکام مدرس مشاهده شد. در اردیبهشت ۱۳۰۶ خودکامگی وی به حدی رسید که مستوفی‌الممالک دیگر ادامه کار را مفید ندانست. و در گزارشی به مهدی‌قلی هدایت (نخست وزیر بعدی) خود را تحقیر شده خواند و استعفا کرد.

آزادی‌هایی که در جریان انقلاب مشروطه به دست آمده بود در این دوره از بین رفت. بسیاری از رقبا و مخالفان شاه زندانی و در زندان کشته شدند. در میان مقتولان چند نفر از وزیران وی مانند عبدالحسین تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و نصرت‌الدوله، برخی از روسای ایلات مانند صولت‌الدوله قشقایی، برخی از شعرا و ادیبان مانند میرزاده عشقی و محمد فرخی یزدی و تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی (مانند سید حسن مدرس و ارباب کیخسرو شاهرخ) نیز دیده می‌شوند. علاوه بر این افراد، کشتارهای دست جمعی عشایر کهگیلویه، قشقایی و بختیاری را نیز که عمدتاً با خانواده صورت می‌پذیرفت باید افزود. مجلس شورای ملی در این دوره جنبه نمایشی پیدا کرد و انتخابات با دستور از بالا و بر پایه فهرست‌هایی از نمایندگان مورد تأیید وی انجام می‌شد. حتی مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس (مانند جواد امامی، اسماعیل عراقی و رضا رفیع) که همگی از هواداران قبلی رضا شاه بودند سلب شد و آنان نیز دستگیر و زندانی شدند به همین منظور زندان قصر طراحی و ساخته شد و اولین زندانی آن، سازنده آن یعنی سرتیپ محمد در گاهی بود.

در این دوران از جمله معلمین مبارز، عبدالحسین حسینی (دهزاد) است. حسینی پس از تحصیلات متوسطه به شغل معلمی روی آورد. وی با نام دهزاد در ایجاد و سازماندهی حزب کارگری در آلمان فعالیت می‌کرد، اما تعقیب قرار گرفت، سپس در خفا به فعالیت‌های خود برای بازسازی حزب خود که بعد از ضربات پلیس رضاخان به این حزب بین سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ و نابودکردن بخش عمده‌ای از سازمان‌های حزب، در تجدید سازمان حزب نقش داشت

در این دوران همه گونه فعالیت سیاسی گروه‌های ملی، کارگری و مبارز از جمله

گروه ۵۳ نفر اکثراً دستگیر و زندانی گردیدند، حتی فعالیت‌های اجتماعی زنان نیز متوقف گردید و جراید و روزنامه‌ها تحت انقیاد کامل درآمده و یا تعطیل شدند. دکتر محمد تقی ارانی به مدت ۱۵ سال (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۶) سابقه فعالیت مطبوعاتی و نویسندگی داشت. او در این مدت کوتاه آثار برجسته و فراوانی انتشار داد که در زمان خود مورد توجه قرار گرفت. در ابتدای جوانی به طلبه‌گی روی آورد، اما با تحصیل در مدارس و دانشگاه توانست دکتری شیمی از برلین اخذ کند ارانی از نخستین سال ورود به ایران تلاش کرد با روشنفکران برجسته کشور تماس برقرار کند. آشنایی او با نیما یوشیج، احمد کسروی، شهیدزاده و طاهر تنکابنی نمونه باری از تلاش‌های او است. تدریس در دبیرستان‌های شرف، ثروت، معرفت و مدرسه صنعتی و تماس روزانه با دانش‌آموزان و دانشجویان زمینه مناسبی برای فعالیت و روشنگری به وجود آورده بود. وی در این دوران به تدریج به تجدید چاپ و تکمیل کتاب‌ها و رساله‌هایی که در برلین منتشر کرده بود همت گماشت و بخشی از کتاب‌های درسی را بطور رایگان در اختیار محصلین بی‌بضاعت قرار می‌داد. ارانی در جهت شناساندن میراث فرهنگی و تمدن ایران به جهان کارهای ارزشمندی در انتشار متون کهن انجام داد، از جمله:

«وجه دین» اثر ناصر خسرو قبادیانی

رساله خیام

رباعیات خیام و بدایع سعدی

اعضای گروه ۵۳ نفر عمدتاً زیر شکنجه‌های جانکاه مأموران اداره آگاهی (تأمینات) شهربانی رضاشاه قرار گرفتند و با پرونده‌هایی که برای آنها ساخته شد به زندان‌های درازمدت محکوم و راهی زندان قصر شدند.

در اواسط سال‌های جنگ جهانی اول، یک گروه کوچک از روشنفکران ایرانی «مجله کاوه» که برای استقلال ایران فعالیت می‌کرد، منتشر کردند. گروه نویسندگان شامل: محمد قزوینی، محمدعلی تربیت، ابراهیم پورداود، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، فضلعلی مجتهد تبریزی، محمدعلی جمالزاده و حسن تقی‌زاده پس از جنگ در سال ۱۳۱۴ با همکاری ایرج اسکندی و بزرگ علوی به فعالیت در مجله دنیا پرداخت.

برخی کتاب‌های ارانی:

تکامل و تغییر زبان فارسی

تکامل - تبعیت بمحیط - اثر -

هنر در ایران جدید

دکتر تقی ارانی در سال ۱۳۱۵ دستگیر شد در محاکمات خود دفاع مفصلی از کارها و اقدامات خود و گروه نمود و بین روزهای ۱۰ تا ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ به طرز مشکوکی در زندان درگذشت.

مهدی قلی هدایت، از معلمین فرهیخته و فردی ادیب و سخندان، با تسلطی ممتاز به زبان و ادبیات فارسی، عربی، آلمانی بوده و تا حدی فرانسوی و انگلیسی می‌دانست. همچنین در فن گراورسازی و کلیشه‌سازی سرشته داشت، به علم موسیقی علاقه بسیار می‌ورزید و کتابی نیز در زمینه نت‌نویسی دستگاه‌های موسیقی ایرانی بر جای گذارد که نخستین نمونه در نوع خود است. در ریاضیات، هیئت، فلسفه و اصول تعلیم و تربیت نیز نوشته‌های متعددی دارد. در دوران استبداد رضاشاه، با روند حاکمیت استبدادی معلمین آزاده نیز تحت فشار و تضییقات شدید قرار گرفتند و هر کدام به شیوه‌های مختلف سرکوب شدند. در دوران پایانی حکومت رضا شاه، ارتشی که حدود ۳۴٪ بودجه مملکتی را می‌بلعید بدون شلیک یک تیر تسلیم و ایران از شمال و جنوب اشغال گردید و خود وی به بندری در آفریقای جنوبی تبعید گردید.

جایگاه مبارزات معلّمان در دوران پهلوی دوم

سید محمد نجفی (تائب) از همکاران میرزا کوچک‌خان که در عرصه آموزش و فرهنگ با وی همکاری می‌کرد، در عصر نهضت ملی شدن نفت نیز کوشا بود و از علاقه‌مندان پُرشور راه مصدق به شمار می‌رفت. تائب در اولین دموستراسیون فراگیری که دانش‌آموزان دبیرستان‌های مختلف، در سال ۱۳۲۹ و پیش از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، با شعار: صنعت نفت ایران در سراسر کشور باید ملی اعلام شود، در رشت برگزار کرده بودند، نقش هدایت‌کننده و اساسی داشت و پس از پیروزی نهضت ملی ایران و در جریان خلع ید، کاشی تابلو شرکت سابق نفت (تا) در قُرق کارگزار - میدان دکتر حشمت فعلی - رشت، به دست او شکسته شد. «در سال‌های ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲ که قدرت مرکزی تمرکز کافی برای سرکوب نداشت، آموزش‌های میدانی، د عرصه جامعه و در بین اصناف و اقشار مختلف اجتماعی بسرعت گسترده شد. از کارگران شرکت نفت که بزرگترین قطب صنعتی بودند تا دیگر مراکز کار و تمامی اصناف تشکل‌های مطالباتی و صنفی خود را بر پا کردند. شورای متحد سندیکاها در سراسر ایران بوجود آمد، که متشکل از نماینده تمامی تشکل‌های کارگران در کلیه کارخانجات

و کارگاهها بود. تمامی صنفها، حتی پینه‌دوز و دلاک حتمّان نیز اصناف خود را برقرار کرده بودند. در سال ۱۳۲۵ نفت گران جنوب اعتصاب می‌کنند، ۷۵٪ خواسته‌های آنها سیاسی و ۲۵٪ آنها اقتصادی و مطالباتی است نیروهای فکری، نیروهای صنفی و سازمان‌های جوانان، سازمان‌های زنان و ملیت‌ها تشکیل شده بود. تظاهرات بزرگ ۲۳ و ۳۰ تیر در تهران کاملاً سازمان یافته و متشکل از تشکلهای فوق بود. حزب توده در این دوران و تا قبل از ملی شدن صنعت نفت، نقش گسترده‌ای در نشر آموزش و برقراری تشکلهای مستقل داشت. پس از رأی این حزب به موازنه مثبت در واگذاری نفت، در برابر مشی مبارزه منفی دکتر مصدق که خواهان لغو کلیه امتیازات و ملی شدن صنعت نفت بود، نقش اجتماعی حزب توده کاهش یافت. غارت نفت که از زمان استخراج نفت یعنی ۱۲۸۷ تا سال ۱۳۳۰ از هر بشکه تنها ۱۶ سنت نصیب ایران می‌شد، تداوم داشت. البته هزینه‌های اداری آن نیز کسر می‌گردید. انگلستان بخش جنوب کشور را در اختیار داشت و روی نفت دست گذاشته بود. دکتر مصدق خودآموزگار پرحوصله‌ای بود. در تمامی فراز و نشیب‌ها طی ده سال کار توضیح و آموزش را رها نکرد. از قلم‌ها آگاهی ترشح و به مردم می‌رسید، آگاهی‌ها غنی گردیدند و میل به دگرگونی بسیار گسترش یافته بود. ظرفیت‌ها از زندان جهل و استبداد خارج می‌گردید. میل به مشارکت اجتماعی افزایش یافته بود، تعداد روزنامه‌خوان‌ها، تعداد نشریات، عناوین کتاب‌ها سرعت افزایش می‌یافت در دوران نهضت ملی ۱۱۰۰ نشریه بطور رسمی و ۳۲۰۰ نشریه ثبت نشده منتشر می‌شد. تعداد ۳۲۰۰۰ شوراهای کیفی از دهستان تا شهرهای بزرگ تشکیل شده بود. مردم دارای سه ایستگاه اجتماعی شده بودند: ایستگاه «دستاوردها» در کرامت و مشارکت در زندگی اجتماعی. ایستگاه دوم، «تملیک ملی» و ایستگاه سوم «طی کردن مسیر پیشرفت و ترقی اقتصادی - سیاسی و اجتماعی». مصدق در دورانی که بجهت کمبود بودجه امکان افزایش حقوق کارمندان را نداشت، اقدام به افزایش حقوق معلمان بعنوان پایه تحول در دوران خودش نمود. یک جنبش ملی در دوران دینامیسم اجتماعی شکل گرفت ۸۰ حزب در حد فاصل سال‌های ۳۰ تا ۳۲ ایجاد شدند که ۷-۸ حزب اصلی را شامل می‌شد، تمامی نیروهای اجتماعی از دربار و روحانیون راست تا ناسیونالیستی و تشکلهای کارگری و چپ منزلگاه تشکیلاتی پیدا کردند. وقایع نخست وزیری قوام السلطنه و پیامد آن سی تیر ۳۱، باعث عمق یافتن آگاهی‌های مردم و رادیکالیسم اجتماعی برای رهایی شده بود. همانطور که بیان شد

عمده‌ترین فعالیت مصدق آموزش بود، هر جا که مشکل داشت برای مردم توضیح می‌داند، مشارکت مردم نکته کلیدی در کارهایش بود. در دوران وی سطح مشارکت بسیار افزایش یافت و طلسم دولت - ملت شکست. دکتر مصدق خود نیز از وقایع و سیر تاریخ بخوبی آموزش می‌گرفت. وی قبل از سی تیر با خط مشی لیبرال دموکراسی پیش آمده بود، اما پس از ۳۰ تیر، خط مشی سوسیال دموکراسی را در پیش گرفت و یک رادیکالیسم عقلی اجتماعی - سیاسی راه‌اندازی کرد. از همین مقطع بعد بود که آیت‌الله کاشانی از وی جدا و در تقابل با وی قرار گرفت. دکتر مصدق پس از کودتا و سپس گذار حکومت از جنبش سال‌های ۳۹ - ۱۳۴۲ در مقدمه کتاب حسن صدر در مورد مبارزه مسلحانه انقلاب الجزایر اظهار امیدواری می‌کند که مردم ایران نیز راه مردم الجزایر را دنبال کنند. حمایت وی از جنبش مسلحانه جنگل نیز در بالا ذکر گردید.

پس از سرکوبی کلیه تشکلات مستقل پس از کودتای مرداد ۳۲، بدنه اجتماعی کارگران به تشکلاتی که مورد تأیید بخش‌هایی از حاکمیت بودند، برای سازمان‌یابی مراجعه نمود. باشگاه مهرگان که درخشش رئیس آن بود از جمله این نوع تشکلات است. مهرگان با علی امینی رابطه دوستی داشت و معلّمان بسیاری عضو این تشکل شده بودند.

تاریخچه روز معلم در دوازدهم اردیبهشت به سال ۱۳۴۰ بر می‌گردد، در این سال در چنین روزی، دکتر خانعلی در جریان اعتصاب و تجمع معلّمان در مقابل مجلس کشته شد. شاید امروز نام دکتر خانعلی برای بسیاری از معلّمان و دبیران، دانش‌آموزان و والدین‌شان نام ناآشنایی باشد، اما در سال ۴۰ یکی از پراوازه‌ترین نام‌ها بود. ابوالحسن خانعلی هنگام مرگ ۲۹ سال داشت، وی فارغ‌التحصیل رشته معقول از دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران بود. در سال ۳۵ در وزارت فرهنگ با سمت دبیری دبیرستان استخدام شد. در دبیرستان جامی، فقه و عربی تدریس می‌کرد. هم زمان با تدریس، در دوره‌ی دکترای معقول و منقول، مشغول به تحصیل بود. خون به نا حق‌ریخته‌ی او رسواگر جهل و بی‌منطقی است و به همین خاطر نام وی برای همیشه در تاریخ ایران ثبت شده است. به روزنامه‌های آن دوره مراجعه می‌کنیم. مروری کوتاه و گذرا به رویدادهای اردیبهشت سال ۴۰ و سیر حوادث آن سال و اعتصابات معلّمان می‌تواند بسیار آموزنده باشد.

در زمستان سال ۳۹ انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا برگزار شد. جان. اف.

کندی به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا از حزب دموکرات پیروز شد. کندی اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم را تجویز می‌کرد و معتقد بود که این اصلاحات مانع پیش روی کمونیست‌ها خواهد شد. نیروهای سیاسی مخالف شاه به خصوص احزاب جبهه ملی در انتظار بازشدن فضای سیاسی و شروع مجدد فعالیت‌های خود بودند محمد درخشش رئیس باشگاه در سال ۱۳۱۷ در رشته تاریخ و جغرافیا از دانشسرای عالی لیسانس گرفت و پس از آن به عنوان دبیر در وزارت فرهنگ استخدام شد و در مدارس تاریخ و جغرافی تدریس می‌کرد. عده‌ای درخشش را از لحاظ فکری به دکتر علی امینی نزدیک می‌دانند.

جامعه دانشسرای عالی از سال ۱۳۳۱ تبدیل به باشگاه مهرگان شد. مهرگان در آغاز نام هفته‌نامه ارگان جامعه لیسانسیه‌های دانشسرای عالی و ناشر افکار معلمان بود. نخستین شماره نشریه مهرگان در سال ۱۳۲۷ منتشر شد. درخشش در اسفندماه سال ۱۳۳۲ یعنی چندماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد در دوره هجدهم مجلس به عنوان نماینده مجلس انتخاب شد. راه یافتن محمد درخشش به مجلس شورا، کمک مالی آشکار وزارت فرهنگ به صندوق باشگاه را در پی داشت. در همین دوره محل باشگاه مهرگان به ساختمان وسیع‌تری واقع در خیابان لاله‌زار نو، کوچه کاخ منتقل شد و فعالیت‌های باشگاه گسترش یافت. یکی از اقدامات ماندگار باشگاه مهرگان در این دوره برگزاری رشته سخنرانی‌هایی بود که انجمن علمی و فلسفی باشگاه زیر نظر محسن هشترودی هفته‌ای یک‌بار ترتیب می‌داد و از جمله سخنرانان آن عیسی صدیق، صادق رضازاده شفق و سیدحسن تقی‌زاده بودند. باشگاه مهرگان مرکز سازماندهی اعتصاب فرهنگیان در اردیبهشت ۱۳۴۰ بود؛ اعتصابی که به سقوط دولت جعفر شریف‌امامی در همان ماه انجامید. فعالیت باشگاه مهرگان پس از آن که محمد درخشش در دولت علی امینی به وزارت فرهنگ رسید، ادامه نیافت و با سقوط این دولت در تیرماه ۱۳۴۱ و کناره‌گیری اجباری و موقت درخشش از کار سیاسی، این باشگاه نیز -تعطیل شد. اعتراض صنفی معلمان به لایحه «اشل حقوقی معلمان» زمینه‌ساز وزارت درخشش شد. عده‌ای معتقدند که درخشش رهبری واقعی این اعتراضات را برعهده داشت و عده‌ای هم بر این نظرند که درخشش بر موج اعتراضات معلمان سوار شد تا به جاه‌طلبی خود جامه عمل بپوشاند. در روزهای بعد تا اردیبهشت ۴۰ معلمان سراسر کشور با امضای طومارهایی پشتیبانی خود را از این طرح اعلام می‌کردند. در ۱۸ بهمن ۳۹ باشگاه مهرگان که در

واقع سازمان صنفی معلمان بود، قطعنامه‌ای در مورد افزایش حقوق معلمان تصویب کرد. در مقاله‌ای که در اسفند ۳۹ در روزنامه‌ی کیهان به چاپ رسیده چنین نوشته شده است :

” معلمین می‌گویند حقوق یک دبیر سابقه‌دار لیسانسه کم‌تر از حقوق یک مستخدم جزء در سازمان برنامه یا شرکت ملی نفت است و ما خودمان مکرر نوشتیم که حقوق یک معلم کم‌تر از حقوق یک راننده دولتی و به مراتب کم‌تر از یک راننده تاکسی است. ” ... یک لیسانسه در وزارت فرهنگ ماهی ۴۰۰ تومان می‌گیرد، ولی لیسانسه دیگر با همان تحصیلات و پایه معلومات در یک سازمان دولتی دیگر ۲۵۰۰ تومان در یافت می‌کند. ” هستند کسانی که ” ... بعد از ۸ سال خدمت ۲۷۳ تومان حقوق می‌گیرند ... ”

در حالی که در همین زمان پرتقال دانه‌ای سه و نیم تا ۱۲ ریال، موز دانه‌ای ۴ تا هفت و نیم ریال، گندم کیلویی ۲۰۵ تا ۲۲۰ ریال، شکر روسی هر کیلو ۲۰ ریال، قند کله ورامین ۲۱ ریال است، حقوق معلم کفاف زندگی آنها را نمی‌دهد، ... در کیهان ۲۳ اسفند ۳۹ در خبری چنین آمده است: ” بنا به تصویب هیأت دولت حقوق معلمین ترمیم شد. حقوق کلیه معلمینی که کم‌تر از ۶۰۰ تومان می‌گیرند به ۶۰۰ تومان می‌رسد ”

در روزهای آغازین اردیبهشت‌ماه در آن سال، طومارهای معلمان در حمایت از طرح باشگاه مهرگان بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. از جمله می‌توان طومار کلیه‌ی آموزگاران مشهد، دامغان، رشت، کرد، بابل، مراغه، برازجان، گرمسار، شهنسوار، نیریز و ... را در کیهان دوم و چهارم اردیبهشت مطالعه کرد.

روز ۱۲ اردیبهشت با اعلام اعتصاب، تمامی مدارس تهران تعطیل شد. معلمان از اوایل صبح دسته به دسته به میدان بهارستان آمده و جلوی مجلس جمع شدند. جمعیت هر لحظه افزوده می‌شد. روزنامه‌ی اطلاعات حوادث این روز را این گونه گزارش کرده است :

در جلسه روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ جهان‌شاه صالح وزیر فرهنگ، لایحه «اشل حقوقی جدید فرهنگیان» را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. به موجب این لایحه حداکثر حقوق آموزگاران ۱۰۶۰۰ ریال و حقوق دبیران ۱۴۵۰۰ ریال پیش‌بینی شده بود. این لایحه دارای جدول حقوقی و بسیار مفصل بود. انتشار این خبر، واکنش معلمان بخصوص دبیران دبیرستان‌ها را برانگیخت. تعدادی از معلمان شهر تهران به

دعوت باشگاه مهرگان، برای اعتراض به لایحه اشل حقوقی از صبح روز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۴۰ در میدان بهارستان مقابل مجلس شورای ملی تجمع کردند. "ساعت ۸:۳۰ معلمان به میدان بهارستان رسیدند و چون جلوی خیابان اکباتان قبلاً توسط ماموران نیروی انتظامی بسته شد، در خیابان شاه آباد و اول بهارستان بر روی زمین نشستند. ماموران از ماشین آب‌پاش برای متفرق کردن استفاده کردند. معلمان علی‌رغم این که خیس شده بودند، از جای خود بلند نمی‌شدند ... پس از مدتی اولین برخورد صورت گرفت. عده‌ای به طرف ماشین‌ها رفتند تا سرلوله‌های آب را به سمت دیگر بازگردانند ..."

"... قرار بود که هیاتی از معلمان با رئیس مجلس ملاقات کنند. اما سیر حوادث به گونه دیگری خورد. معلمان فریاد می‌زدند و شعار می‌دادند. ماموران پلیس تیر هوایی شلیک می‌کردند و با باتوم معلمان را می‌زدند. صدای تیراندازی و شعارهای معلمان در صحن علنی مجلس شنیده می‌شد. مجلس شورای ملی توفانی بود، نمایندگان علیه دولت نطق کردند، سردار فخر رئیس مجلس از نمایندگان معلمان دعوت کرد که «به مجلس تشریف بیاورند و صحبت کنند»، دکتر جفرودی نماینده مخالف دولت از جبهه ملی گفت: «قاطبه معلمان بر اثر ترقی فاحش قیمت‌ها، مزایای افزایش حقوق معلم را از دست داده‌اند و برای اینکه خود و فرزندانشان از گرسنگی نمیرند ساعات فراغت و مطالعه خود را به ثمن بخش فروختند و از بام تا شام در مدارس مختلف و محافل متعدد به درس دادن پرداختند و هرچه بیشتر کوشیدند کمتر موفق به تهیه مسکن و پوشاک شدند.

مجلس در حال بررسی لایحه اشل حقوق معلمان بود که یکی از نمایندگان مخالف از جای خود برخاست و خطاب به رئیس مجلس گفت: در بیرون معلمان را می‌کشند و ما اینجا لایحه حقوق معلمان را بررسی می‌کنیم. جلسه متشنج شد ..."

پس از مدتی معلمان با پیکر خونین سه معلم روبرو شدند. دو نفر توسط چاقو زخمی شده بودند و یک نفر از ناحیه سر مورد اصاب گلوله قرار گرفته بود. سرگرد شهرستانی، رئیس کلانتری با اسلحه کمری خود به سر دکتر خانعلی شلیک کرده بود. پیکر دکتر خانعلی بر روی دست معلمان با شعار «کشند یک معلم را» به بیمارستان بازرگان منتقل شد و متأسفانه اقدامات پزشکان موثر واقع نشد و دکتر خانعلی کشته شد. موج اعتراضات و انزجار از این حادثه سراسر کشور را فراگرفت. مدارس تعطیل شد. تشییع

جنازه با شکوهی برای وی برگزار شد: "جسد دکتر خانعلی از بیمارستان بازرگانان به مسجدی در خیابان اسکندری منتقل شد. روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت، هزاران معلم در خیابان اسکندری تجمع کردند. تابوت معلم شهید بر دوش معلمان از مسیر خیابان شاه (جمهوری) به سمت میدان بهارستان توسط هزاران معلم و دانشجو و قشرهای دیگر مردم تشییع شد. معلمان اشک می‌ریختند و با فریاد خواستار استعفای شریف امامی و محاکمه قاتل دیوصفت معلم دانشمند بودند. گزارش این راهپیمایی و اعتصاب نامحدود معلمان در مطبوعات منعکس شد. مردم به هیجان آمدند، احزاب سیاسی، گروه‌های صنفی و سندیکای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند. تهران بعد از کودتای ۲۸ مرداد چنین راهپیمایی با شکوهی ندیده بود. جمعیت سوگوار تابوت را در میدان بهارستان بر زمین گذاشتند. ساعتی بعد پیکر بی‌جان خانعلی با آمبولانس به گورستان ابن بابویه در شهر ری منتقل و به خاک سپرده شد. روزهای بعد ده‌ها مجلس یادبود در مساجد تهران و شهرستان‌ها به یاد وی برگزار شد.

خواسته‌های معلمان دیگر تنها اضافه حقوق نبود. آنان خواستار برکناری دولت، تعقیب قاتل دکتر خانعلی، و عذر خواهی از معلمان بودند.

در کیهان ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ در مقاله‌ای با عنوان "معلمند نه اخلاک‌گر" چنین آمده است: "در مملکتی که روغن یک من ۶۰ تومان، گوشت سی یا سی و سه تومان است، چگونه یک عایله می‌تواند با ماهی ۲۰۰ تومان زندگی کند. آن هم خانواده‌ای که فهم دارد. شعور دارد و وضع دیگران را می‌بیند..."

تظاهرات معلمان و کشته شدن دکتر خانعلی فضای سیاسی ایران را از رکود خارج کرد. شاه که بار دیگر پایه‌های تخت خود را لرزان می‌دید، دست به دامن علی امینی سیاست مدار استخوان دار و قدیمی شد که شخصیتی اصلاح طلب و در عین حال ضدکمونیست بود.

روز ۱۵ اردیبهشت‌ماه، شریف امامی در حالی که برخی نمایندگان مجلس در صدد استیضاح او بودند به حالت قهر مجلس را ترک کرد و بعد از ظهر همان روز استعفانامه‌ی خود را به دربار فرستاد. شاه با استعفای او موافقت کرد و فردای آن روز علی امینی را مأمور تشکیل کابینه کرد.

۱۶ اردیبهشت امینی نخست وزیر شد. برخی روی کارآمدن امینی را به اشاره‌ی کندی و او را مهره‌ی مورد اعتماد دموکرات‌ها می‌دانستند. در مدت ۱۱ روز اعتصاب معلمان

فضای بسته جامعه به سرعت متحول شد و دوره‌ی جدیدی از حیات سیاسی ایرانیان آغاز گردید. معلمان به عنوان یک قشر مرجع و مورد اعتماد جامعه در کانون اعتراضات سیاسی ملت قرار گرفتند. در اجتماع بزرگ معلمان در ۱۸ اردیبهشت‌ماه، معلمان با صدور قطعنامه‌ای روز ۱۲ اردیبهشت ماه را به یادبود اعتصاب موفقیت‌آمیز معلمان و شهادت معلم دانشمند مرحوم دکتر خانعلی روز معلم اعلام کردند و مقرر شد که در این روز همه‌ساله کلیه‌ی مدارس و موسسات فرهنگی در سراسر کشور تعطیل شوند و مراسم خاصی توسط معلمان اجرا شود. باشگاه مهرگان از چنان اعتباری برخوردار شد که علی‌امینی روز ۱۹ اردیبهشت در جمع معلمان اعتصابی حاضر شد و خواستار پایان اعتصاب شد. ۱۹ اردیبهشت روزنامه‌ی اطلاعات از قول امینی چنین نوشت: "وضعیت کشور اسفناک است. اگر همه‌چیز را بگویم تولید وحشت و اضطراب می‌کند. قول شرف می‌دهم که برای ترمیم حقوق معلمان اقدام کنم ولی به من مهلت و فرصت دهید. با افزایش حقوق مخالف نیستم ولی اگر بدون مطالعه اقدام شود، دور تسلسل به جایی می‌رسد که سقوط حتمی است"

علی‌امینی به دلجویی از معلمان پرداخت. سرگرد ناصر شهرستانی از کار برکنار و پرونده او را برای رسیدگی به دادگاه فرستاد و باب گفتگو با باشگاه مهرگان گشوده شد. محمد درخشش پذیرش هر پیشنهادی را موکول به طرح و تصویب در مجمع عمومی معلمان کرد و مجمع عمومی معلمان، هزاران معلمی بودند که هر روز در باشگاه و بیرون باشگاه اجتماع می‌کردند. روز ۱۹ اردیبهشت برای معلمان روزی فراموش‌نشده بود. معلمان یک‌صدا با پیشنهاد نخست وزیر مخالفت کردند و خواستار تصویب طرح باشگاه مهرگان برای ترمیم حقوق معلمان شدند و اعلام کردند که هیچ کس را به جز محمد درخشش به عنوان وزیر فرهنگ قبول نمی‌کنند. امینی چاره‌ای جز قبول پیشنهادهای معلمان نداشت. به این ترتیب روز بعد جدول حقوقی جدید معلمان به تصویب هیات دولت رسید.

کیهان چنین نوشت: "حقوق معلمان برابر حقوق مهندسين شد. به احتمال زیاد اعتصاب معلمان پایان می‌یابد و مدارس تا هفته‌ی آینده باز می‌شود"

حداقل حقوق کمک‌آموزگاران و آموزگاران ۵۰۰ و دبیران ۶۰۰ تومان و حداکثر حقوق از ۱۰۵۰ تومان تا ۲۲۲۰ تومان برای دبیران اعلام شد و روز ۲۳ اردیبهشت معلمان به اعتصاب طولانی خود پایان دادند. معلمان در اطلاعیه‌ای پایان اعتصاب خود

را اعلام کردند:

همکاران گرامی، دبیران، آموزگاران و فرهنگیان ایران
شما در مبارزه‌ی خود برای تأمین حقوق صنفی خود پیروز شدید. اکنون نوبت کار و
کوشش صمیمانه در راه سعادت دانش‌آموزان فرا رسیده است درود بر روان جاویدان
برادر شهید و ناکام ما دکتر خانعلی که با خون خود افتخار جاودانی برای طبقه‌ی معلم و
جنبش آزادی برای ملت ایران تأمین کرد.

درود بر ملت حق‌شناس و دلاور که مربیان و فرزندان خود را در تنگنای حوادث
نگذاشت. درود بر دانشجویان عزیز که به احترام علم و به خاطر حق و عدالت به یاری
مربیان خود شتافتند.

درود بر دانش‌آموزان حق‌شناس و مهربان که با پشتیبانی معصومانه خویش پیوند
دیرین و جاودانی میان معلم و شاگرد را استوار ساختند ...
و بالاخره ۲۸ اردیبهشت: نام دبیرستان جامی به دبیرستان دکتر خانعلی تغییر کرد.
یاد شهید دکتر خانعلی و همه معلمان مبارز را گرامی می‌داریم.

پس از تصمیم شاه برای برکناری امینی و تعطیلی فضای اصلاحات و سرانجام
سرکوب قیام مردمی ۱۵ خرداد مجدد فضای آزادی‌های نسبی بسته و مبارزین به
دادگاه‌ها و محاکمه کشیده شدند. در این دوران بجهت جلوگیری از فعالیت هر تشکل
مستقل مطالباتی و سیاسی، امکان فعالیت و مبارزات اقتصادی معلمان و دیگر اقشار
وجود نداشت. هر مبارزه اقتصادی و مطالباتی سرکوب می‌گردید. کانون‌های مبارزه به
صورت‌هسته‌های سیاسی کوچکی از دانش‌آموزان و معلمان هم در مدارس ایجاد گردید.
در چنین شرایط هر مبارزه برای مطالبات و اقتصادی با سرکوب پلیسی روبرو شده و
شکل مبارزه سیاسی بخود می‌گرفت. در این میان باشگاه مهرگان به رهبری محمد
درخشش تنها امکان فعالیت داشت.

پیشگام و راه‌انداز مبارزات سال ۳۹-۴۲ معلمان بودند که دکتر خانعلی در
اردیبهشت سال ۳۹ شهید شد.

مبارزات دوره ۴۲-۳۹ که با پیشتازی معلمان شروع شده بود، به نقطه عطفی در
تاریخ مبارزات مردم ایران قرار گرفت. تشعشع این مبارزات از آن دوره خارج و تمامی
ادوار بعدی را اثرگذاری کرد. حضور معلمان در انقلاب ۵۷ و تلاش برای حفظ
دستاوردهای واقعی انقلاب به زندانی شدن بسیاری معلمان منتهی شد و بسیاری از

معلّمین نیز اعدام شدند. اثر مبارزه در اردیبهشت‌ماه به این دوره از مبارزه نیز وصل شده است. بطوریکه کانون صنفی معلّمان در اطلاعیه‌ای به شرح و جمع‌بندی آن پرداخته است

کانون صنفی معلّمان ایران در پیامی در آستانه روز معلم در سال ۱۳۹۰ اعلام کرده است که «اگر از تاریخ پند نگیریم هر زمانی شاهد وقایع تلخ، ناگوار و جبران‌ناپذیر خواهیم بود که پشیمانی و تأسف دردی را مرهم نخواهد کرد.»

کانون صنفی معلّمان به همین مناسبت مبارزات افتخارآفرین معلّمان در اردیبهشت ۱۳۴۰ و چگونگی شهادت ابوالحسن خانعلی را در جریان این مبارزات به عنوان یک نمونه موفق بازخوانی کرده و نوشته است: «بی‌اعتنایی مقامات در سالهای بعد از انقلاب به یاد و نام دکتر خانعلی و تاریخ مبارزات معلّمان قابل درک نیست، اما خون به ناحق ریخته‌ی او رسواگر جهل و بی‌منطقی است و به همین خاطر نام وی برای همیشه در تاریخ ایران ثبت شده است. به روزنامه‌های آن دوره مراجعه می‌کنیم. مروری کوتاه و گذرا به رویدادهای اردیبهشت سال ۴۰ و سیر حوادث آن سال و اعتصابات معلّمان می‌تواند بسیار آموزنده باشد.»

متن این پیام که در اختیار کلمه قرار گرفته، باندکی تلخیص به شرح زیر است:

در هر جامعه‌ای معلّمان اولین روشنگران ذهن و اندیشه و رهبران هوش و حواس انسانها هستند. هیچ انسان خردمند و وارسته‌ای نیست که خود را مدیون معلّمهایش نداند. اکثر نوجوانان و جوانان که به علم و دانش بها می‌دهند، معمولاً یک یا تعدادی از معلّمهای خود را الگو و سرمشق زندگی خویش قرار می‌دهند. اردیبهشت‌ماه، در تقویم تاریخ ایران، به دلیل وقایع ناگواری که برای معلّمان و فرهنگیان رخ داده و دست‌آوردهایی که حاصل مجاهدتها و از جان‌گذشتگی‌های برخی پیشگامان آنان می‌باشد، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

از اوایل اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۰ خورشیدی، اظهار نارضایتی معلّمان از حقوق مادی و معنوی خود و بی‌عدالتی در جامعه به اوج خود رسید و روزنامه کیهان آن موقع که تا حدودی یک وسیله ارتباط جمعی مردمی بود، به نگاشتن درد دل معلّمان و فرهنگیان همّت گماشت.

۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ تجمّع مسالمت‌آمیز معلّمان در میدان بهارستان (مقابل مجلس شورای ملی) برای عدالت خواهی، به ضرب و شتم معلّمان، چاقو و تیرخوردن

تعدادی از آنان توسط شبه نظامیان و شهیدشدن دکتر ابولحسن خانعلی توسط سرگرد شهرستانی منجر شد و آن تجمع مسالمت آمیز به خاک و خون کشیده شد. در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ استاد مطهری که یک معلم فرهیخته و روشنگر اسلامی بود توسط فرد یا افرادی که ماهیت شان برای ایرانیان در پرده‌ای از ابهام باقی ماند ترور و شهید شد.

در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ مجمع عمومی معلمان، در باشگاه مهرگان، ضمن تاکید بر ادامه‌ی اعتصاب تا نیل به حقوق به حق خود که: افزایش حقوق، برکناری وزیر وقت، محاکمه‌ی قاتل دکتر خانعلی و دلجویی از معلمان بود؛ روز ۱۲ اردیبهشت را روز معلم اعلام کرد.

در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۸۶ معلمان و فرهنگیان که قصد یک تجمع مسالمت آمیز در مقابل مجلس شورای اسلامی، در میدان بهارستان را داشتند توسط نیروهای انتظامی و امنیتی ضرب و شتم، دستگیر و به زندان برده شدند. در صورتیکه اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد، را آزاد می‌داند.

بدین طریق معلمین طی سال‌های اخیر در پی ارتقاء سطح زندگی و معیشت خود، همچنین کسب شأن و جایگاه انسانی و اصلاح ساز و کارهای اجتماعی و اقتصادی آموزشی و زیستی، با مبارزات تاریخی معلمان پیوند برقرار کرده تا فرهنگ مبارزه و کسب حقوق خود را غنی و از تجربیات تاریخی این مبارزات بهره‌مند شوند.

معرفی زندگینامه چند معلم شاخص دوران

(محمد تقی ارانی - صمد بهرنگی - دکتر علی شریعتی - استاد مطهری - فرزاد کمانگر - دکتر محمد ملکی)

صمد بهرنگی

از جمله معلمینی که تأثیر شگرفت در مبارزه معلمان دوران خود و دوران پس از خود گذاشت، صمد بهرنگی است.

بهرنگی، پس از پایان تحصیل در دانشسرا، عازم دهات آذربایجان گردید. وی ۱۱ سال از عمر پرثمر خود را صرف تعلیم و تربیت کودکان روستائی نمود. در طول این سالهای پرتلاش، وی از نزدیک فقر و تهیدستی دهقانان ستمدیده را مشاهده نموده و با دردها و محرومیت‌های روستائیان، آشنائی پیدا کرد. صمد باچشم تیزبین، دید چگونه

زمینداران خونخوار به بیرحمانه‌ترین وجهی دهقانان فقیر و تهیدست را استثمار کرده و ژاندارمها و مأمورین دولتی دمار از روزگار آنها در می‌آوردند. صمد، اینها را دید و بعنوان یک انسان مسئول و آرمان‌طلب، بفکر یافتن چاره افتاد.

صمد در همان سالهای اول تدریس در روستاهای آذربایجان، با مشاهده اوضاع اجتماعی و مطالعه آثار انقلابی، بدرستی تشخیص داد که بدون دگرگونی عمیق در جامعه، انتظار بهبود وضع کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان و رهائی از چنگال فقر و فساد و انحطاط اخلاقی، انتظار بیهوده ایست. بهمین جهت، صمد معلم، نویسنده و متفکر، با ایمان شگرفی که بخلاقیت توده‌ها و صفا و صداقتشان داشت، در راه بیدار کردن آنها و آماده‌نمودن زمینه جهت دگرگون ساختن وضع سیاسی و اجتماعی به تلاش عظیمی برخاست. بهرنگی که هرگز از فعالیت و کوشش خلاق باز نمی‌ایستاد، در عین تدریس در مدارس روستائی، بکار تحقیق و مطالعه پرداخته و طی مقالات و نوشته‌های پر ارزشی، با قلمی نافذ و مو شکاف، در دههای اجتماعی و ریشه‌های عقب ماندگیهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را به توده‌ها بازگو کرد. او در عین حال، راه چاره را نیز به آنها نشان داد.

صمد یک معلم حقیقی و یک متفکر تربیتی برجسته‌ای بود که مسائل آموزش عمومی را نه از دید جناح‌ها و محافل استعماری و ارتجاعی، بلکه از نقطه‌نظر منافع طبقات محروم و ستمدیده، مورد بررسی قرار می‌داد. نوشته بهرنگی تحت عنوان “کندوکاو در مسائل تربیتی ایران” یکی از بهترین کتاب‌های انتقادی است که در زمینه فرهنگ عمومی نوشته شده است. در کتاب “کندوکاو در...”، بهرنگی سیستم ارتجاعی-استعماری آموزش عمومی را مورد انتقاد موشکافانه قرار داده و ضعف‌ها و کاستی‌های آنرا، نقادانه بازگو می‌کند. در این جزوه، بهرنگی، در مخالفت با کتابهای مربیان آمریکائی که در دانشسراها تدریس می‌شد، چنین می‌گوید: “در این کتابها، هیچ حرفی در میان نبود که ما را به روستائی خواهند فرستاد که در یک اطاق برای سه کلاس و چهار کلاس و پنجاه، شصت شاگرد درس بگوئیم. از دانشسرا که در آمدن بروستا رفتیم. یکباره دریافتیم که تمام تعلیمات مربیان دانشسرا کشک بوده، هم‌ه‌اش را بباد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم فوت و فنّ معلّمی را پیدا کنم و چنین نیز شد. آنهائیکه کتابهای دانشسرای مرا نوشته بودند و آنهائیکه چنان کتابهایی را تدریس می‌کردند، خبری از محیط کار من نداشتند... در ۹۹٪ مدرسه‌های ایران، مساله‌هایی از

آنگونه که در ترجمه کتابهای آمریکائی می‌خوانیم، مطرح نیست.

صمد قارچ زاده نشد بی‌پدر و مادر، اما مثل قارچ نمو کرد، ولی نه مثل قارچ زود از پا درنیامد. کسی نشد او را آبیاری کند. اما نمو کرد... مثل درخت سنجید کج و معوج و قانع به آب کم، و شد معلم روستاهای آذربایجان! پدرش می‌گفت: اگر ایران را میان ایرانیان تقسیم کنید از همین بیشتر نصیب تو نمی‌شود. این تعبیری بود که خودش از زندگیش داشت.

صمد بهرنگی در روز دوم تیرماه سال ۱۳۱۸ شمسی در یکی از محله‌های جنوب تبریز و در خانواده‌های کم‌بضاعت دیده برجها نشوید. پدرش عزت کارگری فصلی بود که اغلب دخل و خرجش با هم جور در نمی‌آمد. بعضی اوقات نیز مشک آب به دوش می‌گرفت و روس‌ها و عثمانی‌ها را سیر آب می‌کرد، بلکه کمک خرجی برایشان باشد. فشار زندگی عزت را وادار ساخت برای کارو بار بهتر راهی قفقاز و باکو شود. یک سفر بی‌بازگشت.

صمد بهرنگی پس از تحصیلات دبیرستان در ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی تبریز رفت و در خرداد ۱۳۳۶ از آنجا فارغ التحصیل شد. درحالی‌که تنها هجده سال سن داشت، آموزگار شد و تا پایان عمر کوتاهش، در آذرشهر، ماماغان، قندجهان، گوگان، و آخیرجان در استان آذربایجان شرقی که آن زمان روستا بودند تدریس کرد. بعدها بهرنگی لیسانس ادبیات انگلیسی خود را در سال ۱۳۴۱ از دانشگاه تبریز دریافت کرد.

سال ۱۳۴۱ صمد از دبیرستان به جرم بیان سخنها ناخوشایند (بنابه گزارش رئیس دبیرستان) در دفتر دبیرستان و بین دبیران اخراج و به دبستان انتقال یافت. یکسال بعد و در پی افزایش فعالیت‌های فرهنگی، صمد به دادگاه کشیده شد که متعاقبا تبرئه گردید. در ۱۳۴۲ کتاب الفبای آذری برای مدارس آذربایجان را نوشت که این کتاب پیشنهاد جلال آل‌احمد برای چاپ به کمیته‌ی پیکار جهانی با بیسوادی فرستاده شد، اما صمد بهرنگی با تغییراتی که قرار بود آن کمیته در کتاب ایجاد کند با قاطعیت مخالفت کرد و پیشنهاد پول کلانی را نپذیرفت و کتاب را پس گرفت و باعث برانگیختن خشم و کینه‌ی عوامل ذینفع در چاپ کتاب شد.

سال ۱۳۴۳ همراه بود با تحت تعقیب قرارگرفتن صمد بهرنگی به خاطر چاپ کتاب «پاره پاره» و صدور کیفرخواست از سوی دادستانی عادی ۱۰۵ ارتش یکم تبریز و سپس صدور حکم تعلیق از خدمت به مدت ۶ ماه. در این سال وی با نام مستعار افشین

پرویزی کتاب انشاء ساده را برای کودکان دبستانی نوشت. در آبان همین سال حکم تعلیق وی لغو گردید و صمد به سر کلاس بازگشت. سالهای میانی دهه چهل پس از سرکوب خونین جنبش مردمی در خرداد ۴۲ مصادف بود با دستگیری، زندان و اعدام تعدادی از نزدیکان و همفکران صمد و اعتراضات دانشجویی و صمد فعالانه در آنها شرکت می نمود. صمد بهرنگی در شیوه آموزشی و مضمون قصه های خود تلاش می کرد روح اعتراض به نظام حاکم را در دانش آموزانش پرورش دهد. پای پیاده در روستاها راه می افتاد و اگر کسی کتابخانه ای تاسیس کرده بود او را تشویق می کرد و به مجموعه کتابهایش، کتابهایی می افزود. بچه ها را به ویژه تشویق به مطالعه می کرد و هرچه از جذابیت و روشهای دوست داشتنی برای این گروه سنی می دانست، در کار می کرد تا بچه ها با کتاب به عنوان یک همراه همیشگی در تمام طول زندگی مانوس باشند. می گفت که کتاب بخوانند و سپس آن را در جملاتی ساده برای دیگران خلاصه نویسی کنند. در این دوران بود که سازمان اطلاعات رژیم (ساواک) به برخی از فعالیتهای بهرنگی حساس شد. تهدیدها آغاز شد و چندین بار در طول دوران زندگی خود مورد توبیخ و جریمه و حتی تبعید قرار گرفت. با این همه گویی او به این گونه از امور حساسیتی نداشت و در روحیه او خللی ایجاد نمی کرد.

بهرنگی در نهم شهریور ۱۳۴۷ در رود ارس و در ساحل روستای شام گوالیک غرق شد و جسدش را چند روز بعد در ۱۲ شهریور در نزدیکی پاسگاه کلالة در چند کیلومتری محل غرق شدنش از آب گرفتند. مردم حکومت را عامل مرگ او دانستند. دوست همراهش می گوید در چند متری او شنا می کردم، اما ناگهان او را گم کردم، چند نفر در بیرون رود ایستاده بودم سراغ صمد را از آنها گرفتم، یکی از آنها گفت: «صمد سر خودش را زیر آب کرد» و جنازه او در گورستان امامیه تبریز دفن شده است. ده روز قبل از غرق شدن صمد، تعدادی از مامورین ساواک به خانه محل سکونت وی هجوم برده و وی را تهدید نموده بودند. حدود یکماه قبل از این حادثه، کتاب ماهی سیاه کوچولو چاپ شده و مورد اقبال مردم ایران و جهان واقع شده بود.

همانطور که گفته شد صمد، نقدی عمیق به مبانی آموزش و پرورش زمان خود داشت. وی آموزش و پرورش موجود را نامرتب با ارتقا و بهبود سطح آگاهی زندگی زحمتکشان، کارگران، معلمان و دهقانان و دیگر اقشار می دانست. این نظام آموزشی تنها در راستای برآوردن نیازهای عقیدتی و بوروکراتیک و حداکثر پرورش تکنوکرات در

عرصه‌هایی بود که نیاز نظام طبقاتی و استبداد حاکم قرار داشت و نهایتاً منافع تداوم حاکمیت و نظام خاندان شاهی، با مشتی منتخبین بی‌اختیار و سرسپرده که هنرشان، تأیید افاضات ملوکانه بود، را تأمین می‌کرد. شیوه تفکر و نوع زندگی و کتاب‌های صمد الگو و مدلی شد که هر معلم مردمی و آزادیخواه و مبارز، از آن بهره می‌گرفت و خود باعث تربیت نسلی از معلمین متعهد و آزادیخواه مردمی گردید. در آن مقطع حلقه تبریز با بستر دیدگاه صمد بسیار توسعه یافته بود.

بهروز دوات آبادی در خاطراتش می‌گوید: «من بهروز دولت‌آبادی هستم و تخلصم چای‌اوغلو به معنی پسر رودخانه است. ۱۳۱۷ در تبریز به دنیا آمدم، در محله‌ای به نام «جنب رودخانه». علیرضا نابدل (اوختای) خانه‌شان نزدیک خانه ما بود و او این تخلص را برایم انتخاب کرد. سال ۳۴-۳۵ در قریلاغ از توابع میانه معلم شدم. مدت‌ها آن جا مدیر، معلم و ناظم بودم و شب‌ها اکابر را هم درس می‌دادم. یک‌سال و نیم در قریلاغ بودم که از آن جا به آذرشهر منتقل شدم. از آن جا هم یک راست مرا به ممقان فرستادند. آن زمان ممقان شرایط بدی داشت و مثلاً فقط دو ساعت در روز برق داشت. صمد بهرنگی و بهروز دهقانی سال اول معلمی‌شان را می‌گذراندند و تازه از دانشسرای مقدماتی تبریز فارغ‌التحصیل شده بودند

بهروز فردی آگاه و مطلع بود و صمد هم سریع با مردم اخت می‌گرفت. صمد با اولیا، که بیش‌تر از پارچه‌بافی سنتی امرار معاش می‌کردند، رابطه‌ی خیلی خوبی داشت و بچه‌ها به چشم یک پدر دلسوز به صمد نگاه می‌کردند. همیشه به یاد دارم صمد یک کیف سیاه داشت که داخلش نان و پنیر و از این چیزها می‌گذاشت. سر کلاس بچه‌هایی بودند که از گرسنگی ضعف می‌کردند و صمد این‌ها را برای آن‌ها می‌برد. خود صمد هم از خانواده زحمت‌کشی بود. پدرش کارگر بود. اصلاً یکی از دلایلی که به دانش‌سرا رفت، این بود که بتواند زودتر به درآمدی برسد. برای هر درس یک ملودی و آهنگی درآورده بود. به مذهب ضد ظلم و ستم اعتقاد داشتیم. یک بار کاظم سعادت‌ی که هفت هشت ماه بعد به ما پیوست، سرش را از پنجره خانه بیرون کرده بود و اذان می‌گفت. من و بهروز و صمد چند نوبت برای فراگیری قرآن به نزد حاج اکبر شعار می‌رفتیم. هنوز در ابتدای راه بودیم.

«اسد بهرنگی» برادر بزرگ «صمد بهرنگی» دیگر نویسنده بنام شهرمان تبریز بود. «یکی از حافظه‌های تاریخی» شهرمان را کتاب برادر صمد و شرکت این دو بزرگ در

مبارزات ملی شدن صنعت نفت و مبارزات معلّمان ایران اثر «اسد بهرنگی» تأیید می‌کند. شیوه زندگی صمد نه تنها در آن ایام در پهنه آذربایجان، بلکه در سراسر ایران ریشه دواند و منتشر شد و خود به یک سبک زندگی طی سال‌های بعد تبدیل گردید، معلّمان بسیاری به دورافتاده‌ترین روستاها و مناطق محروم سرازیر شدند. آن روزها دانشگاه تربیت معلم پر از این آموزگاران که راه مبارزه را آموختند. نهضتی در کار بود. همه چیز شده بود شبیه قصه‌های صمد، صمد بهرنگی، بهروز ارمغانی، امیرپرویز پویان و «حلقه ی تبریز» شاخه‌ها و ریشه‌هایی در سراسر ایران دواند و به یک رسم زندگی تبدیل شد. مدل زیست و تفکر صمد دهه‌ها را درنوردید، تا جائیکه فرزاد کمانگر این معلّم متعهد مردمی و متفکر خود را شاگرد بهرنگی می‌دانست و خواسته یا ناخواسته، همچون استادش، از چهاردیواری تنگ کلاس‌های چند پایه‌ی روستاهای دورافتاده‌ی کشور، پا به مرکز حافظه‌ی جمعی ملل ایران گذاشت. او جان خود را در بجه‌ای از سادگی، صمیمت، صداقت، احساسات عمیق انسانی و پایداری برای به کف گرفتن روزگاری بهتر، پیچید و در زندان اوین به جا گذاشت؛ و رفت تا بدل شود به روایت دیگری از افسانه‌ی صمد بهرنگی. که شد.

فرزاد کمانگر به نمادی برای پایداری در مبارزات مدنی، در ابعاد ملی آن تبدیل شده است. فرزاد با کول پر از کتابش برای کودکان روستاهای کامیاران به نو نمادی برای مقاومت، حق طلبی و مبارزه‌ی مدنی ایران و بالاخص زادگاهش کردستان تبدیل شد. نخستین اعتصاب همگانی کردها در اعتراض به اعدام او، از فراز همه جناح‌های فکری در ایران و کردستان گذشت و نقطه‌ی عطفی در مبارزات مدنی مردم آن نواحی به ثبت رساند.

شهیدان صمد بهرنگی و فرزاد کمانگر نماد هر دو جوهره پرورش و نهادینه‌سازی افکار آزادیخواهی و برابری‌طلبی و حق تعیین سرنوشت در ذهن کودکان ایران هستند، باشد که فرزاد و نامه‌هایش به سرآغازی برای ظهور جنبش فراگیر معلّمان ایران جهت پرورش نسلی مبارز مبدل گردد.

همانطور که هر تکه آجر مدرسه میرزاحسن خود به یک مدرسه تبدیل شد، الگوی زیست، زندگی و فکری صمد نیز تکثیر و در سراسر ایران و حتی کشورهای همجوار گسترده شد بطوریکه می‌توان گفت، هر معلم که درد و رنج مردم تحت استبداد و ستم طبقاتی جامعه را حس کرده بود، الگویی از زندگی عملی و فکری صمد را برای خود در

نظر می‌گرفت. در تقابل با آموزش رسمی، که تحصیلمکرده‌ای می‌خواهد که برده‌وار و به صورتیک حلقه‌ای از زنجیر در خدمت نظام الیگارشیک، استبدادی و طبقاتی قرار گیرد، رهروان صمد، خواهان تحول بنیادین در نظام آموزشی و بنفع برابری حقوقی و یکسان برای همه آحاد جامعه و بهره‌مندی هر کس برای کارش می‌خواهند، کسی که بگوید تا وقتی که یک زندان برقرار است، آزادی در جهان وجود ندارد.

دمی توان دهها و صدها نام معلمینی را ذکر کرد که آرمان آنها زندگی برابر و انسانی برای تمام آحاد جامعه بوده و زندگی خود را در این راه گذاشتند در هر منطقه جغرافیایی با کمی بررسی می‌توان افراد بسیاری را یافت:

اصغر امیری متولد ۱۳۳۰ بود. معلمی در روستاهای دور افتاده ثلاث باباجانی در اواخر سالهای دهه ۴۰ بود. این کار برایش فقط طریقی برای تماس و آگاه‌سازی روستاییان زحمتکش نبود، بلکه آموختن و آموزاندن با روح بزرگ و مهربانش همنوایی غریبی داشت. با خنده شاگردانش به شوق می‌آمد و کوشش برای تغییر شرایط زندگیشان بزرگترین هدف زندگیش بود. بهمن عزّتی معلم ورزشکار از معلمینی بود که جان خود را در راه آرمان انسانی‌اش از دست داد. خاطره‌ی یکی از دانش‌آموزان وی:

«در یکی از روزهای زمستان چند دقیقه بعد از زنگ شروع درس به مدرسه رسیدم. برف زیادی باریده بود. پاهای بدون جورابم در داخل کفش‌های پلاستیکیم که تبدیل به یک قطعه یخ شده بودند، از سرما داشتند می‌ترکیدند و تمام بدنم از سرما کرخت شده بود. جلو سالن ورودی ناظم مدرسه ایستاده بود. خواستم به داخل بروم، اما او مرا متوقف کرد و با تندی خاص خودش شروع به بازخواست کرد که چرا دیر به مدرسه آمده بودم. برای ناظم توضیح دادم که شب‌ها تا صبح در قفسه کوچک پدرم که سر جاده بود کار می‌کردم، پدرم دیر سرکار آمد و برف باریده بود و دلیل دیرآمدنم این بود. به خرجش نرفت و با قطعه کابلی که در دست داشت ضربه‌ای روی دست یخ زده‌ام زد. نمی‌دانم آقای عزّتی از کجا پیدایش شد، بدون هیچ پرس و جوئی یقه ناظم را گرفت. بر سرش غرید: «حالی نمی‌شوی که این پسر برایت توضیح می‌دهد که مشکل داشته است!» آقای ناظم مثل گچ سفید شده بود و چیزی نگفت. آقای عزّتی در ادامه گفت که دیگر نبیند با بچه‌ها آن طور رفتار کند و مرا به کلاس فرستاد.»

حالا باید بدانی که عصر سلطه سرمایه‌سالاری است یعنی روزگار بیشرفی و پشت

هم‌اندازی و سلطهٔ پول. وقتی پول جای همه‌ی مقدسات را بگیرد و پول بشود شرافت، احترام، شخصیت، باید بدانی در چه روزگار نامردی زندگی می‌کنی. عیب ما این است هنوز با گرفتاری‌های ذهنی خود تسویه حساب نکرده‌ایم و نمی‌خواهیم باور کنیم که دیگر هیچ چیز مقدسی به جز پول وجود ندارد. این است که انسان‌ها همه‌ی ارزش‌های اخلاقی را به پای پول و قدرت قربانی می‌کنند و به راحتی می‌پندارند که می‌توانند به پشتوانه پول آدم بکشند و صدای قانون را هم خفه کنند و با پول همه چیز را بخرند و به ریش همه بختند و با تکیه به نیروی پول هر فساد را بر روی زمین مرتکب شوند ...

شکرالله احمدی متولد ۱۳۳۰ از معلّمین کرمانشاه بود. از اواخر دهه ۴۰ به تدریس در روستاهای ثلاث باباجانی پرداخت. او فقط معلّم نبود، بلکه مورد اعتماد مردم بود و اطلاق کوچکش عملاً محل حل مشکلات اهالی بود. بخشی بزرگی از درآمدش صرف خرید دارو و کتاب برای کودکان ده می‌شد. فعالیت سیاسی‌اش را در همان دوران با شرکت در محافل مختلف چپ شهر شروع کرد. با اصغر امیری یکی دیگر از معلّمین مردمی کرمانشاه که در همان مناطق معلّم بود در جهت آگاهی و رشد مردم فعالیت مشترک داشتند. هرمز گرجی بیانی، متولد کرمانشاه، معلّم فیزیک، یکی از ۱۱ معلّم مبارز بود که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به اتهامات واهی جان خود را از دست دادند. وی از کسانی بود که نخستین اعتصاب معلّمان ایران را در قیام بهمن در کرمانشاه سازماندهی کردند. سید قربان حسینی از معلّمین مبارز و مردمی تنها چیزی که در تمام برهه‌های بازجویی‌اش نوشت اشعار شاعر متعهد سعید سلطانپور بود. یاد و خاطره‌ی او و شرح دلاوری‌هایش و ایمان به راهش سینه به سینه و نسل به نسل را در می‌نوردد.

دکتر علی شریعتی

علی شریعتی که در یک خانواده روحانی زاده شد. جدش آخوند حکیم، مردی فیلسوف و حکیم بود پدر بزرگش محمود از روحانیون مزینان پیشنماز در یک روستا بنام کاهک در کویر مزینان نزدیک سبزوار و پدرش محمدتقی نیز از روحانیون در همان منطقه بود. دکتر شریعتی پس از اتمام دوره اول دبیرستان ابتدا وارد دانشسرای مقدماتی مشهد گردید. پس از اتمام آن وارد دانشگاه فردوسی شد و لیسانس خود را از دانشگاه مشهد در رشته ادبیات فارسی با رتبهٔ اول اخذ و راهی فرانسه شد. او سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۳ در فرانسه زندگی می‌کرد. در سال ۱۳۴۲ تز دکترایش را در ۱۵۵ صفحه به زبان فرانسه و با عنوان « فضائل بلخ » ارائه کرد. تز او در واقع ملهم از بخش سوم کتاب صفی‌الدین

بلخی در قرن سیزدهم میلادی بود. تز دکترای شریعتی زیر نظر « ژیلبر لازار» نوشته شده بود. سفارت ایران مدرک او را در رشته دکتری ادبیات پذیرش کرد. او علاقمند به مطالعات جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان بود و لذا در فرانسه با اساتید بزرگی چون لویی ماسینیون، جورج گوروچ و سارتر و... آشنا شد.

وی در دبیرستان فردوسی مشهد بعنوان یک دانش‌آموز پرشور در نهضت خدایپرستان سوسیالیست و نهضت ملی به فعالیت پرداخت و سپس محاکمه و به دو سال زندان محکوم شد. فعالیت فکری و عملی او از «کانون نشر حقایق اسلامی» که توسط پدرش استاد محمد تقی شریعتی تأسیس شده بود شروع شد. این کانون در سال ۱۳۲۳، ضمن مبارزه با بینش ماتریالیستی رایج آن زمان تلاش می‌کرد تا افکار واندیشه‌های دینی را هم بازسازی کرده با انحراف و تحریف مبارزه کند. هنگام آغاز فعالیت کانون، شریعتی یازده‌ساله بود. کانون در تداوم فعالیت به یک نهاد مهم نوگرای مذهبی تبدیل شده بود. هدف سخنرانان کانون القای فلسفه‌ای اخلاقی بر پایه قرآن قرار داشت. شریعتی از سال ۱۳۲۶ هنگامی که ۱۴ ساله بود تا نخستین بار بسته‌شدن کانون در ۱۳۳۸، در همه برنامه‌های آن شرکت می‌کرد و نقش بنیادینی در جذب برخی از دوستانش به کانون داشت در ۱۳۳۰ اعضای جوان کانون که بیشترشان دانش‌آموزان دبیرستان بودند با پیروی از نمونه کانون تصمیم به برپایی سازمان ویژه خود با عنوان انجمن اسلامی دانش‌آموزان در مشهد کردند. علی شریعتی در ۱۳۳۱ به این انجمن اسلام پیوست. کانون جایگاه مکتبی مقدماتی و سکوی پرشی بود که اعضایش از جمله شریعتی می‌توانستند از آن برای پیوستن به احزاب سیاسی موجود استفاده کنند. بیشتر جوانان عضو کانون (نشر حقایق اسلام) به تدریج به نهضت خدایپرستان سوسیالیست گرایش پیدا کردند.

محمدتقی شریعتی پیرو نهضت خدایپرستان سوسیالیست بود و به دنبال سفر محمد نخب و حسین راضی و تشکیل حوزه حزب ایران و سپس جمعیت آزادی مردم ایران، در حقیقت ادامه دهنده راه واندیشه نهضت خدایپرستان سوسیالیست محسوب می‌شدند. علی شریعتی نیز به نهضت خدایپرستان سوسیالیست پیوست. و همان‌جا نخستین آموزه‌های اسلام انتقادی‌اش را کسب کرد. او تحت تأثیر این آموزه‌ها کتاب «ابوذر خدایپرست سوسیالیست نوشته جوده السحار» را در سال ۱۳۳۴ ترجمه و منتشر ساخت. ساختار باورشناسی این نهضت، بر سوسیالیسم به عنوان نظامی اقتصادی استوار بود

که عدالت اجتماعی و توحید را بنیان فلسفی خود برمی‌شمرد. نهضت باور داشت که سوسیالیسم بر پایه نفی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، سریع‌ترین راه برای از میان برداشتن بهره‌کشی، تهیدستی و محرومیت توده‌هاست. و نیز به باور این گروه دستیابی به این هدف‌ها، گوهر مفهوم عدالت در اسلام بود. شریعتی از پیرامون به مرکز مبارزه وارد شد و به شاخه مشهد نهضت مقاومت ملی به رهبری روحانی مبارز آیت‌الله محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی پیوست. علی شریعتی یکی از سخنگویان و فعالان آتشین این نهضت علیه سلطه و استثمار غرب در ایران بود. فعالیت‌های مصرانه‌اش باعث دستگیری او در سال ۱۳۳۶ و انتقال فوری‌اش به زندان قزل‌قلعه در تهران به مدت هشت ماه شد.

شریعتی در پاریس مدتی به گروه فعالان ایرانی نظیر ابراهیم یزدی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و مصطفی چمران پیوست و در سال ۱۳۴۱ سازمان نهضت آزادی ایران (بخش خارج از کشور) بنیان گذاشته شد. در جریان کنگره جبهه ملی ایران در اروپا در ویس‌بادن (جمهوری آلمان فدرال) در مرداد ۱۳۴۱ با نظر حسین راضی، شریعتی با توجه به قدرت فکری و قلمی‌اش، به عنوان سردبیر روزنامه فارسی‌زبان ایران آزاد (ارگان جبهه ملی ایران خارج از کشور در اروپا) انتخاب شد. اولین شماره این نشریه پس از سردبیری شریعتی در ۲۴ آبان ۱۳۴۱ منتشر گردید. این نشریه دیدگاه‌های روشنفکران ایرانی خارج و نیز واقعیت‌های مبارزات مردم ایران را منعکس می‌کرد و ارگان رسمی جبهه ملی ایران در اروپا محسوب می‌گردید. قبل از آن پرویز ورجاوند سردبیری این نشریه را بر عهده داشت.

در سال ۱۳۳۷ شمسی دکتر شریعتی به سازمان آزادیبخش الجزایر پیوسته و سخت به فعالیت می‌پردازد. در سال ۱۳۳۸ شمسی مقاله‌ای تحت عنوان «به کجا تکیه کنیم» را در یکی از نشریات فرانسه منتشر می‌کند. در همان اول به علت فعالیت در سازمان آزادیبخش الجزایر گرفتار می‌شود و در زندان پاریس با «گیوز» مصاحبه‌ای می‌کند که در سال ۱۳۴۳ در توگو چاپ می‌شود. در سال ۱۳۳۹ نیز مقاله‌ای تحت عنوان «مرگ فرانتس فانون» را در پاریس منتشر می‌کند، همچنین در طول مبارزات مردم الجزایر برای آزادی دستگیر می‌شود و مورد ضرب و شتم پلیس فرانسه قرار می‌گیرد و روانه بیمارستان می‌شود و سپس به زندان فرستاده می‌شود.

پس از اتمام تحصیلات در فرانسه وی در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت و در مرز

دستگیر شد که مربوط به محکومیت قبل وی که در هنگام خروج از ایران معلّق مانده بود و در عین حال لازم‌الاجرا بود. بعد از بازداشت به زندان قزل‌قلعه در تهران منتقل شد. پس از چندماه زندان، اوایل شهریور همان سال آزاد و به مشهد برگشت. در سال ۱۳۴۴ به عنوان دبیر انشاء کلاس چهارم دبستان در یکی از روستاهای مشهد استخدام می‌شود و سپس در دبیرستان به تدریس می‌پردازد و بالاخره به عنوان استادیار تاریخ وارد دانشگاه مشهد می‌شود. در سال ۱۳۴۸ به حسینیه ارشاد دعوت می‌شود و به زودی مسئولیت امور فرهنگی حسینیه را به عهده گرفته و به تدریس جامعه‌شناسی مذهبی، تاریخ شیعه و معارف اسلامی می‌پردازد. حسینیه ارشاد به محل تجمع جوانانی تبدیل می‌شود که خواهان پایان دادن به استبداد و وضع موجود بودند. سرانجام در سال ۱۳۵۲، رژیم، حسینیه ارشاد را تعطیل نمود، شریعتی از آبان ماه ۱۳۵۱ تا تیر ماه ۱۳۵۲ به زندگی مخفی روی آورد. ساواک به دنبال او بود و از تعطیلی حسینیه ارشاد به بعد، متن سخنرانی‌های شریعتی با اسم مستعار به چاپ می‌رسید. در تیر ماه ۱۳۵۲، ساواک پدر علی شریعتی و بعد برادر خانم وی را به گروگان گرفت و به زندان اوین برد تا شریعتی به ناچار خود را معرفی کند. بعد از آن روز به مدت ۱۸ ماه به انفرادی رفت و پس از آن آزاد شد. زیرا شاه به دلیل فشارهای بین‌المللی و درخواست وزیر فرهنگ الجزایر دریافت که نگهداشتن شریعتی در زندان بیش از آزادی او می‌تواند به شهرت و محبوبیت او بیفزاید. وی پس از آزادی از زندان روزهای بسیار سختی را پشت سر گذاشت. اسارت درازمدت در سلول، او را سخت به نور آفتاب حساس کرده بود و از نظر روحی هم مقداری افسرده شده بود. رژیم همه راه‌های مبارزه اجتماعی را بر او بسته بود، حسینیه ارشاد تعطیل و او از تدریس در دانشگاه محروم شده بود. مبارزه مخفی هم عملاً امکان نداشت. ساواک او را شدیداً تحت نظر داشت و روز به روز حلقه این محدودیت‌ها تنگ‌تر می‌شد. شریعتی خود می‌گوید: «ظاهراً آزاد هستیم و از قید اسارت، به اصطلاح رهایی یافته‌ام، ولی آنچه مسلم است نوع زندانم تغییر کرده و از زندان دولتی به زندان خانه منتقل شده‌ام». دکتر شریعتی پس از دو سال، خسته از وضعیتش تصمیم به «هجرت» می‌گیرد. ممنوع‌الخروج بودن مانع بزرگی برای مهاجرت او به خارج از کشور بود. اما وی با گرفتن گذرنامه با اسم فامیلی «مزینانی» توانست از کشور خارج شده و تهران را به مقصد بروکسل ترک کند. شریعتی پس از چند روز اقامت در بروکسل آنجا را به مقصد ساوت‌همپتون انگلیس ترک می‌کند و در آنجا فوت می‌کند.

شریعتی یکی از متفکران مسلمان بود و در عین حال، رویکردی نقادانه نسبت به برخی از باورهای مذهبی داشت. او به‌طور خاص، تشیع صفوی را مظهر سنت مسخ شده می‌داند و آن را توأم با اسارت‌پذیری، خرافه، تقلید و جبرگرایی معرفی می‌کرد. وی همچنین به مدرنیته نیز انتقاد می‌کرد و معتقد بود که راه پیشرفت و ترقی ملت‌های شرقی، متفاوت از راهی است که غرب پیموده است. البته استفاده آگاهانه از تجربیات مدرنیته در غرب، مورد پذیرش شریعتی قرار داشت. وی راهکار برون رفت از تنگناهای مدرنیته را بازگشت به صدر اسلام می‌دانست. به باور علی شریعتی، تأسیس دولت صفوی در برابر امپراطوری عثمانی یکی از بزرگترین توطئه‌ها است تا با برانگیختن جنگ‌های مداوم میان دو امپراطوری، جهان اسلام را تضعیف کنند. بدین لحاظ اسلام عثمانی را آلترناتیوی در برابر مدرنیته قلمداد می‌کرد.

شریعتی چنین می‌گوید:

... سوسیالیسم راستین، که جامعه‌ای بی‌طبقه می‌سازد، بدون مذهب ممکن نیست. زیرا انسان‌ها اگر به مرحله‌ای از رشد اخلاقی و کمال معنوی نرسند که بتوانند به خاطر برابری انسان‌ها از حق خود چشم پوشند و به مرحله‌ی ماوراء مادی «ایثار» برسند، جامعه‌ای برابر را نمی‌توان ساخت. زیرا حق‌ها هرگز برابر نیست و ماتریالیسم، جبراً به اندویدوئالیسم می‌انجامد و برعکس، مذهب نیز تا جامعه‌ای از بند افزون‌طلبی مادی و استثمار و تضاد طبقاتی رها نشده است، نمی‌تواند تحقق یابد. چه، تنها در چنین جامعه‌ای است که انسان رها شده از بند تنازع مادی، مجال آن را می‌یابد که از بیماری شیء شدن در نظام ماشینیسم و سرمایه‌داری، و یا از خود بیگانه شدن در برابر بت پول و مصرف و گرگ‌ومیش شدن در رابطه‌ی طبقاتی [نجات] یابد ... و در نتیجه، تکامل ذاتی خود بپردازد و خلق و خوی خدا را گیرد و جانشین خدا در طبیعت گردد و این‌ها است دعوت‌های نهایی مذهب، که تنها در جامعه‌ای بی‌طبقه، که بر اساس «کتاب و ترازو و آهن» استوار است، نه جهل و تبعیض و ضعف، می‌تواند تحقق عینی یابد و تحقق توحید در زندگی بشری، این است. راه برون رفت را در کتاب «امت و امامت» تشریح کرده است. بدین لحاظ می‌توان از دیگر نظریات عمده شریعتی نظریه امت، به پیشوایی امامت دانست که بسیاری این نظریه را سرآغاز پیدایش ولایت فقیه می‌دانند. وی آنرا برای جوامع عقب‌مانده تا دست یافتن آن‌ها به سطح قابل قبولی از توسعه شده بود. به باور منتقدان، شریعتی با طرح بحث امت و امامت و بی‌اعتنایی به رای مردم، ناخواسته به

توجیه نظریه ولایت فقیه در جمهوری اسلامی کمک کرده بود. این دیدگاه وی از طرف نگرش‌های اصلاح‌طلبانه مورد انتقاد و تجدید نظر قرار گرفت.

دکتر شریعتی دین را ایدئولوژیزه نمود و ایدئولوژی را مقدم بر فرهنگ می‌داند. وی می‌گوید: «دین داریم به منزله ایدئولوژی و دین داریم به منزله فرهنگ». به اعتقاد وی ایدئولوژی آن بود که نزد ابوذر (غفاری) و فرهنگ آن که نزد ابوعلی (سینا) بود. بخش‌های زیادی از روحانیون به مخالفت و حتی تکفیر و قتل دکتر شریعتی فتوا دادند. آیت الله مرتضی انصاری قمی خواستار حبس و اعدام شریعتی شد. او به دولت، مردم و روحانیون هشدار داد: «در یک قرن اخیر، اسلام و تشیع هیچگاه دشمنی خطرناکتر و گستاخ‌تر از علی شریعتی به خود ندیده‌است». ناصر مکارم شیرازی با چاپ مقاله‌ای در مجله مکتب اسلام و با عنوان «آیا شورا مبنای حکومت اسلامی است؟» نظر شریعتی را نادرست دانسته و استدلال کرده بود که شیعه به انتخاب خلیفه بر اساس رای شور معتقد نیست و خلیفه را منتخب خدا و پیامبر می‌داند.

فعالیت و تلاش‌های عملی وی و همچنین آموزه‌های وی در نقد جامعه سرمایه داری و دیدگاه‌ها و مذهب کهن و سنتی، وی را بعنوان یک معلم الگو و راهنمای بسیاری از دانش‌آموزان و دانشجویان قرار داد و جاپای نظرات و دیدگاه‌های او در انقلاب اسلامی توسط کسانی که تلاش بسیار زیادی در استقرار نظام اسلامی داشته بجا گذارد. طرفداران دکتر شریعتی در رابطه با نظام جدید به دو دسته تقسیم شدند. اکثریت آنها در ارکان اجرایی نظام قرار گرفته و به سازماندهی ساختارها و تشکیلات نظام جدید پرداختند اما در مراحل بعد بعنوان اصلاح‌طلب از قطار جمهوری اسلامی پیاده و از حاکمیت اخراج گردیدند. اما برخی از رهروان وی نیز با نظام جدید اسلامی به مقابله پرداخته و به زندان و اعدام محکوم گردیدند. دکتر مجید شریف یکی از هواداران وی، در قتل‌های زنجیره‌ای بدست بخش خودسر وزارت اطلاعات به قتل رسید.

استاد مرتضی مطهری

استاد مرتضی مطهری در ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ در شهر فریمان از توابع مشهد در خانواده‌ای روحانی با اصالت هراتی زاده شد. پدرش شیخ محمدحسین کیخا (مطهری)، نوه شیخ محمدعلی کیخا از معتمدین سیستان از دهکده کنگ پیران بخش پشت‌آب شهرستان زابل بود.

استاد مطهری نزد آیت‌الله صدوقی، کتاب «مطول» را فراگرفت و نزد آیت‌الله مرعشی

نجفی، «شرح لمعه» را آموخت. در دوره اقامت پانزده ساله خود در قم از پروجردی (در فقه و اصول) و آیت الله خمینی (به مدت ۱۲ سال در فلسفه و اصول) و علامه طباطبائی (در فلسفه: الهیات شفای بوعلی و دروس دیگر) بهره گرفت. ایشان در مدت اقامت خود در قم علاوه بر تحصیل علم، در امور اجتماعی و سیاسی نیز مشارکت داشت و از جمله با فدائیان اسلام در ارتباط بوده است.

استاد مطهری در سال ۱۳۳۱ که ۳۳ سال داشت از قم به تهران مهاجرت کرد و در این شهر به تدریس در مدرسه مروی و تألیف و سخنرانی‌های تحقیقی پرداخت. در جریان نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت روحانیون دو قسمت شده بودند: دسته اول روحانیونی بودند که تا آخرین لحظه با مصدق ایستادند و حتی بعد از کودتا هم پشت او را خالی نکردند. آیت الله سیدرضا زنجانی؛ آیت الله طالقانی؛ آیت الله محلاتی؛ سیدجعفر غروی ... از این دسته بودند. که برخی از جمله آیت الله زنجانی در جریان کودتا به زندان افتاد و اندکی بعد آزاد گردید و نامه‌های مخفیانه دکتر فاطمی را از زندان به مصدق می‌رساند. گروه دوم از کودتا بجهت اینکه تضاد اصلی خود را نیروهای سوسیالیست و ملی می‌دانستند، از سرکوب آنها توسط رژیم شاه راضی و برخی نیز مستقیماً از کودتا حمایت و بیانیه دادند. استاد مطهری جزو گروه دوم بود و لذا از دو سال پس از کودتا یعنی از سال ۱۳۳۴ تدریس خود را در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز کرد. اولین جلسه تفسیر انجمن اسلامی دانشجویان توسط استاد مطهری تشکیل گردید و در همان سال در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ و پس از تشکیل انجمن اسلامی پزشکان، مطهری به یکی از سخنرانان اصلی این انجمن تبدیل گشت. وی در طول سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ سخنران منحصربه‌فرد این انجمن بود.

مرتضی مطهری در فعالیت‌های سیاسی در کنار آیت الله خمینی بود، به‌طوری که می‌توان سازماندهی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران و هماهنگی آن با آیت الله خمینی را مرهون تلاش‌های او و یارانش دانست. وی در ساعت ۱ بعد از نیمه شب روز چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به دنبال یک سخنرانی مهیج علیه محمدرضا شاه پهلوی به وسیله پلیس دستگیر و پس از انتقال به زندان موقت شهربانی به همراه تعدادی از روحانیون تهران زندانی شد. پس از ۴۳ روز به همراه سایر روحانیون از زندان آزاد شد.

پس از تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، استاد مطهری از سوی آیت الله خمینی به همراه چند تن دیگر از شخصیت‌های روحانی عهده‌دار رهبری این هیئت‌ها گشت. پس

از ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت توسط محمد بخارایی، کادر رهبری هیئت‌های مولفه شناسایی و دستگیر و پس از چند روز تبرئه و آزاد شد.

ایشان برای اسلامی کردن محتوای نهضت تلاش‌های ایدئولوژیک بسیاری نمود. از جمله مهمترین این اقدامات می‌توان به کمک به تأسیس حسینیه ارشاد در سال ۱۳۴۶ اشاره کرد. پس از مدتی به علت اختلاف نظر با برخی از اعضای هیئت مدیره و از جمله اختلاف نظر با میناچی و دکتر شریعتی، در سال ۱۳۴۹ از عضویت هیئت مدیره آن موسسه استعفا داد و آن را ترک گفت.

در سال ۱۳۴۸ به خاطر صدور اعلامیه‌ای با امضای ایشان و حضرت علامه طباطبایی و آیت‌الله حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی مبنی بر جمع اعانه برای کمک به آوارگان فلسطینی و اعلام آن طی یک سخنرانی در حسینیه ارشاد دستگیر شد و مدت کوتاهی را در زندان گذراند.

از مهم‌ترین فعالیت‌های او ارائه ایدئولوژی اسلامی از طریق تدریس و سخنرانی و تألیف کتاب متعدد است. به باور مطهری، اهمیت اینگونه فعالیت فرهنگی به ویژه در سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ به خاطر افزایش تبلیغات گروه‌های سوسیالیست و پدیدآمدن گروه‌های مسلمان چپگرا - که مطهری آن را پدیده «التقاط» می‌نامید- به اوج خود رسید. در سال ۱۳۵۵ به دنبال اختلاف با یکی از اساتید دانشکده الهیات زودتر از موعد مقرر بازنشسته شد. همچنین در طول این سال‌ها، مطهری با همکاری تنی چند از شخصیت‌های روحانی، «جامعه روحانیت مبارز تهران» را بنیان گذارد، بدان امید که روحانیت شهرستان‌ها نیز به تدریج چنین سازمانی پیدا کند.

استاد مطهری در دوران اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس سفری به آن شهر نمود. در همین سفر آیت‌الله او را مسؤول تشکیل شورای انقلاب کرد. هنگام بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، مطهری مسؤولیت کمیته استقبال از امام را شخصاً به عهده گرفت. مسئله عقب ماندگی جوامع مسلمان از دغدغه‌های فکری مطهری بود که سال‌ها او را به خود مشغول کرد. مطهری نظریه‌ای را که علت انحطاط تمدن‌ها را همان علل ایجاد آن می‌داند را مورد قبول نمی‌داند. به عقیده او یکی از عوامل انحطاط مسلمانان فهم غلط آنها از دین است.

استاد مطهری در ابتدا همکاری‌هایی با دکتر شریعتی داشت اما بعدها با وی زاویه پیدا کرد. استاد مرتضی مطهری در نامه‌ای در آستانه انقلاب اسلامی به سید روح‌الله

خمینی می‌نویسد:

«کوچک‌ترین گناه این مرد بدنام کردن روحانیت است. او همکاری روحانیت با دستگاه‌های ظلم و جور علیه توده مردم را به صورت یک اصل کلی اجتماعی درآورد و مدّعی شد که ملک و مالک و ملا و به تعبیر دیگر تیغ و طلا و تسبیح همیشه در کنار هم بوده و یک مقصد داشته‌اند.»

استاد مرتضی مطهری در شامگاه روز سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ پس از پایان جلسه‌ای در منزل دکتر یدالله سحابی به همراه گروهی از رجال سیاسی انقلابی، در تاریکی شب و هنگام خروج از محل جلسه، هدف گلوله یکی از افراد گروه فرقان قرار گرفت و پس از انتقال به بیمارستان طرفه رحلت نمود.

استاد مطهری نقش بسزایی در تبلیغ مبانی دینی و تلاش برای تشکل حول محوریت اسلام و آموزش اقشار تحصیلکرده در این خصوص داشت.

فرزاد کمانگر

فرزاد کمانگر در سال ۱۳۵۴ در کامیاران دیده بجهان گشود -فعال حقوق بشر، فعال محیط زیست، روزنامه‌نگار و فعال صنفی، و معلّم گرد ایرانی بود. فرزاد کمانگر، دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، عضو انجمن صنفی فرهنگیان و انجمن زیست محیطی ناسک (آهو) بوده و با نام مستعار «سیامند» در ماهنامه فرهنگی آموزشی رویان که به اداره آموزش و پرورش کامیاران تعلّق دارد، قلم می‌زده است. وی در زمینه حقوق قومی و مسائل زنان فعال بوده، در مرداد ۱۳۸۵ (ژوئیه ۲۰۰۶) به تهران سفر کرده بود به همراه دوستش دستگیر می‌شود. به اتهام عضویت و همکاری با پژاک به اعدام محکوم شد. فرزاد کمانگر به پاس فعالیت‌هایش، به صورت افتخاری گزارشگر ویژه مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران نیز بود. یونسکو در گزارش خود درمورد فشارها علیه فضاهای آموزشی، به موضوع اعدام فرزاد کمانگر اشاره کرد. و سازمان دیده‌بان حقوق بشر از او به عنوان یک معلّم یاد کرده است.

خلیل بهرامیان وکیل کمانگر پس از اجرای حکم گفت: «قاضی پرونده حرف‌های کمانگر و من را نشنید و من معتقدم کمانگر صددرصد بی‌گناه بود و حتی عضو گروه پ ک ک هم نبود. اصلاً نه عضو بود نه هوادار بود. اصلاً شخصیتی نبود که اهل این برنامه‌ها باشد»

میرحسین موسوی در بیانیه‌ای به اعدام فرزاد کمانگر و دیگر همراهان او اعتراض

کرد و روند دادرسی و محاکمات را ناعادلانه دانست و این اعدام‌های ناگهانی را در آستانه خرداد و اولین سالگرد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، پرسش‌برانگیز عنوان کرد. فدراسیون جهانی اتحادیه‌های معلمان در بیانیه‌ای، روز اعدام فرزند کمانگر را یک روز فاجعه‌آمیز برای معلمان، فعالان اتحادیه‌های کارگری و حقوق بشر نامید. اتحادیه معلمان سوئد نیز با انتشار بیانیه‌ای اعدام فرزند کمانگر را محکوم کرد.

سیمین بهبهانی، در اعتراض به اعدام کمانگر و چهار همراهش شعری سرود :

بگو چگونه بنویسم یکی نه، پنج تن بودند
نه پنج، بلکه پنجاهان به خاطرات من بودند
بگو چگونه بنویسم که دار از درخت آمد
درخت آن درختانی که خود تبرشکن بودند
بشنوید

بگو چگونه بنویسم که چوب دارها روزی
فشرده پای آزادی به فرق هر چمن بودند
نسیم در درختستان به شاخه‌ها چو می‌پیوست
پیام‌هاش دست افشان به سوی مرد و زن بودند
کنون سری به هر داری شکسته گردنی دارد
که روز و روزگارانی یلان تهمتن بودند
چه پای در هوا مانده چه لال و بی‌صدا مانده
معطل‌اند این سرها که دفتری سخن بودند
مگر ببارد از ابری بر این جنازه‌ها اشکی
که مادران جدا مانده ز پاره‌های تن بودند
ز داوران بی‌ایمان چه جای شکوه‌ام کاینان
نه خصم ظلم و ظلمت‌ها که خصم ذوالمنن بودند
پاییز در چشم میدیا - نوشتاری از فرزند کمانگر

پاییز با همه‌ی زیبایی‌هایش مهمان طبیعت شده بود و طبیعت شبیه عروس مغروری بود که خیاط آفرینش برای آراستنش از هیچ رنگی کم نگذاشته بود. در میان باغ‌ها و مزارع که بسان تابلویی زیبا راه باریک و پر پیچ و خم روستا در آن گم می‌شد، محو این زیبایی‌ها می‌شدم.

همیشه این راه باریک را برای برگشتن به روستا به جاده‌ی بی‌روحوّی که دل مزارع را بی‌رحمانه و ناشیانه شکافته بود، ترجیح می‌دادم. سه‌روز تعطیلی و دوری از مدرسه و اشتیاق دیدار دوباره‌ی بچه‌ها بر سرعت گام‌هایم می‌افزود. رابطه‌ی من و دانش‌آموزانم تنها رابطه‌ی معلم و شاگردی نبود. برای من آنها اعضای خانواده‌ام بودند. انگار سال‌ها با هم زندگی کرده بودیم. هر روز با کلاس اولی‌ها روبوسی می‌کردم. برای صبحانه بوی روغن محلی و آش و نان تازه‌ای که بچه‌ها با خودشان می‌آوردند تا مهمانشان شوم در مدرسه می‌پیچید. از ساعت هشت صبح تا پنج بعد از ظهر در مدرسه بودم. در بین کلاس اولی‌ها دختری بنام میدیا بود که چشمان زیبا و موهای بلند طلایی و شیرین‌زبانی‌اش از او فرشته‌ای معصوم ساخته بود تا برای من و همه‌ی روستا دوست‌داشتنی باشد.

هر روز میدیا زنگ تفریح همراه با دوستانش مرا به اجبار از دفتر مدرسه به حلقه‌ی عمو زنجیرباف کلاس اولی‌ها می‌کشاند و من ناخواسته تسلیم بازی کودکانه‌ی آنها می‌شدم. مادر میدیا زن جوان و مهربانی بود که به تحصیل و تربیت فرزندش اهمیت بسیار می‌داد. هفته‌ای یک بار به مدرسه می‌آمد، و اما پدر میدیا مردی بود خشن که سایه‌ی هولناکش زیادی بر زندگی آن زن سنگینی می‌کرد. هرگاه میدیا مادرش را در مدرسه می‌دید، مانند پروانه‌ای به دور او می‌چرخید و او نیز محو تماشای دخترش می‌شد. گاهی به دوردست‌ها خیره می‌شد و آه سوزناکی از اعماق وجودش می‌کشید. رفتار او و عشقش نسبت به میدیا برایم به صورت معما در آمده بود. همیشه در چشمانش درد یا غصه‌ای جا خوش کرده بود.

آن روز مزارع خلوت بود، از کنار چشمه گذشتم، خبری از عطر چای تازه‌دم نبود، اصلاً بر خلاف همیشه کسی مشغول کار نبود. دلهره‌ای عجیب به سراغم آمده بود. از کنار قبرستان روستا گذشتم، قبر جدیدی توجهم را به خود جلب کرد. با خودم گفتم طبق قانون نانوشته‌ی طبیعت، سال خورده‌ای ساکن جدید این مکان شده است. به مدرسه که رسیدم کسی از سر و کولم بالا نرفت. یک راست وارد کلاس شدم، سلام کردم، چند نفری به آرامی جواب دادند، می‌خواستم علت را جویا شوم که در کلاس بواسطه‌ی سنگی که پشت آن گذاشته بودیم تا باز نشود با سر و صدا باز شد و میدیا وارد کلاس شد. من که متوجّه غیبت او نشده بودم، لبخندی زدم و میدیا سرش را پایین‌انداخت و با چشمانی پر از اشک سلام کرد و سر جایش نشست. پرسیدم چی شده

میدیا؟ به من هم بگین. کژال دوست و همسایه‌ی میدیا گفت: آقا مگه نمی‌دونی دادا خیال خودسوزی کرده؟ گفتم خیال؟ گفت بله، مادر میدیا.

با دیدن چشمان گریان میدیا من بی‌اختیار به گریه افتادم و همه‌ی کلاس با اشک‌های میدیا گریستند. میدیا مادرش را در حال سوختن دیده بود. از آن روز به بعد نه من و نه هیچ کس دیگری خنده‌های کودکانه‌ی میدیا را ندید. چشم‌های او شباهت عجیبی به چشمان مادرش پیدا کرد، یک زن، یک درد در چشمانش جا خوش کرد و کلاس شاد ما تا آخر سال به رنگ چشم‌های خزان‌زده‌ی میدیا درآمد.

فرزاد کمانگر / زندان اوین

اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

فرزاد کمانگر در زندان اوین نامه‌ای را خطاب به سایر معلمان نوشت. این نامه در پی می‌آید:

❖ «قوی باش رفیق»

یکی بود یکی نبود، ماهی سیاه کوچولویی بود که با مادرش در جویبار زندگی می‌کرد، ماهی از ۱۰۰۰۰ تخمی که گذاشته بود تنها این بچه برایش مانده بود. بنابراین ماهی سیاه یکی یک‌دانه‌ی مادرش بود، یک روز ماهی کوچولو گفت: مادر من می‌خواهم از اینجا بروم. مادرش گفت کجا؟ می‌خواهم بروم ببینم جویبار آخرش کجاست. هم‌بندی، هم‌درد سلام

شما را به خوبی می‌شناسم. معلم، آموزگار، همسایه‌ی ستاره‌های خاوران، هم‌کلاسی ده‌ها یار دبستانی که دفتر انشایشان پیوست پرونده هایشان شد و معلم دانش‌آموزانی که مدرک جرمشان اندیشه‌های انسانیشان بود. شما را به خوبی می‌شناسم، همکاران صمد و خان‌علی هستید. مرا هم که به یاد دارید.

منم، بندی بند اوین، منم دانش‌آموز آرام پشت میز و نیمکت‌های شکسته‌ی روستاهای دورافتاده‌ی کردستان که عاشق دیدن دریاست. منم به مانند خودتان راوی قصه‌های صمد اما در دل کوه شاهو.

منم عاشق نقش ماهی سیاه کوچولو شدن

منم، همان رفیق اعدامیتان

حالا دیگر کوه و درّه تمام شده بود و رودخانه از دشت همواری می‌گذشت. از راست به چپ رودخانه‌های کوچک دیگری هم به آن پیوسته بودند و آبش را چند برابر کرده

بودند... ماهی کوچولو از فراوانی آب لذت می‌برد... ماهی کوچولو خواست ته آب برود. می‌توانست هر قدر دلش خواست شنا کند و کله‌اش به جایی نخورد. ناگهان یک دسته ماهی را دید، ۱۰۰۰ تایی می‌شدند، که یکی از آنها به ماهی سیاه گفت: به دریا خوش آمدی رفیق.

همکار دربند، مگر می‌توان پشت میز صمد شدن نشست و به چشمهای فرزندان این آب و خاک خیره شد و خاموش ماند؟

مگر می‌توان معلّم بود و راه دریا را به ماهیان کوچولوی این سرزمین نشان نداد؟ حالا چه فرقی می‌کند از ارس باشد یا کارون، سیروان باشد یا رود سرباز، چه فرقی می‌کند وقتی مقصد دریاست و یکی شدن، وقتی راهنما آفتاب است. بگذار پاداشمان هم زندان باشد.

مگر می‌توان بار سنگین مسئولیت معلّم بودن و بذر آگاهی‌پاشیدن را بر دوش داشت و دم برنیاورد. مگر می‌توان بغض فروخورده دانش‌آموزان و چهره‌ی نحیف آنان را دید و دم نزد؟ مگر می‌توان در قحط سال عدل و داد معلم بود، اما «الف» و «بای» امید و برابری را تدریس نکرد، حتی اگر راه ختم به اوین و مرگ شود؟

نمی‌توانم تصوّر کنم در سرزمین «صمد»، «خانعلی» و «عزّتی» معلم باشیم و همراه ارس جاودانه نگردیم. نمی‌توانم تجسم کنم که نظاره‌گر رنج و فقر مردمان این سرزمین باشیم و دل به رود و دریا نسپاریم و طغیان نکنیم؟

می‌دانم روزی این راه سخت و پرفراز و نشیب، هموار گشته و سختی‌ها و مرارت‌های آن نشان افتخاری خواهد شد «برای تو معلّم آزاده»، تا همه بدانند که معلّم، معلّم است حتی اگر سدّ راهش فیلتر گزینش باشد و زندان و اعدام که آموزگار نامش را و افتخارش را ماهیان کوچولوی او بخشیده‌اند، نه مرغان ماهیخوار.

ماهی کوچولو آرام و شیرین در سطح دریا شنا می‌کرد و با خود می‌گفت: حالا دیگر مردن برای من سخت نیست، تأسّف‌آور هم نیست، حالا دیگر مردن هم برای من... که ناگهان مرغ ماهی خوار فرود آمد و او را برداشت و برد. ماهی بزرگ قصه‌اش را تمام کرد و به ۱۲۰۰۰ بچه و نوه‌اش گفت: حالا دیگر وقت خواب است. ۱۱۹۹۹ ماهی کوچولو شب بخیر گفتند و مادر بزرگ هم خوابید اما این بار ماهی کوچولوی سرخ‌رنگی هرکاری کرد خوابش نبرد. فکر برش داشته بود...

دیدگاههای فرزاد در مورد مسائل ملی و توسعه اجتماعی - اقتصادی

نگرش فرزاد در تحلیل تضادهای قومی و ملی که در زیر نقل می‌شود، کاملاً گویای آنست که نگرش، دیدگاه، ارزش‌ها و نتیجتاً عمل فرزاد اساساً با مقوله‌ای که قوه قضائیه وی را متهم کرده اساساً سنخیت نداشته و همانطور که گفته شد این یک اعدام سیاسی برای ایجاد و رعب در بین جنبش معلمان مبارز بوده است :

فرزاد: «... در شرایط توسعه‌یافتگی و وجود مناسبات اجتماعی عادلانه و مساوات‌گرایانه، همزیستی اقوام و نژادهای گوناگون نه تنها مسئله آفرین نیست، بلکه می‌تواند به غنای فرهنگی آن جامعه از سویی و بالابردن ظرفیت تحمل و کاهش تعصبات فرهنگی و کوته‌نگری افراد آن از سوی دیگر کمک کند. امروزه به ویژه که در عصر جهانی شدن سایه‌ی یکنواختی کسالت‌آور فرهنگی، تهدیدی برای بسیاری از جوامع است، وجود این تکرر و تنوع فرهنگی موهبتی است که باید به خوبی آن را پاس داشت. در عین حال. در شرایطی که مدیریت جامعه توجه کافی به نیازها و حقوق مشروع این اقلیت‌ها نداشته باشد، خواه ناخواه باید منتظر پیامدهای پدیده‌های چنین امری بود.»

معلم اعدامی زندان اوین

فرزاد کمانگر - اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

نامه فرزاد کمانگر به رئیس قوه قضائیه

وکیل فرزاد کمانگر حدود دوسال قبل با اعتقاد به بی‌گناهی موکل خود، درخواست اعمال ماده ۱۸ (برگزاری دادگاه مجدد) را به قوه قضائیه ارائه نمود. پس از این اقدام همواره دستگاه قضایی و امنیتی از ناپدیدبودن این پرونده سخن گفته‌اند. این موضوع باعث شده است تا سه متهم پرونده کماکان تحت حکم اعدام قطعی به سر برند و هر لحظه احتمال اجرای حکم برای آنان متصور باشد.

فرزاد کمانگر، آموزگار دربند با نگارش و ارسال نامه‌ای به ریاست قوه قضائیه بر لزوم وجود سایه قانون بر این پرونده و برگزاری دادگاه مجدد تاکید کرده است، متن این نامه عیناً در پی می‌آید:

جناب آیت‌الله لاریجانی

با سلام،

ده سال پیش هنگامی که آیت‌الله شاهرودی اعلام نمودند که ویرانه‌ای را تحویل

گرفته‌اند، همه امیدوارانه تغییر و تحولاتی اساسی در قوه قضائیه را به انتظار نشستند. حضور ده ساله ایشان که فرصت کمی هم نبود با احیای مجدد دادسراها، تصویب قانون حفظ حقوق شهروندی و کرامت انسانی. تهیه لایحه حبس‌زدایی و موضع‌گیری‌های صریح ایشان در برابر احکام سنگسار و اعدام کودکان زیر هجده‌سال و بقیه اقدامات اصلاح‌گرایانه ایشان در قوه قضائیه امیدهای بسیاری را در جهت آبادانی این ویرانه در اقشار مختلف مردم و زندانیان و به طور کلی هر شخصی که به نحوی از انحاء با قوه قضائیه سر و کار داشته است، به وجود آورد. اما هنوز هم نابسامانی، ناهنجاری، خودسری، برخوردهای سلیقه‌ای و قانون‌گریزی در مجموعه تحت امر ایشان و ادامه آن، که متأسفانه تاکنون فرصتی برای جناب‌عالی در رفع آن‌ها به عمل نیامده است، آنچنان رواج داشته و دارد که ناچارم به عنوان فردی که خود را یک زندانی سیاسی و عقیدتی می‌داند، شرح آنچه را که به ناروا بر این جانب روا ساخته‌اند، به عرض حضرت‌عالی برسانم؛ (۱) در مرداد ماه ۸۵ دستگیر شدم در حالیکه تا روز قبل از آن به عنوان معلّمی که با دوازده سال سابقه تدریس از انواع فیلترهای حراست و گزینش عبور کرده و مسئولیت پرورش و تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک را به عهده داشته‌ام. در مرحله تفهیم اتهام و بازجویی در بازداشتگاه وزارت اطلاعات، اتهام اینجانب عضویت در حزب پژاک اعلام شد. در روند تمام بازجویی‌ها در تهران، کرمانشاه و سنندج مرا تحت شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روحی و روانی قرار دادند تا به این اتهام واهی تن دهم. اینجانب علیرغم تحمل شکنجه‌های طاقت‌فرسا به دلیل واهی بودن چنین اتهامی همواره و همواره اتهام فوق را رد نموده‌ام. با این وجود متأسفانه تنها بر اساس برداشت ذهنی بازجویان اولیه پرونده و شرایط منطقه انتساب اتهام فوق به اینجانب را مسجل اعلام کردند.

(۲) در جلسه هفت دقیقه‌ای در شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب تهران در کمال ناباوری از قاضی پرونده شنیدم که: "وزارت اطلاعات خواستار اعدام شماست، بروید و آن‌ها را راضی کنید."

(۳) قبل از جلسه دادرسی، اینجانب از کلیه اتهامات مبرا شناخته شده و این بار با اتهام جدید عضویت در حزب پ.ک.ک. در جلسه مذکور محکوم به اعدام گردیدم. با تأسف حکم مذکور در دیوان عالی کشور بدون توجه به انواع و اقسام امور خلاف قانون آیین دادرسی کیفری که بروز آن در پرونده محرز و متقن است، تأیید گردید.

۴) پس از مدتی بر اثر اعتراضات مردمی که در مرداد ماه ۸۷ به خاطر اعتراض به حکم اینجانب، دوباره در بازداشتگاه ۲۰۹ تهران به مدت ۵ ماه دیگر تحت بازجویی مجدد قرار گرفتم و در کمال شگفتی رویکرد کلی بازجویان و کارشناسان وزارت اطلاعات با عملکرد سابق تناسب معکوس داشته است و در حالیکه با شواهد و قرائن بسیار و بازجویی‌های جدید برای کارشناسان پرونده مشخص شده بود که عضو هیچ حزب و سازمانی نبوده‌ام، به اینجانب اعلام نمودند با توجه به شرایط جدید حاکم بر پرونده از خانواده، دوستان و همکاران بخواهید که مبدا مورد سوء استفاده قرار بگیرند، چرا که اساساً شما عضو هیچ حزب و گروهی نبوده‌اید که اکنون کسی بخواهد با موج‌سواری سیاسی از پرونده بهره‌برداری مصادره به مطلوب بنماید.

“جناب آیت الله لاریجانی اینجانب خود را فردی بی‌گناه می‌دانم و نمی‌توانم انتساب اتهامی را به خود قبول نمایم که از بیخ و بن جعلی و خیالی بوده، به طوری که بازجوی اخیرالذکر اینجانب در بازداشتگاه ۲۰۹ ضمن اظهار تأسف شدید به خاطر اعمال شکنجه بر من در سندانج و کرمانشاه این اعمال را عملی خودسرانه و قانون‌شکنی محض می‌دانست و پی‌گیری حقوقی آن را حق مسلم من می‌دانست و حتی قرار شد تمامی مساعی قانونی را به کار گیرند تا روند بررسی پرونده اینجانب تحت اعمال ماده هجده انجام پذیرد، اما اینجانب پس از مدت تقریباً ۱۸ ماه و حتی با پی‌گیری نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی نه تنها هنوز جوابی در یافت نکرده‌ام، بلکه این بار در کمال حیرت دریافتم که اثری از پرونده‌ام در هیچ یک از بخش‌های قوه قضایه نمی‌باشد. جناب آیت الله لاریجانی از شما بعنوان قاضی القضاة حکومت اسلامی چند سؤال دارم که امیدوارم چنانچه مشغله‌های فراوان در این شرایط اجازه دهد پاسخ آن‌ها را حداقل به این جناب اعلام فرمایید:

۱) به نظر شما دادگاهی که پس از ۱۹ ماه بازداشت با قرائت کیفرخواست و دفاعیات من کلاً ۶ یا ۷ دقیقه طول کشیده و حتی در دادگاه اجازه صحبت کردن با وکیل هم به من داده نشده است و همچنین بعد از این جلسه دادگاه چند دقیقه‌ای قاضی مرا متهم به همکاری با فرزند کمانگر (یعنی خودم!!؟) می‌نماید، می‌تواند حکم عادلانه‌ای صادر بنماید یا آیا اساساً پرونده را مطالعه نموده است؟

۲) کارشناسان وزارت اطلاعات ۱۵ ماه قبل از دادگاه و بعد در مراحل بعد مستمراً به من اعلام نمودند، صدور حکم اعدام برای من ارسال پیامی روشن برای فعالان سیاسی و

مردم جهت دوری از احزاب کرد و نشان دادن حسن نیت به بعضی از کشورهای همسایه؟! می‌باشد. آیا اینجانب به عنوان شهروندی در جمهوری اسلامی دارای این حقوق می‌باشم که وجه‌المصالحه بهبود روابط عادی کشورم با همسایگانش قرار نگیرم؟

۳) سخنگوی محترم قوه قضائیه آقای جمشیدی در مصاحبه خود در تاریخ ۸۷/۴/۲۴ تمامی اتهامات پیشین مرا حذف نمود و این بار در اظهارنظری جدید اتهام مرا عضویت در حزبی که من اتهام آن را هم قبول نداشتم، بیان می‌کنند. اما چگونه است که هنوز دستور رسیدگی به پرونده اینجانب صادر نشده است.

۴) چرا دستگاه امنیتی عنوان می‌نماید که با توجه به بازتاب‌های وسیع رسانه‌ای و اجتماعی پرونده اینجانب چنانچه تجدیدنظری در گردش کار و موارد اتهامی و دادنامه‌های صادره صورت گیرد، بیم تجری نهادهای حقوق بشری و نهادهای مدنی و گروه‌های سیاسی دگراندیش که قبلاً در محکومیت حکم غیرقانونی اینجانب موضع‌گیری نموده‌اند، می‌گردد. آیا پذیرش اشتباه و عبرت‌گیری از گذشته که در آموزه‌های اسلامی به آن حکم شده است، آن چنان ناگوار و تلخ می‌باشد که برای فرار از آن به چنین دستاویزی چنگ زد؟

۵) با توجه به آنچه که گذشت آیا کلّ ماجرا را نافی و ناقض اصل استقلال و تفکیک قوا از یکدیگر نمی‌دانید؟ اگر نه چگونه است که قضات به عنوان اشخاصی مستقل نمی‌توانند در پرونده اعمال حقّ نموده و در عوض خود را ملزم به رعایت توصیه‌های غیررسمی نهادهای امنیتی می‌دانند؟

۶) آیا با عنایت به سطور گذشته، اینجانب به عنوان فردی تبعه ایران و برخوردار از حقوق شهروندی جمهوری اسلامی ایران، این حقّ را دارم که مجدداً و در دادگاهی بی‌طرف و بر اساس قوانین مدّون و رسمی جمهوری اسلامی و فارغ از ملاحظات سیاسی و مصلحت‌اندیشی‌های بی‌مورد، محاکمه گردم؟

جناب آیت‌الله لاریجانی با عنایت به موارد مشروحه فوق که نقض قانون آیین دادرسی کیفری در تمامی مراحل رسیدگی به پرونده اینجانب کاملاً آشکار و واضح بوده است و بر همین اساس در جهت احقاق حقّ خود قبلاً تقاضای اعمال ماده هجده به عمل آورده که از اختیارات خاص مقام محترم رئیس قوه قضائیه بوده و این تقاضا در زمان حاکمیت این ماده قانونی و قبل از فسخ آن به عمل آمده است. بنابراین اینجانب به

این وسیله رسماً و مجدداً از حضرتعالی تقاضا دارم دستور فرمایید به خواسته مشروع اینجانب، اگر تاکنون رسیدگی نشده باشد، رسیدگی به عمل آمده و عنایت فرمایید نتیجه را نیز اعلام دارند تا پس از گذشت سال‌ها تحمل ناراحتی روحی بتوانم به زندگی عادی خود بازگردم.

توفیق حضرتعالی را در اجرای مسئولیت سنگین دادپروری صمیمانه آرزومندم.

فرزاد کمانگر

۱۵ بهمن ۱۳۸۸

رونوشت :

– دادستان محترم کل کشور

– دادستان محترم تهران

– کمیسیون حقوق بشر قوه قضائیه

– فراکسیون نمایندگان محترم کُرد مجلس شورای اسلامی

بررسی علل واقعی اعدام زندانیان از جمله فرزاد کمانگر و همراهانش

در مورد اعدام فرزاد کمانگر، همراهان و بسیاری دیگر از زندانیان بی‌گناه می‌بایست گفت که با توجه به اینکه از نظر برخی از جناح‌های حاکمیت، حفظ نظام از اوجب واجبات است. از طرف دیگر بعثت نابسامانی اقتصادی – اجتماعی بسیار گسترده، با برآمدن جنبش‌های مطالبات کارگران، معلمان، پرستاران، مردمی و جنبش‌های مدنی که اوج گرفته و رشد و گسترش می‌یابند و راه عاجل برون رفت از منشأ این تخاصمات و تضادها وجود ندارد، برای حفظ نظام، با احکام و اجرای اعدام به صورت رسمی یا غیر رسمی (قتل‌های زنجیره‌ای در خارج از زندان‌ها در داخل و خارج از کشور) دست به قربانی کردن چند بی‌گناه که از بد حادثه گرفتار آمده‌اند می‌زنند تا با رعب و وحشت (النصر بالرعب) بتوانند جنبش‌های مردمی را به عقب‌نشینی وادار و نظام را در وضعیت موجود حفظ کنند. فرزاد کمانگر و دیگر همراهانش و صدها تن از زندانیان از جمله «هدی صابر» معلم کبیر و شرافتمند – بی‌دلیل در زندان دوران محکومیتش را می‌گذراندند – به قتل رسیدند. کارهای آموزشی هدی صابر در آموزش فلسفه تاریخ و قانونمندی حرکت آن و پیگیری این قانونمندی در تاریخ ایران در نوع خود بی‌همتاست. علی صارمی ۶۰ ساله نیز ابتدا به زندان محکوم شد. اما و پس از مدتی صرفاً با هدف النصر الرعب به اعدام محکوم شد. اساساً اعدام بدترین نوع قتل در تاریخ بشری است، زیرا در عموم قتل‌ها، نقشه، برنامه و اعلام از قبل و زمان تعیین شده‌ای (همانند برنامه و

زمان اعدام) وجود ندارد و قتل در اثر یک حادثه صورت می‌پذیرد. گرفتن جان یک انسان با اعدام که طی مراحل مختلف دادگاه و حکم و زندان انجام می‌شود نابودکردن شأن روحی و جسمی انسان است. این اعدام‌ها به بهانه‌های مختلف انجام می‌شود. در حالیکه ریشه در بستر و زمینه اجتماعی و اقتصادی موجود دارد. در مورد محکومین بزهکار به اعدام می‌بایست گفت که کسی جانی بالفطره نیست که کار و زندگی شرافتمندانه وجود داشته باشد، اما با فروش چند گرم مواد مخدر زندگی اجتماعی و فردی خود را نابود کند. اعدام با موازین امروزی بشر مطابقت ندارد و بیش از ۱۴۰ کشور در جهان اعدام برای هر نوع عمل بزه را نیز لغو کرده‌اند، ۱۶ کشور مجازات اعدام را فقط در مورد جرایم سنگین (مانند جنایات جنگی) و به بنا حقوق جزایی نظامی خود مجاز می‌دانند. ۲۰ کشور مجازات اعدام را در عمل ممنوع، ولی قانوناً لغو نکرده‌اند. عموم کشورها برای ابراز عقیده و ایجاد حزب و تشکل و اقدام سیاسی اساساً جرم و زندان ندارند، چه رسد به اعدام. با لغو اعدام برای اعمال بزه، در این کشورها هیچ اتفاق خاص و یا افزایش جرمی بوقوع نپیوسته است. بسیاری از مراجع دینی نیز با استناد به روح و محتوای کلام کتب مقدس آسمانی، امروزه با حکم اعدام مخالف هستند و آنرا مرتبط با دوران کهن و ماقبل تمدن کنونی بشر می‌دانند. رویکرد اعدام درمانی در برابر ریشه ناهنجاری‌ها و تضادهای طبقاتی و نابسامانی‌ها حتی دامن متهمین در جرائم غیر سیاسی و مربوط به بزهکاری را نیز می‌گیرد. بسیاری از زندانیان که مدت قانونی زندانشان به اتمام رسیده بود، اعدام شدند و یا برخی که آزادی آنها بصلاح نظام نبوده، از جمله بهنام ابراهیم‌زاده که ابتدا چهار سال به زندان محکوم شده بود، مجدداً به ۹ سال دیگر محکوم شد. می‌توان گفت که بجای اتخاذ راهکاری اجتماعی - اقتصادی برای برون‌رفت از بحران‌ها، راهکاری که این جناح‌ها برای تداوم حکومت اتخاذ می‌نماید، همان زندان و شکنجه و اعدام درمانی است. راهکاری که به نابودی تمامی زیرساخت‌های منابع فکری و انسانی جامعه ایران و تبدیل آن به یک ویرانه و گورستان خواهد شد. اعدام‌شدگان چیزی جز یک زندگی در خور انسان شرافتمند و نفی استبداد و مطلقیت و آزادی و دموکراسی را نمی‌خواهند. در بررسی شرایط و زمان اعدام فرزند کمانگر نظریه فوق تأیید می‌شود. در زمان اعدام فرزند شش معلّم در زندان بودند و جنبش معلّمان در بیرون در مقابل مجلس، خیابان پاستور و دیگر مناطق تهران و شهرستان‌ها به خیابان‌ها آمده بودند. دولت هیچ برنامه‌ای برای بهبود وضع معیشت و زندگی معلّمان که با شعار در همین راستا روی کار آمده بود نداشت، دوره دوم ریاست

احمدی نژاد با یک اعتراض سراسری همراه شده بود که بیش از یکسال بطول انجامیده بود. شرایط بشدت امنیتی بود و نیروهای نظامی و امنیتی تمامی مصادر در ارگان‌های دولتی، تمامی وزارت خانه‌ها از جمله وزارت نفت و قانون گذاری و مجلس را تسخیر کرده بودند. برای فرونشاندن اعتراضات و مطالبات بحق کل طبقه کارگر و از جمله معلمان می‌بایست چند بیگانه به پای دار روند تا بقیه حساب کارخودشان را بکنند، جناح‌های از حاکمیت، زندانیان و مردم را گروگان خود برای حفظ وضع موجود محسوب می‌کند، تا هر گاه اعتراضات و اعتصابات بالا می‌گیرد چند نفر می‌بایست قربانی شوند تا راه‌اندازان جنبش به خواست آنها تن دهند. این‌ها واقعیتی است که نشان می‌دهد بهبود سطح زندگی و کسب یک زندگی شرافتمندانه برای کل طبقه کارگر (کارگر و معلم و پرستار و کارمند جزء و ...)، با کسب حقوق مدنی و اصلاحات سیاسی در حاکمیت، همه دو روی یک سکه بوده و از هم مجزی نیستند و لذا باید با ترکیب مطالبات، برنامه و راهکار مبارزات را به ترتیبی تنظیم کنیم که دستاوردهای جنبش کلیه ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را مد نظر داشته باشد. بهبود و پیشرفت در هر کدام از حوزه‌ها منوط به پیشروی در دیگر حوزه‌ها دارد. یعنی افزایش حقوق و سطح زندگی مرتبط با کاهش قدرت سرکوب دولتی است. لذا نیروی پیشرونده می‌بایست گسترده و سراسری بوده و تمامی طبقه کارگر و اقشار تحت ستم را پوشش دهد. تشکلهای معلمان در ارتباط با تشکلهای سراسری کارگران، پرستاران، جنبش‌های مدنی، زنان و دانشجویان می‌تواند قدرت عظیم کسب کند و حاکمیت را مجبور به عقب نشینی و تند دادن به مطالبات سراسری آنها کند.

معلم مبارز دکتر محمد ملکی

بار اول اما ملکی دانش‌آموز دبیرستان است و فعال دانش‌آموزی در نهضت مقاومت ملی در مکتب مصدق و مبارزانی چون آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی و آیت‌الله زنجانی و دیگران. تا در بگیر و بندهای استبداد شاهی در ابتدای دهه ۴۰ به عنوان یک فعال دانشجویی زندانی می‌شود. دکتر ملکی پدر دانشگاه‌ها و فعالین دانشجویی ایران است و طرفه اینجاست که او اولین بار به عنوان دانشجو زندانی می‌شود.

دکتر ملکی فعال تمام قد ملی و مذهبی با مشی و مرام مصدق عالیقدر و سپس همراه و دوست و یار معلم دکتر شریعتی می‌شود. وی همراه دانشجویانش در دانشگاه تهران می‌شود. ملکی در مکتب طالقانی و مصدق و شریعتی و با آموزگاری و آموزش به

نسل حنیف بنیانگذار می‌آید تا انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ جایی که دکتر ملکی تمام‌قد می‌ایستد و پهلوانی می‌کند. از شب انقلاب و سازمان مّلی دانشگاهیان تا تحصّن اساتید دانشگاه که دکتر محمد ملکی از شاخصه‌های آن است. ریاست دانشگاه تهران را آیت‌الله طالقانی به او پیشنهاد می‌کند و می‌پذیرد. وی انقلاب فرهنگی را ضدّیت با فرهنگ قلمداد و آنرا کودتای فرهنگی می‌نامد و در برابر آن ایستادگی می‌کند و تا جایی که که امام جمعه آن روزهای تهران به او نسبت خیانت! می‌دهد. وی شش سال را در سخت‌ترین شرایط در زندان می‌گذراند. شرح زندان خود دنیایی از ناگفته‌هاست. خاطرات زندان او خود یک کتاب قطور است. بگذارید ماجرای ریاست دانشگاه را از زبان خود دکتر ملکی بخوانیم: ((پس از پیروزی انقلاب وقتی با اصرار آیت‌الله طالقانی ریاست دانشگاه را پذیرفتم، شرط کردم که طبق نظر ایشان که معتقد و مصرّ به شورایی اداره کردن تمام دستگاه‌ها و دخالت مستقیم مردم در اداره امور کشور بودند، برای حفظ استقلال دانشگاه این مؤسسه‌ی بزرگ علمی - فرهنگی را از طریق شوراهای مرکّب از نمایندگان واقعی دانشجویان و استادان و کارمندان اداره کنیم. اینکار انجام شد، امّا به ذائقه شما و حزبتان خوش نیامد و توطئه‌ها شروع شد. با برنامه‌ریزی‌های حسن آیت دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی (طبق آنچه در نوار معروف آمده) تصمیم به بستن دانشگاه‌ها گرفتند. دکتر ملکی شاخص معلّمین مبارز و مستقّلی است که هیچگاه حقیقت را فدای مصلحت نکرد و از بیان و افشای آنچه که ظلم و جنایت و استبداد نامید کوتاهی نکرده و تمامی هستی و زندگی خود را در این راستا قرار داده است. وی پس از سپری‌شدن دوران محکومیتش یک گام از مطالبات و اهداف و آرمان‌هایش به عقب نگذاشته است. استقامتش در زندگی خود یک آموزش عملی برای مردم آزادیخواه و مبارز است. آموزش به نسل جوان‌تر خود را بطور عملی و در صحنه زندگی همچنان به پیش می‌برد. نامه‌های او به مقامات صاحب قدرت ادامه مشی سازش‌ناپذیر او در برابر ظلم و بی‌حقوقی است.

بخش دوم

از انقلاب ۵۷ تا دوره اخیر

مبارزه معلمان در جریان انقلاب ۵۷

با ظهور اولین نشانه‌های ترک در دیواره‌های استبداد، ناکارآمدی مشت آهنین و سرکوب محمدرضا شاه یعنی از اواخر سالهای ۵۵ و اوایل ۵۶، معلمان بطور گسترده وارد عرصه فرهنگی - سیاسی و صحنه کارزار شدند. این حضور ابتدا در کانون‌های فرهنگی شکل می‌گرفت و گرمای این گردهمایی‌ها خود یخ استبداد را بیشتر آب می‌کرد. پس از مدتی که معلمان حول سازمان‌ها، احزاب و گفتمان‌های سیاسی جمع شدند، کم‌کم در بین خود اقدام به ایجاد تشکلهایی با مضمون سیاسی - مطالبات صنفی نمودند. در سال ۵۷ باشگاه «مهرگان» به رهبری درخشش فعالیت‌های خود را تجدید کرد، اما گسترش چندانی نداشت. «کانون مستقل معلمان» توسط معلمانی که به پیروی از صمد از مشی سوسیالیستی و تشکلهای کارگری حمایت می‌کردند اعلام موجودیت نمود. «انجمن معلمان مسلمان» از سوسیالیست‌های مسلمان در این دوران ایجاد شد. «انجمن اسلامی معلمان» که در سال ۵۷ تأسیس و نزدیک به حزب جمهوری و جامعه روحانیت مبارز و مؤتلفه بود و تمام تلاش خود را معطوف به بسیج معلمان برای پیروزی انقلاب اسلامی کرده بود، در آستانه انقلاب تشکیل شد. در این دوره معلمان تمایل زیادی برای پیگیری خواسته‌های صنفی خود نشان ندادند. شور انقلابی و شوق برانداختن رژیم، مجالی برای طرح شعارهای صنفی و معیشتی باقی نگذاشته بود. همه فکر می‌کردند با رفتن شاه و تغییر رژیم همه مشکلات حل می‌شود. معلمان بدون تأکید بر مسائل صنفی، در تظاهرات ضد رژیم شرکت می‌کردند. اعتصاب بزرگ معلمان و تعطیل کردن مدارس در ماه‌های مهر و آبان ۵۷ به انقلاب و سقوط رژیم شاه شتاب

بیشتری بخشید. درواقع معلمان با اعتصاب خود حدود ۸ میلیون دانش‌آموز را به خیابان‌ها فرستادند. معلمان پیشرو و مبارز که در ابتدا پایه گذار جنبش فکری و فرهنگی بودند، بخش بزرگی تحت تأثیر مبارزات سوسیالیست‌های کارگری، مسلمانان سوسیالیست، جبهه ملی و دکتر شریعتی بودند. اما عناصری نیز نزدیک به فدائیان اسلام بودند که بعداً جریان مؤتلفه تبدیل و انجمن‌های اسلامی معلمان را تشکیل دادند. این امری واضح است که در هر جنبش و یا انقلابی، جریان‌های راه‌انداز و شروع‌کننده در اقلیت قرار داشته و ضمن آن که پیشرفت انقلاب همگانی می‌شود. اقشار محافظه‌کارتر به آن می‌پیوندند. در دوران اولیّه مبارزه در سال ۵۶ و نیمه اول ۵۷ اقلیت و درصد کمتری از معلمان به مبارزه پیوسته بودند و اکثریت عمده آنها، مثل تمام اقشار دیگر را تنها نظاره‌گران جنبش‌ها، اعتصابات و تظاهرات تشکیل می‌دادند. برخی از معلمان هنوز از رژیم شاه حمایت می‌کردند. با رشد و گسترش اعتراضات و در آستانه پیروزی انقلاب که فضایی عمومی و همه‌گیر را شامل می‌شد، کلیّه کسانی که نسبت به انقلاب بی‌تفاوت و حتی مخالف بودند، به جریان انقلاب - که پیروزی آن مسجل شده بود- پیوستند. اینان که باور و دیدگاه و در منش و رفتار رویکرد از بالا به پایین و استبدادی شکل گرفته بود، کارکرد دولت و نهادهای اجتماعی و از جمله آموزش و پرورش را بهمان منوال سابق می‌خواستند و فاقد تجربه برای رویکرد مشارکت، گسترش آزادی‌ها و برقراری عدالت اجتماعی بودند، در کوران آموزشده انقلاب بجهت کوتاه‌مدت‌بودن آن - از مهر ماه تا بهمن - فرصتی برای تجربه یک زندگی نو، تحوّل و دگرگونی در شخصیت و منش و روح و روان پیوستگان به انقلاب وجود نداشت. این اکثریت نتوانستند تجربه‌ای طولانی مدّت در شرایط اجتماعی نوین داشته باشند، هر چند روحيات و فرهنگ اجتماعی تا حدودی تغییر یافته بود، اما همان خصائل روزمرگی، سنتی و حتی نان به نرخ روز خوردن و زیست در فضای استبداد، همچنان جایگاه خود را داشت. و با بازسازی همان شرایط اقتصادی - اجتماعی و بوروکراتیک دوران پهلوی، منش‌ها و افکار آن دوران هم بازسازی می‌گردید. با پیوستن اکثریت عظیم، بخصوص بازار و جریان‌های سنتی، فضای اجتماعی و فرهنگی از دو، سه ماه قبل از پیروزی انقلاب، اساساً از سمت‌گیری تحوّل و نوین به همان نظام از بالا به پایین و استبدادی، تغییر یافته و بازسازی شد. بطریقی که تمامی گفتارها و بیانات بر آزادی فکر و اندیشه مخالفین، آزادی احزاب و گرایش‌ها در این فضای جدید دود شد و بهوا رفت. همانطور

که گفته شد این وضعیت ریشه در منافع طبقاتی و دیدگاه بخش‌های گسترده‌ای از حاکمیت جدید که روحانیت سنتی و بازاریان و اقشار بورکراتیک حاکم بر دستگاههای دولتی بجا مانده از رژیم قبل بود، قرار داشت. در پایین هم حضور گسترده خرده‌بورژوازی و اقشار حاشیه شهری بود که تنها به امید کسب موقعیت و لقمه نان چرب‌تر در آستانه پیروزی انقلاب به آن پیوسته بودند. با بازگشت دوباره رویکرد و گفتمان‌های دوران پهلوی به‌مراه جریان‌ات سنتی و مرتجع، معلمین مبارز و پیشرو که آغازکننده نهضت انقلاب در مراکز آموزشی بوده و خواهان تغییر در نظام تصمیم‌گیری و برقراری رویکرد مشارکتی و شورائی و گسترش آزادی‌های حاصله از انقلاب و عدالت اجتماعی بودند، بعنوان ضد انقلاب محسوب شدند و عناصری که طی دهه‌ها در همان نظام به کار و کسب و درآمد زندگی خود مشغول و نسبت به وضع موجود بی‌تفاوت و یا رضایتمند بوده و در تظاهرات و مراسم دولتی در صف اول بودند، جای معلمین پیشرو را گرفته و انقلابی تلقی شدند. از مقطع سال ۵۹ یک گزینش کامل از معلمان در تمامی سطوح بعمل آمد و هزاران معلم آگاه و مبارز اخراج شدند. تمامی تلاش تازه بدوران رسیده‌ها که درکی از یک نظام آموزشی متحول و مدرن نداشتند، انحصاراً بازسازی ارکان نظام آموزشی دوران پهلوی با تبصره اسلام سنتی بود. اینان مدیران و مسئولینی را که بطور خودجوش و عموماً با رأی معلمان روی کار آمده بودند را حذف و خود جایگزین آنها شدند و به این ترتیب استبداد مجدد در نظام آموزشی حاکم شد. نه تنها نظام استبدادی از بالا به پایین و مطلقیت و استبداد در محیط آموزشی تغییری نیافت، بلکه با اخراج هزاران معلم آزاداندیش و زندانی نمودن صدها و هزاران نفر و حتی اعدام برخی معلمین مبارز، که عمده‌تاً شروع‌کننده جنبش و انقلاب ۵۷ بودند، شرایطی به مراتب خفقان‌آمیزتر از قبل شکل گرفت. قوه قضائیه و نظام آموزشی مهمترین نهادهایی بودند که روحانیون سنتی در جریان مشروطه بعد از دست داده بودند از ابتدا تلاش به در اختیارگرفتن و تسلط بر آنها داشتند و لذا آموزش و پرورش هم همانند دادگاههای شرع و انقلاب از نظر حاکمیت وضعیت ویژه داشت. تفکر روحانیون سنتی بر نظام آموزشی که در پایان دوره قاجار از دست داده بودند، مجدداً حاکم شد. در برخی ادارات و مدارس نظامیان از سپاه پاسداران، مدیریت می‌کردند و جای هر گونه آزاداندیشی سد شده بود. اخراج‌های گسترده نه تنها مشمول معلمینی که نسبت به تداوم شرایط خفقان زمان شاه و در دوره کنونی (که تنها لعاب قدسی جایگزین فره ایزدی شده بود) معترض

بودند، بلکه تمامی دگراندیشان را شامل می‌شد و تنها کافی بود که بدون هیچ سند معتبر، تنها گمان شود که معلّمی مطابق سلیقه مسئولین قدسی جدید که تنها لباسی عوض کرده؛ اما همان رویکرد و منش قدیم دوران شاهی را با خود حمل می‌کردند نیست. بدون تشکیل هرگونه دادگاه و رسیدگی، در سر کلاس درس و یا حین برگزاری آزمون، در زنگ استراحت، معلّمین حکمی غیابی دریافت می‌کردند که اخراج و یا آماده بکار شده بودند. حتی در صدور ابلاغ تدریس در مدارس و یا مناطق و یا هر موضوع بی‌اهمیتی که معلّمان ابراز ناراضی می‌کرد، مدیران ادارات و مدارس اظهار می‌کردند: «اگر اعتراضی داری، استعفاً را بنویس و گرنه اخراج می‌شوی». سرکوب‌ها بسیار گسترده و با ابزار بسیار متفاوتی اعمال می‌شد. در جریان مبارزات ضد سلطنتی و آزادیخواهانه سراسری که دانشگاه‌ها، مدارس و کل مجموعه‌های آموزشی جایگاه اصلی خود را در نظام سیاسی - فرهنگی و اقتصادی کسب کرده بود و دانشجویان و دانش‌آموزان بعنوان اقشار اجتماعی آگاه و بعضاً از طبقات محروم و زحمتکش حضور داشتند، وارد فاز تعیین‌کننده‌ای شده بودند. معلّمان مدارس و دانشگاه در شوراهای شهر، تشکلهای صنفی - مطالباتی و سیاسی حضور یافته و در مراکز تصمیم‌گیری که تا حدودی انتخابی بودند، حاکمیت سیاسی انحصار را با جایگزینی شوراهای مردمی در تنگنا قرار داده بودند. حاکمیت با تجهیز و سازماندهی، اقدام به قلع و قمع فیزیکی و سرکوب بعنوان تنها راه حاکمیت انحصاری خود دید. علاوه بر اخراج و دستگیری، به اعدام معلّمان و دانشجویان مبارز دست زد. باصطلاح انقلاب فرهنگی به سرکوب وسیع و تمام و کمال دانشگاه‌ها، مدارس عالی انجامید و دانشگاه‌ها را برای چندسال به تعطیلی کشاند. تا ساز و کار علوم اسلامی - حوزوی - را جایگزین کنند. در این راستا، در برخی از شهرها دست به اعدام معلّمان زدند. این پدیده در مناطقی از جمله کردستان و کرمانشاه بسیار گسترده و به صورت موردی در خوزستان و دیگر مناطق انجام شد. معلّمان مبارز یحیی رحیمی و غلامعلی گرگین یاران دانش‌آموزان در فعالیت آگاه‌گرانه برای رهایی و برابری انسانها جان خود را از دست دادند. آذرنوش مهدویان، (متولد ۲۳ مهر ۱۳۲۶ تبریز، (اصفهانی الاصل - ۲۸ مرداد ۱۳۵۸)، یکی از ۱۱ نفری بود که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به اتهام «فساد فی الارض و محاربه با خدا و رسول خدا» در زندان دیزل آباد کرمانشاه اعدام شدند. هرمز گرجی بیانی دبیر فیزیک بود. وی در اسفند ۱۳۲۴ در محله سرتپه در کرمانشاه به دنیا آمد. پس از اخذ دیپلم در دانشگاه تبریز در رشته

فیزیک به تحصیل پرداخت. در دوران تحصیل به فعالیت‌های دانشجویی پرداخت و در سال دوم تحصیل به عنوان نماینده دانشکده از طرف دانشجویان انتخاب شد. وی در جریان مبارزات دانشجویی و تظاهرات دانشجویان در تبریز علیه رژیم شاه توسط ساواک دستگیر شد و مدتی از دوران دانشجویی را در زندان به سر برد. وی پس از پایان دوران زندان به سربازی فرستاده شد، اما به دلیل بیماری قلبی و نیز اعتراض دانشجویان از سربازی معاف و به دانشکده بازگشت. گرجی بیانی پس از پایان تحصیلات به کرمانشاه بازگشت و به معلمی پرداخت. در سال ۱۳۵۰ همزمان با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله مجدداً از سوی رژیم شاه دستگیر شد و پس از مدتی به زندان اوین و سپس زندان قزل‌قلعه منتقل شد. پس از آزادی مدت‌ها در تلاش برای بازگشت به کار بود و در نهایت موفق شد به سر کار بازگردد.

در تظاهرات اعتصابات و حرکت‌های معلمان و دانش‌آموزان در انقلاب ۱۳۵۷ ایران فعالیت زیادی داشت و در شهریور و مهر همان سال به همراه دیگر معلمان و نیز چند تن از دانش‌آموزان «کانون معلمان کرمانشاه» را تأسیس کرد که نقش اساسی را در به راه‌انداختن اعتصاب عمومی در آموزش و پرورش در شهر کرمانشاه به عنوان نخستین اعتصاب معلمان در انقلاب ۱۳۵۷ داشت. وی همچنین در به راه‌انداختن تظاهرات شهری و میتینگ‌های سیاسی نقش فراوانی داشت. گرجی بیانی پس از انقلاب نیز به فعالیت خود ادامه داد و در سال ۱۳۵۸ همراه با دیگر اعضای بنیانگذار «کانون معلمان کرمانشاه» را به «کانون مستقل معلمان آزادیخواه» تغییر دادند. گرجی بیانی در ساعت ۲:۳۰ دقیقه بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ در منزل شخصی‌اش در کوی فرهنگیان کرمانشاه برای «پاسخگویی مختصر و کوتاه‌مدت به چند سؤال» دستگیر شد. اما همان شب، در ساعت ۱:۳۰ پس از نیمه شب در زندان دیزل‌آباد کرمانشاه به همراه ۱۰ معلم دیگر بدون محاکمه و به اتهام «فساد فی الارض و محاربه با خدا و رسول خدا» تیرباران شد. بر روی جسد وی آثار شکنجه از قبیل کبودی، زخم و شکستگی استخوان‌های دست و پا مشهود بوده است. گرجی بیانی پیش از این بارها به قتل تهدید شده بود. حاکم شرع کرمانشاه، علی رازی‌زاده در مورد وی گفته بود: «حرف‌های او از گلوله هم بدتر بود». عبدالله نوری، هوشنگ عزیزی، محمد محمودی، یداله محمودی، حسین شیبانی، مظفر فتاحی، محمد عزّتی، آذرنوش مهدویان، اصغر بهبود در بامدادان روز ۲۹ مرداد ۱۳۵۸ در محوطه زندان دیزل‌آباد تیرباران شدند. در مریوان حسین پیرخضری و

دیگر شهرها برخی معلمان اعدام شدند.

این معلمان آزادی، عدالت اجتماعی، برابری و آرمان‌های خود را وقتی در تقابل با زندگی قرار گرفت بر زندگی شخصی خود ترجیح دادند. راهی که در نسل‌های بعد در معلمان مبارز و فرزاد کمانگرها تداوم می‌یابد.

رازی‌زاده همچنین چندی بعد در تهدید معلمان دیگر گفته بود: «مسئولان آموزش و پرورش کرمانشاه وظیفه دارند که آموزگاران و دبیرانی را که علیه مصالح اسلامی صحبت می‌کنند، با ارائه دلایل روشن به ما معرفی کنند که در امور آنها تصمیم‌گیری شود.»

طی سال‌های پس از انقلاب و دوره جنگ حقوق معلمان منجمد و در مقاطعی از طریق ادارات برای جنگ و یا دیگر منابعی که مدیران و رؤسا تشخیص می‌دادند، کسر می‌گردید. تصفیه‌های وسیع گریبان دانشجویان مراکز تربیت معلم و دانشجویان را نیز گرفت. همانطور که گفته شد نسبت به تمامی معلمان و دانشجویان دانشگاه‌های تربیت معلم یک گزینش کامل و سراسری صورت گرفت. شرط دریافت حکم تدریس و حفظ شغل، برای برخی دگراندیشان، حضور در نماز جماعت مدارس که اجباری شده بود و گاه‌ها در نمازهای جمعه بود، تا نسبت به وی اطمینان حاصل شود. فعالیت صنفی پس از سال ۱۳۶۰ به کلی خاموش شد. تمامی تشکلهای مستقل معلمان که گرایشات سوسیالیستی و غیر حاکمیتی داشتند، منحل و تحت پیگردهای شدید و قلع و قمع قرار گرفتند. علت آن این بود که آموزش و پرورش در نگاه مسئولان یک دستگاه حاکمیتی و ایدئولوژیک است و حضور مخالفان سیاسی و عقیدتی در این دستگاه تحمل نمی‌شدند. اخراج‌ها در آموزش و پرورش گام به گام همراه بسته‌شدن فضای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و حذف تمامی احزاب و تشکلهای سیاسی و صنفی و توقیف روزنامه‌ها پیش می‌رفت. رهبران جبهه ملی بجهت مخالفت با لایحه قضایی قصاص از طرف رهبر انقلاب، مرتد و واجب‌القتل شمرده شدند. به مهندس بازرگان اخطار شد که می‌بایست در رادیو تلویزیون حضور و اعلام برائت و توبه نماید. انتخاب بازرگان بعنوان نخست‌وزیر از طرف رهبر انقلاب یک خطای فاحش قلمداد. در راهپیمایی‌های رسمی و دولتی شعار مرگ بر بازرگان نیز طنین‌انداز بود. روحانیون آزادیخواه و مبارز هم در این فضا مصون نماندند. آیت‌الله لاهوتی که برای آزادی وی اقدام شده بود، سریعا در زندان اوین و به طرز مشکوکی درگذشت. در این فضا کلیه وابستگان به رژیم شاه که سرکوب سوسیالیست‌ها، آزادیخواهان و مبارزین و طبقه کارگر را در فضای جدید مشاهده

می کردند، اعم از نیروهای نظامی و امنیتی و ساواک اعلام همبستگی با حکومت جدید در سرکوبی نیروهای رادیکال و مبارز می شدند و تضاد اصلی خود را سوسیالیست ها اعلام می کردند. حتی بسیاری از اراذل و اوباش و چاقوکشان و تلکه بگيران قمارخانه ها و مراکز فساد، با تندروی ها و بگیر و ببند های خود وابستگی خود را به انقلاب اسلامی ثابت می کردند. حاشیه نشینان شهری که در اثر اصلاحات ارضی شاه، از روستاها مجبور به مهاجرت به شهرها شده و پدیده حاشیه شهری در تمامی شهرهای بزرگ کشور بوجود آمده بود. آنها از تضادهای طبقاتی شدید در دوران شاه رنج می بردند و فاقد آگاهی های طبقاتی و تاریخی بودند، با گفته رهبر انقلاب که من یک موی کوخ نشین ها را با صد کاخ نشین تعویض نمی کنم و ما امکانات زندگی را فراوان و مجانی می کنیم و اختلاف طبقاتی را از بین می بریم همگی به نظام جدید پیوسته بودند. اینان امثال زهرا خانم ها و ماشاءالله قصاب ها همه مأمور دستگیری و سرکوب مبارزین و آزادیخواهان رادیکال شدند و امثال حاج داودها در زندان قزل حصار و لاجوردی ها در اوین و صدها زندان و بازداشتگاه در سراسر کشور جنایاتی انجام دادند که نه تنها در زندان های رژیم شاه و خشن ترین دیکتاتوری ها سابقه نداشت، بلکه در تاریخ ایران و جهان نیز کم سابقه بود.

پدیده جذب اقشار گسترده مردم ناآگاه و محروم یک بار دیگر در دوران جمهوری اسلامی توسط احمدی نژاد با شعار آوردن نفت سر سفره ها و پرداخت نقدی یارانه ها بازسازی و تکرار شد، اما در واقع تنها یک کمدی در برابر تراژدی در مقایسه با سال های ۵۷ تا ۷۵ محسوب می شود.

در آن مقطع دیدگاهی که بطور علنی تبلیغ می شد، این بود که می بایست محصلین و دانش آموزان بسیجی و حزب اللهی باشند. تنها تشکلهای رسمی انجمن اسلامی معلمان و بعدها رقیب آن جامعه اسلامی معلمان توانستند موجودیت خود را حفظ کنند، این دو تشکل، با اینکه نام معلم را در عنوان خود داشتند، علاقه ای به طرح مسائل صنفی معلمان نداشتند. گفتمان آنها سیاسی - عقیدتی بود و از آرمان های انقلاب در محیط های آموزشی دفاع می کردند. آنان که در مراسم دولتی در زمان شاه شرکت می کردند در هر تظاهرات و مراسمی نیز در دوره جدید صف اول قرار داشتند. وضعیت بطریقی وارونه شده بود که حتی معلمان مکتبی تازه بدوران رسیده، با حذف سمبل های مبارزات معلمان امثال صمد بهرنگی ها، خود مدعی مبارزات با ستم پهلوی بودند. برخی

از معلمین باورمند به روح دین اسلام، مستقل و عدالت‌خواه، عملکرد و تبعیض‌های جدید را بر نمی‌تافتند، در محیط خفقان جدید، کناره گرفته و منزوی و یا مجبور به سکوت شدند.

در ۱۲ اردیبهشت‌ماه سال ۵۸، استاد مرتضی مطهری، روحانی نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی به‌دست یکی از اعضای گروه فرقان که آنها هم دارای کسوت روحانیت، اما حامل‌اندیشه‌های شریعتی بودند، ترور شد. همزمانی این رویداد با روز معلم که مناسبتی کاملاً صنفی و حرفه‌ای بود باعث شد که روز معلم توسط انقلاب اسلامی به رسمیت شناخته شود و انقلاب اسلامی در واقع روز معلم را - **با محتوایی متفاوت با**

فلسفه اولیه اش - امضا کند. از آن به بعد همه‌ساله مراسم روز و هفته معلم، به شکل گسترده‌ای برگزار می‌شود و از معلمان در این ایام تجلیل به عمل آید. مراسم روز معلم به تدریج به صورت یک مراسم رسمی و آیینی درآمد که از سوی ادارات آموزش و پرورش برگزار می‌شود و خود معلمان نقشی در برگزاری آن ندارند. در سال‌های جنگ فضایی برای تشکیل انجمن‌های صنفی معلمان وجود نداشت. در شرایط جنگی، معلمان به‌عنوان یک قشر ارزشی و طرفدار انقلاب نمی‌توانستند برای رفاه و مسائل مادی شعار بدهند. گفتمان رسمی حاکم بر آموزش و پرورش گفتمانی اسلامی، حماسی و بی‌اعتنا به مادیات بود. در همین دوران مقامات ارشد دولتی بطور مستقیم و غیر مستقیم مشغول افزایش ثروت‌های کلان خود بودند. در دوران پس از جنگ و سر برآوردن اقشار مرفه و صاحب مکنّت جدید، این گفتمان با سؤال روبه‌رو شد. در یکی از نمازهای جمعه گفته شد که مسلمانان باید مانور تجمل بدهند. بحث مانور تجمل، معلمان را که به‌جز حقوق خود درآمدی نداشتند به‌شدّت آزردہ‌خاطر کرد. معلمان در صحبت‌های خصوصی در دفتر مدرسه آنچه را که تجدید حیات سرمایه‌داری می‌نامیدند، مورد انتقاد قرار می‌دادند. دهه ۶۰ با فضای جنگی و شرایط تثبیت نظام و تا نیمه دهه ۷۰ و دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی فضای امنیتی، اجازه هیچ گونه فعالیت و تشکلی را به اقشار مختلف از جمله معلمان به استثنای حامیان نظام را نمی‌دادند. و با هر گونه مطالبات و مبارزات مستقل برخورد می‌کردند. تنها در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی و با باز شدن نسبی فضای سیاسی معلمان به فکر طرح مطالبات خود به‌عنوان یک قشر اجتماعی و با گفتمان منافع اقتصادی خود بیفتند.

معلمان در دوم خرداد ۷۶

برای توضیح شرح و گزارشی از روند مبارزات معلمان طی این دوران، بیشتر از مصاحبه یکی از معلمان بطور خلاصه و فشرده، استفاده می‌کنم، اما مواردی را که برای روشن شدن سیر حرکت نیاز است را به آن اضافه می‌کنم:

با گسترش سراسری جنبش مدنی، نسیم اصلاحات با تأخیر در آموزش و پرورش وزیدن گرفت. پس از دوم خرداد حسین مظفر به جای محمدعلی نجفی منصوب شد. هنوز معلوم نیست که دلیل انتخاب مظفر از سوی آقای خاتمی چه بود. مظفر در سال ۱۳۷۰ به عنوان نمادی که نظریه پرداز سیاست ریاضت کشیدن و نفی طرح مطالبات اقتصادی معلمان بود، شناخته می‌شد. وی توسط محمدعلی نجفی از مدیر کلی تهران برداشته شده بود. بازگشت مجدد او به عنوان وزیر، نشانه بازگشت سیاست‌های ریاضت کشانه به آموزش و پرورش بود، با این تفاوت که حالا بخش بزرگی از تندروهای سابق، اصلاح طلب شده بودند و معلمان هم از این نظرات عبور کرده بودند. مظفر نسبت به فضای سیاسی سال ۷۶ یک تأخیر فاز ده ساله داشت. ۲۰ میلیون نفری که به خاتمی رأی داده بودند، خواستار تغییر بودند و ادبیات ریاضت کشانه دهه ۶۰ چندان طرفداری نداشت. بعدها دیدیم که این ادبیات توسط راستی‌های افراطی مصادره شد و جالب اینکه افرادی مانند مظفر از منتهی‌الیه چپ به انتهای طیف راست منتقل شدند. در این دوره مدیران آموزش و پرورش شهر تهران، به تمایلات عمومی اصلاح طلبانه نزدیکتر بودند. در تمام دوره ۸ ساله اصلاحات، نصرت‌الله جواهری پور مدیر کل آموزش و پرورش شهر تهران بود و طیفی از مدیران اصلاح طلب را گرد خود جمع کرده بود. در اواخر سال ۷۶ جواهری پور تعدادی از معلمان شهر تهران را دعوت کرد و از آنها خواست که برای تشکیل انجمن صنفی معلمان با هم گفت‌وگو کنند. طیف‌های مختلفی را دعوت کرده بود. معلمان در این جلسات آزادانه انتقاد می‌کردند. ایجاد چنین فضایی برای معلمان توسط اداره کل باورکردنی نبود. اولین اقدام نوشتن نامه‌ای سرگشاده خطاب به وزیر بود. برخلاف ادبیات رایج در آموزش و پرورش که سرشار از نشانه‌های ارزشی و تملق بود، نامه سرگشاده با ادبیاتی ساده و صنفی نوشته شده بود. در این نامه به فقر معلمان و به مقایسه حقوق معلمان با سایر کارکنان دولت پرداخته شده بود و معلمان این سؤال را طرح می‌کردند که چرا فقط ما باید سختی‌ها را تحمل کنیم؟ انتشار این نامه در بولتن اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران باعث شد که این بولتن به دستور مقامات بالا

تعطیل شود، اما جلسات آزاد معلمان ادامه یافت. استقبال معلمان از این جلسات خوب بود و به تدریج این جمع گسترش یافت. معلمان یکپارچه شور و احساسات بودند. هیچ کس تجربه کار جمعی و تشکیلاتی نداشت. معلمان دقیقاً نمی دانستند چه باید کرد؟ به تدریج دو گرایش در این جمع شکل گرفت؛ یک گرایش معتقد به ایجاد تشکلی با خلوص بالای معلمي و بدون حضور مدیران و مسئولان بود. اصطلاح «معلم گچ به دست» نامی بود که این معلمان بر خود گذاشته و به آن افتخار می کردند. گرایش دوم معتقد به حضور همه فرهنگیان اعم از اداری و آموزشی با هژمونی مدیران اصلاح طلب آموزش و پرورش بود. اداری ها این نگرانی را داشتند که ممکن است رشته کار از دستشان خارج شود و افراد بقول خودشان تندرو و نفوذی در رأس تشکل قرار گیرند. یعنی در واقع مطالبات معلمان روی میز آمده و مطرح شود. در سمت مقابل بسیاری از معلمان ایجاد تشکل خالص معلمي را فرصتی برای تصفیه حساب با مدیران مستبد و ستمگر می دانستند. ظاهراً در خصوص دعوت از تجمع معلمان، با وزیر وقت و احتمالاً برخی از نهادهای امنیتی مشورت شده بود. حرف آخر مدیران این بود که با این قید با تشکیل انجمن یا کانون موافقت می کنند که افراد خودی، شناخته شده و مورد اعتماد در نقاط کلیدی این تشکل مستقر شوند. آنها با تشکل کنترل شده و هدایت شده از بالا موافق بودند، اما معلمان گچ به دست زیر بار نرفتند. شکاف اداره - مدرسه، یا به عبارتی معلم - مدیر دهان باز کرده بود و چنان فضایی ایجاد شده بود و مطالبات و خواسته های آنها در یک ظرف مشترک قرار نمی گرفت. ساکنان دوسوی شکاف با طرح مطالبات خود به مرور زمان از هم دور و دورتر می شدند. برنامه اصلی که برگزاری یک نشست هزارنفری در اردیبهشت ماه سال ۷۸ و اعلام موجودیت تشکل معلمان بود، تحت تأثیر تضادها و پرخاشگری های دوجانبه کمرنگ تر شد. در اوایل اردیبهشت ماه ۷۸ مسئولان اداری در یک چرخش محافظه کارانه و با این بهانه که ممکن است جلسه به آشوب کشیده شود، برنامه اجتماع هزارنفری را لغو و تجمع گسترده معلمان را بسود خود نمی دیدند. در یکی از جلسات، بحث حول معرفی هیئت موسس به وزارت کشور جهت صدور پروانه تشکل معلمان بود. افراد مطرح شده از سوی نماینده مدیر کل هماهنگی مدیران و مسئولانی بودند که از بالا گزینشی و حتی یک بار هم در جلسات شرکت نکرده بودند، همین باعث شد که عده ای به شدت با این اسامی مخالفت کنند. طرفداران طرح مطالبات واقعی معلمان که تحت گفتمان «معلمان گچ به دست» مطرح بودند، حذف شدند و اولین

تجربه کار جمعی فرهنگیان شکست خورد. از دل این جلسات یک گروه کاملاً صنفی به نام کانون صنفی معلمان، یک گروه صنفی - سیاسی به نام سازمان معلمان با گرایش اصلاح طلبی و یک گروه راست جدید به نام خانه معلمان سر برآورد. گروه "خانه معلمان" بعدها جذب فعالیت های تعاونی و اقتصادی شد و صحنه فعالیت صنفی را ترک کرد، اما دو گروه دیگر به حیات خود ادامه دادند و البته در گذر زمان دچار تغییراتی شدند. مدیران اصلاح طلب در سازمان معلمان به تدریج به موقعیت متناقض خود پی بردند، زیرا آنها نمی توانستند از یکطرف همگام معلمینی باشند که مطالبات اقتصادی و اجتماعی خود را طرح می کنند و از طرف دیگر می بایست بعنوان مدیران حاکم در مقابل این مطالبات مقاومت کنند و لذا از سازمان معلمان خارج شدند و جای آنها را تعدادی از معلمان پرکردند که همچنان معتقدند بهترین راه فعالیت صنفی تلفیق کار صنفی و سیاسی است. آنها معتقدند: "فرار از فعالیت سیاسی در شرایط امروز ایران نه شدنی است و نه مطلوب." کانون صنفی معلمان هم در دو سه سال اخیر تغییراتی در مواضع خود داده است و بحث پابندی به طرح مطالبات اقتصادی و یا تلفیق مطالبات اقتصادی و سیاسی موجب بروز شکاف در این تشکل شده است.

روز ۲۵ دی ماه سال ۸۰ به دعوت سازمان معلمان حدود سه هزار معلم در یکی از مراکز تربیت معلم واقع در خیابان حافظ نزدیک چهارراه کالج گرد آمدند. هدف از برگزاری این تجمع، اعتراض به ندادن کمک غیرنقدی و کمک هزینه مسکن به فرهنگیان بود. به محض شروع سخنرانی ها عده ای در محوطه با بلند کردن پلاکاردهایی شروع به سردادن شعارهای خارج از تربیون کردند: "معلم نان ندارد"، "حقوق ها اضافه نشه - کلاس ها تعطیل می شه"، "اعتصاب - اعتصاب"، "وزیر بی کفایت - استعفا استعفا" و... فضا متشنج بود و جمعیت حاضر، خود را با گردانندگان مراسم که اصلاح طلبان شناخته شده ای مانند آقای حیدر زندیه بودند، هماهنگ نمی کردند. اما جمعیت بنا نداشت که به حرف کسی گوش کند. آقای زندیه پیشنهاد کرد که معترضان بیایند و از تربیون خواسته های خود را مطرح کنند. دو سه نفری آمدند، اما مطالبات آنها در چارچوب برنامه برگزارکنندگان دولتی این مراسم قرار نمی گرفت، در نتیجه مراسم ناتمام ماند و از تربیون اعلام شد که جمعیت آرام محل را ترک کنند و شعار ندهند، ولی تعدادی در حدود ۲۰۰ نفر پس از خروج از محل، مسیر خود را به سوی میدان فردوسی ادامه دادند و در خیابان قرنی مقابل ساختمان وزارتخانه تجمع کرده و خواستار

استعفای وزیر آموزش و پرورش شدند. همان روز خانهٔ معلمان با پخش تراکت، معلمان را برای برگزاری تجمع دیگری در روز جمعه ۲۸ دی‌ماه در نزدیکی میدان حر و مقابل باشگاه فرهنگیان دعوت کرد. تجمع روز جمعه با حضور چندصدتن از معلمان برگزار شد و پس از برگزاری تریبون آزاد، معلمان از مسیر خیابان کارگر به‌سوی میدان انقلاب و از آنجا تا چهار راه کالج راهپیمایی کردند. در پایان تظاهرات آن روز گفته شد که معلمان روز سه‌شنبه دوم بهمن مقابل مجلس اجتماع می‌کنند. روز دوم بهمن ۸۰ بزرگترین اجتماع معلمان در برابر مجلس برگزار شد. تعداد حاضران را بین ۸ تا ۱۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند. هیچ گروهی مسئولیت این تجمع را برعهده نداشت و کاملاً خودانگیخته بود، هرکس شعاری می‌داد و چند نفر تکرار می‌کردند. نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم دقیقاً نمی‌دانستند که در مقابل این جمعیت چه واکنشی نشان دهند. تحلیل غالب اصلاح‌طلبان این بود که سرنخ این جریان دست مدیران امور تربیتی است که از سیاست ادغام معاونت‌های آموزش و پرورش توسط مرتضی حاجی دلخورند، اما معلمان ادعا می‌کردند که ما نه چپ هستیم و نه راست و تجمع ما کاملاً خودجوش است. عده‌ای به‌عنوان نماینده معلمان وارد ساختمان مجلس شدند و با کروی ملاقات کردند. جناح راست و صدا و سیما که می‌خواست از تظاهرات معلمان بنفع خود و علیه جناح رقیب استفاده کند، این تجمع را پوشش خبری و تصویری داد. بالاخره آخرین تجمع معلمان که قرار بود روز ۶ بهمن مقابل دفتر ریاست‌جمهوری در میدان پاستور و مرکز ریاست‌جمهوری برگزار شود، شکل نگرفت و افراد پیش از رسیدن به میدان توسط نیروهای انتظامی ضرب و شتم و پراکنده شدند.

حقوق هماهنگ با سایر کارمندان دولت و رفع تبعیض، اصلی‌ترین خواستهٔ معلمان بود. تعدادی از شعارهایی که در این راهپیمایی‌ها سر داده شد عبارتند از: "علم بهتر است یا ثروت - البته ثروت، ثروت"، "معلم شده خسته"، "ما را کنند نصیحت - خود در رفاه و نعمت" و "نیروی انتظامی - تو شاگرد مایی". روز ۶ بهمن در اطراف میدان پاستور تعدادی از معلمان با باتوم مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و حدود ۴۰ نفر از معلمان توسط پلیس دستگیر و به مراکز نیروی انتظامی منتقل شدند. بازداشت‌شدگان در ساعات پایانی همان‌روز همگی آزاد شدند. تا آن روز نیروی انتظامی با معلمان برخورد نکرده بود و برخورد میدان پاستور اولین برخورد بود که معلمان انتظار آن را نداشتند و البته روز چهارم بهمن هم حدود ۱۰ نفر از فعالان صنفی به دادسرای انقلاب احضار

شدند و پس از بازجویی، همان شب همگی را آزاد کردند. البته خاطره ضرب و شتم در اطراف میدان پاستور در حافظه معلمان ضبط شد و بعدها آن را به پای اصلاح طلبان و خاتمی نوشتند. نکته جالب این بود که روز ۶ بهمن آقای خاتمی میزبان کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل متحد بود.

تمامی فعالان صنفی معلمان از جمله معلمان طرفدار جناح راست سنتی حاکمیت، کسانی مانند گردانندگان خانه معلمان که بعدها گروه "ای مرز پرگهر" را تشکیل دادند و پیش از آن یکی از گروه‌های "ائتلاف چکاد آزاداندیشان" بودند، می‌دانستند که فضای باز ایجاد شده در دوره اصلاحات یک نعمت بزرگ است. آنها به ویژگی‌های خوب آقای خاتمی هم معترف بودند، اما با این حال بفکر تصفیه حساب جناحی هم بودند و همگی دولت خاتمی و مجلس اصلاح طلب را آماج تندترین انتقادات قرار می‌دادند. فعالان صنفی با این انتقادات و شعارهای تند برای روز مبدا دوراندیشی می‌کردند، چون می‌دانستند از سوی آقای خاتمی آسیبی به آنها وارد نمی‌شود، اما این پرخاشگری نوعی حاشیه امن برای آنها ایجاد می‌کرد. هر چند کلید زندان دست آقای خاتمی نبود، اما در این تجمعات و راهپیمایی‌ها که ۱۱ روز طول کشید هیچ معلمی یک شب را در زندان ن خوابید. دولت اگر نمی‌توانست برای معلمان کار مهمی انجام دهد، حداقل با احترام و زبان خوش با آنها برخورد می‌کرد. هر گروه و جناحی سعی می‌کرد از اعتراضات معلمان به سود خود استفاده کند، حتی جریان‌های محافظه کار داخل آموزش و پرورش و بخصوص مدیران پرورشی با این اعتراضات همدل و همراه بودند. شاید کمتر کسی بداند که اولین تجمع خیابانی را مدیران امور تربیتی در خیابان کیوان مقابل اداره کل آموزش و پرورش تهران برگزار کردند که در آن به انحلال معاونت پرورشی اعتراض داشتند. آقای جواهری پور در جمع آنها حاضر شد و برای آنها سخنرانی کرد و صداوسیما هم آن را پوشش خبری و تصویری داد. خودجوش بودن تجمعات معلمان هم نکته‌ای است که نباید از نظر دور داشت. اگر از هر معلم معمولی در مورد تجمعات معلمان بپرسید، می‌گوید تجمع‌ها خودجوش بود. بسیاری از معلمان در تجمعات خودجوش با علاقه شرکت می‌کنند، اما از حضور در تجمعاتی که به نام یک تشکل برگزار می‌شود، خودداری می‌ورزند. سازمان معلمان شروع کننده این اعتراضات بود، اما به جز همان تجمع مرکز تربیت معلم دیگر حضوری محسوس نداشت.

اعتراضات معلمان برای جریان‌های سیاسی ناشناخته بود و همچنان ناشناخته باقی

مانده است؛ هم اصلاح‌طلبان و هم محافظه‌کاران با آن برخوردی احتیاط‌آمیز داشتند. یک نکته هم گفتنی است و آن اینکه کانون صنفی معلمان هم در این حوادث نقشی نداشت و خود آنها هم ادعایی در رهبری این رویدادها ندارند. یک اقدام نسنجیده مجلس ششم و بهره‌برداری رقبای سیاسی بهانه‌ای برای نگاه منفی معلمان به اصلاح‌طلبان شد، این نکته‌ای است که کمتر به آن توجه شده است. زمستان سال ۷۹ هنگامی که لایحه بودجه ۸۰ در مجلس بررسی می‌شد، آقای حسین مظفر به روزنامه جام جم گفت که فوق‌العاده شغل کارمندان دولت به‌جز معلمان به میزان ۲۰ درصد افزایش می‌یابد. روزنامه جام جم این خبر را تیتیر یک صفحه اول خود کرد. خبر که در مدارس پیچید، بازتاب آن خشم و دلخوری نسبت به اصلاح‌طلبان بود. اتفاق مهم دیگری که در دوره وزارت حاجی افتاد، اعتصاب یک هفته‌ای معلمان در اسفند ۸۲ بود. آغاز این اعتصاب ۱۶ اسفند بود و عملاً مدارس را به مدت یکماه تا ۱۵ فروردین ۸۳ تعطیل کرد. کانون صنفی معلمان دعوت‌کننده اعتصاب بود. در تهران و شهرهای بزرگ بسیاری از دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی تعطیل شدند، البته قرار بود که معلمان در دفتر مدرسه بنشینند، اما عملاً مدارس تعطیل شدند. دانش‌آموزان زودتر از هر سال به استقبال نوروز رفتند و معلمان هم دنبال کارهای معوقه آخر سال بودند. این اعتصاب بازتاب گسترده خبری نیافت و فعالان صنفی نتوانستند بهره‌برداری لازم را از آن به عمل آورند. نتیجه تمام این اعتراضات، تهیه لایحه مدیریت خدمات کشوری بود که توسط دولت اصلاحات در آخرین ماه‌ها تقدیم مجلس هفتم شد. در تابستان ۸۳ دوفتر از فعالان کانون صنفی ظاهراً در رابطه با اعتصاب یک هفته‌ای دستگیر شدند و حدود دو ماه در بازداشت به سر بردند. در تابستان ۸۳ گروهی از معلمان با دادستان تهران ملاقات کردند و به آنها گفته شد که بازداشت این دو نفر ربطی به فعالیت‌های صنفی ندارد. بعدها یکی از آنها از فعالیت‌های صنفی کناره گرفت و دومی ادعا کرد که با شکایت مستقیم وزیر آموزش و پرورش وقت زندانی شده است. این شخص هم بعدها از دادگاه انقلاب حکم تبرئه گرفت.

تداوم مبارزات در دولت نهم و دهم (احمدی‌نژاد)

جنبش معلمان از دهه ۸۰ دو فراز بسیار مهم را به نمایش گذاشته است. در سال‌های ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ و در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و دیگری در اسفند ۸۵ و در دوران فرمانفرمایی اصولگرایان بر کشور. گرچه ممکن است در هر دوی این فرازها،

دست‌هایی به دنبال مصادره‌ی حرکت اعتراضی فرهنگیان بوده باشند، اما همواره وجود تبعیض و نابرابری و شرایط سخت معلّمی و کمی دستمزد و ... ریشه‌های حرکت اصیل معلّمان بوده است. از کشمکش‌های سیاسی معلّمان در دوران اصلاحات بهره‌ای نصیبشان نشده بود و خواستار روی کارآمدن دولتی کارآمد بودند که حل مشکلات اقتصادی و معیشتی را در اولویت قرار دهد. بسیاری هم فکر می‌کردند با حذف اصلاح‌طلبان، حاکمیت یکدست می‌شود و کارآمدی دولت افزایش می‌یابد. آقای احمدی نژاد توانست با طرح مسائل اقتصادی و افزایش سطح معیشت زندگی و شعار آوردن نان بر سفره مردم نظرها را بخود جلب کند. با انتخاب آقای احمدی نژاد نوعی امیدواری در جامعه معلّمان ایجاد شده بود. حالا مجلس، دولت و همه قوای حاکمیت یکدست شده بود و نوبت کار، تلاش و خدمت بود. خواسته معلّمان روی نظام هماهنگ حقوق، متمرکز شده بود.

در تابستان ۸۵ مجلس هفتم بررسی لایحه مدیریت خدمات کشوری را آغاز کرد، این لایحه مفصل بود و حدود ۱۲ ماده و ده‌ها تبصره داشت.

فرهنگیان کشور در بهمن و اسفند سال ۸۵ به دعوت کانون صنفی معلّمان در اعتراض به پایین آمدن شأن و منزلت فرهنگیان و همچنین تأخیر دولت محمود احمدی نژاد در اجرای قانون نظام هماهنگ مقابل پارلمان تجمع کردند و از مسئولان کشور اجرای بی‌کم و کاست قانون را درخواست کردند. از این رو معلّمان در بین کارمندان دولت، در این اعتراضات؛ به عنوان گروه پیشرو بیشترین هزینه‌های مادی و معنوی را پرداختند.

دولت نهم که با وعده‌ی چهاربرابر کردن قدرت خرید فرهنگیان روی کار آمده بود، وقتی اعتراض فرهنگیان را مشاهده کرد، از نامه‌ی خود مبنی بر استرداد لایحه‌ی مدیریت خدمات کشوری از مجلس منصرف شد، ولی متأسفانه باز هم در تصمیمات نهایی، آن را از ردیف بودجه سال ۸۶ حذف کرد. پافشاری کانون و معلّمان کشور برای برون رفت از وضعیت نابسامان آموزش و پرورش در قالب نامه، طومار و دیدار و چانه زنی با مسئولان ادامه یافت. سرانجام دولت نهم در وقایع اعتراضی سال ۸۷ در ضرب‌الاجل کانون صنفی معلّمان در بیست و نهم بهمن و از زبان رییس جمهور در رسانه‌ی ملی! از اجرای بی‌کم و کاست قانون نظام هماهنگ پرداخت حقوق در سال ۸۸ خبر داد. انتشار این خبر در بین معلّمان موجب خوشحالی نسبی معلّمان ایران شد و برای دست‌کم

چندماه فرهنگیان نسبت به سامان گرفتن وضع نامطلوب آموزش و پرورش خوش‌بین شدند.

آمیختگی قانون نظام هماهنگ و طرح آزادسازی قیمت‌ها دوباره معلمان را به زیر خط فقر رهنمون ساخت و در سال‌هایی که قیمت نفت به بالای ۱۴۰ دلار برای هر بشکه رسید، معیشت فرهنگیان همچنان در حالت نامطلوب باقی ماند و درآمد بالای حاصل از فروش نفت نیز با ناکارآمدی دولت در مدیریت هزینه و هزینه در عرصه‌هایی که اولویت‌های حاکمیت بود، تأثیری مثبت در منزلت و معیشت فرهنگیان نگذاشت. فضای بسته ایدئولوژیک و دخالت بیش از حد دولت و نگاه آمرانه و دستوری و عدم شناخت کافی از ظرافت عمل در آموزش و پرورش بدنه تشکلی‌های معلمان را از مسئولان دورتر و دورتر کرد. سونامی پی در پی مقاطع تحصیلی و درونمایه‌های کتب درسی موجب سردرگمی دانش‌آموزان، خانواده‌ها و معلمان گردید. وزرای آموزش و پرورش نهادهای صنفی معلمان را به رسمیت نمی‌شناختند و لذا تشکلی‌های معلمی پیشرو در این دوره با فشار اقتدارگرایان یک حالت انقباضی را تجربه کردند و به حاشیه رفتند.

در حالی که نمایندگان اعلام کردند بررسی این لایحه در کمیسیون ویژه به پایان رسیده، دولت در دی‌ماه ۸۸ اعلام کرد خواستار بازپس‌گیری لایحه مدیریت خدمات کشوری است. به دنبال آن موجی از اعتراض در مجلس شکل گرفت و نمایندگان با پس‌دادن لایحه مخالفت کردند. بازتاب این کشمکش‌ها در مدارس خشم و سرخوردگی معلمان بود. در ماه بهمن اعتراضات خودجوشی از سوی معلمان شاغل و بازنشسته در مقابل در مراجعان مجلس صورت گرفت. محمدرضا محدث خراسانی یکی از معاونان فرشیدی وزیر آموزش و پرورش در اظهارنظری تحریک‌آمیز گفت: افرادی که مقابل مجلس جمع می‌شوند، معلم نیستند و این تجمعات را سیاسی خواند. تعداد این افراد که معمولاً از چنده نفر تجاوز نمی‌کرد، با شروع اسفند و بحث لایحه بودجه در مجلس زیادتر شد. در آغاز نیمه دوم اسفند تعداد شرکت‌کنندگان در تجمع به بیش از ده‌هزار نفر بالغ گردید. برخی نمایندگان مجلس در جمع معلمان حاضر شدند و سخنرانی کردند. در این تجمعات هیچ‌گونه شعار سیاسی داده نشد. سرانجام به ابتکار مجلس قرار بر این شد که مذاکراتی با شرکت نمایندگان معلمان، نماینده آموزش و پرورش، رئیس سازمان برنامه و بودجه و نمایندگان مجلس انجام شود. تریبون تجمع در اختیار اعضای

کانون صنفی معلمان تهران بود و سازمان معلمان هم در این تجمع حضور داشت. اعضای کانون و تعدادی از معلمان با حضور سازمان معلمان مخالف بودند و می‌گفتند حضور این سازمان صنفی - سیاسی باعث می‌شود که این تجمع را سیاسی بدانند، اما سرانجام هیئتی که برای مذاکره انتخاب شد، شامل حدود ۱۳ نفر از اعضای کانون صنفی معلمان تهران و سازمان معلمان و اعضای شورای هماهنگی معلمان از شهرهای مختلف بود. در جلسه اول نمایندگان معلمان، در اعتراض به حضور محدث خراسانی معاون وزیر، جلسه را ترک کردند، در نتیجه مذاکرات به نتیجه نرسید و پرونده اعتراض معلمان را به نیروهای امنیتی و انتظامی سپردند. روز پنجشنبه ۲۳ اسفند نیروهای انتظامی و ضد شورش از بامداد در اطراف بهارستان مستقر شده بودند و معلمانی را که برای شرکت در تجمع به بهارستان آمدند، پیش از ورود به محوطه چمن مقابل مجلس، پراکنده می‌کردند، عده‌ای مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و حدود هزار نفر بازداشت شدند. تجمع آن روز شکل نگرفت و همه بازداشت‌شدگان به‌جز اعضای مؤثر کانون و سازمان معلمان همان روز آزاد شدند. حدود ۱۵ نفر در بازداشت ماندند که آنها نیز تا دهم فروردین آزاد شدند. اعتراضات پس از تعطیلات نوروزی هم ادامه پیدا کرد، از جمله روزهای ۲۷ و ۲۸ فروردین ۸۶ به دعوت کانون صنفی معلمان تعدادی از معلمان مدارس اعتصاب کرده و از حضور در کلاس‌های درس خودداری کردند. دعوت به اعتصاب و تحصن تا اواخر اردیبهشت ادامه یافت، که در آن تعدادی از معلمان در تهران، همدان و کرمانشاه بازداشت شدند. استیضاح محمود فرشیدی در ۳۰ اردیبهشت ۸۶ به نتیجه نرسید و او از مجلس رأی اعتماد گرفت. سال ۸۶ سالی تلخ برای فعالان صنفی بود، بسیاری از فعالان به دادگاه انقلاب فراخوانده شدند و با اتهامات امنیتی محکوم گردیدند. احکام زندان همگی جنبه تعلیقی داشت. هیئت‌های رسیدگی به تخلفات اداری فعال شدند و احکام شدیدی علیه معلمان معترض صادر کردند. چنین برخوردی با معلمان در سال‌های پس از سال‌های ۱۳۵۹ تا ۶۱ بعد بی‌سابقه بود. در شهرهای کرمانشاه، همدان، کرج، شهریار، اصفهان، خمینی‌شهر، شیراز، یزد، تبریز، مشهد و بعضی شهرهای دیگر هم با فعالان صنفی برخوردهای قضایی یا اداری صورت گرفت و تشکلهای چهار فرسایش شدند.

یکی از معلمان در سایت کانون می‌گوید: «مسئولین عملاً هیچ برنامه‌ای مؤثر در جهت رفع مشکلات معلمان ندارند. آنها قادر به انجام وظایف نمایندگی خود نیستند و در واقع نمایندگان مردم در مجلس نیستند و تنها چشم خود را به نهادهای وابسته

حکومتی و دولتی دوخته‌اند و هوای آنجاها را دارند. حتی اقلیتی از آن‌ها هم سخنی از مشکلات معلمان به زبان نمی‌آورند چرا؟ زیرا وابسته به نهادهای قدرت هستند و در مقابل اعتراضات صنفی معلمان با زدن اتهام سیاسی به آن‌ها احکام غیرعادلانه و غیرقانونی برایشان صادر می‌کنند. البته باید تاکید کنم که معلمان باید بینش سیاسی داشته باشند چراکه داشتن بینش سیاسی حق هر انسانی است و بر اساس همین بینش سیاسی است که حقوق خود را می‌طلبند و آزادی و دموکراسی می‌خواهند. اما حاکمان نمی‌توانند این آگاهی و بینش سیاسی را تحمل کنند. بخشی از احکام صادر شده علیه معلمان و خواسته‌های بحق آنها بشرح زیر هستند:

رسول باذقی نزدیک ۶ سال است که در زندان به سر می‌برد.

سید محمود باقری بیش از ۴ سال است که زندان است.

عبدالرضا قنبری ابتدا اعدام و سپس حبس ابد.

علی اکبر باغانی ۶ سال و ۱۰ سال تبعید.

بهشتی لنگرودی ۵ سال حبس.

مختار اسدی ۱ سال حبس.

اسماعیل عبدی دبیر کل کانون تهران ۱۰ سال حبس به ۵ سال تعلیق.

پیمان نودینیان به ۲ سال تبعید.

علی صادقی از همدان ۲ سال تبعید به کنگاور.

اسکندر لطفی ۳ سال تبعید به اردبیل.

نبی‌الله باستان از شهر کرد ۶ ماه زندان و ۵ سال تبعید به لرستان.

سید مجتبی ابطحی از خمینی‌شهر بازنشستگی پیش از موعد.

نادر قدیمی و یوسف رفاهیت و یوسف زارعی از همدان تبعید.

لطفی‌نیا از مشهد ۳ ماه انفصال خدمت.

ستار زارعی از خمینی‌شهر ۳ ماه انفصال.

خانم دیباج از خمینی‌شهر ۳ ماه انفصال.

عمادی از خمینی‌شهر ۱ سال تبعید.

مرتضی‌پور از تبریز ۹۱ روز زندان.

کل اعضا هیئت مدیره کانون یزد از جمله شیرازی، میرزایی، جهانگیری، شاهی

و... تبعید و ۱۱ نفر از اعضای کانون کردستان هر کدام به ۴ ماه حبس.

بعد از گذشت روزها از تحصن معلمان در اعتراض به وضع معیشتی خود، شورای مرکزی تشکلهای صنفی فرهنگیان سراسر کشور با صدور بیانیه‌ای به تحلیل ریشه‌های این اعتراض صنفی به نسبت گسترده و نقد شیوه برخورد دولتمردان و نمایندگان مجلس با اعتراضات صنفی معلمان پرداخته است و خواستار دیدار با رئیس جمهور شده است.»

وضعیت تشکلهای در شرایط امنیتی

در شهرستان‌ها عملاً فضایی به وجود آمد که ادامه کار تشکلهای را ناممکن کرد. برخی از این تشکلهای رسماً منحل شدند و بقیه هم امکان ادامه فعالیت نیافتند. این تشکلهای ناخواسته درگیر مسائل سیاسی و امنیتی شدند. به نظر می‌رسد یکی از کارهای حساسیت برانگیز تشکلهای که به موجودیت آنها ضربه زد، دعوت‌های مکرر به اعتصاب و تعطیل کلاس‌های درس بود. وزیر آموزش و پرورش در مقابل این اقدامات بشدت موضع گیری می‌کرد.

استفاده زیاد از تاکتیک اعتصاب عملاً آن را بی‌اثر کرد. معلمان قبلاً تصور می‌کردند اگر روزی دست به اعتصاب بزنند، فضای کشور فلج می‌شود و ممکن است اتفاقی مانند سال ۱۳۴۰ بیفتد، اما برخلاف انتظار یک هفته اعتصاب معلمان در اسفند ۸۲ اثر و بازتاب مهمی نداشت. عده‌ای از معلمان می‌گفتند تاکتیک اعتصاب زمانی مؤثر است که فقط به عنوان تهدید بالقوه به کار گرفته شود. برخورد امنیتی در سوق دادن فعالان صنفی به سوی سیاست مؤثر بود، اما فعالان صنفی باید با هوشیاری از تندشدن حرکت‌های خود بخصوص در آستانه انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری که فضا بازتر می‌شد، خودداری می‌کردند. یک تشکل صنفی معلمی تا زمانی می‌تواند فعالیت کند که با افراد این صنف در محل کار ارتباط داشته باشد. در محاسبات دو نکته را باید لحاظ کرد؛ اول اینکه هنوز آموزش و پرورش در نگاه مسئولان یک دستگاه حاکمیتی و ایدئولوژیک است و حضور مخالفان سیاسی و عقیدتی در این دستگاه تحمل نمی‌شود. اگر مجموعه امنیتی کشور یک تشکل را در شمار اپوزیسیون سیاسی طبقه‌بندی کنند ممکن است در فضای عمومی آن را تحمل نمایند، ولی به هیچ عنوان اجازه فعالیت در داخل دستگاه آموزشی مانند آموزش و پرورش به آن نمی‌دهند. نکته دوم توجه به تجربه تلخ معلمان از کار سیاسی و روانشناسی عمومی آنهاست. معلمان با وجود اینکه قشری باسواد و آگاه هستند، بسیار محافظه‌کارند و برای برداشتن هر قدمی احتیاط می‌کنند، ممکن است

زنگ تفریح و در جمع دوستان یکرنگ چند حرف تند سیاسی بزنند، اما در عمل بی‌گدار به آب نمی‌زنند. وقتی که فضا امنیتی می‌شود و پای دادگاه، زندان و اخراج به میان می‌آید نه تنها معلمان عادی بلکه بیشتر فعالان صنفی هم عقب می‌نشینند. باید بین دانشجوی فارغ از دغدغه معیشتی و آرمانگرا و معلمی که چند تا دفترچه قسط دارد و با بندبازی حقوقش را به آخر برج می‌رساند، تفاوت قائل شد. البته بعضی‌ها می‌گویند حتی اگر تشکلهای معلمان دعوت به اعتصاب نمی‌کردند و حساسیتی را بر نمی‌انگیختند سرنوشتی بهتر از این نداشتند. من بر این باورم حتی اگر نظر این دوستان درست باشد یک تشکل باید حدود و چارچوب‌های کار خود را آگاهانه رعایت کند و اسیر جو و فضای بیرونی نشود. نکته جالب آنکه آقای حاجی‌بابایی که در دوره نمایندگی از فعالیت تشکلهای صنفی بویژه کانون صنفی معلمان حمایت می‌کرد که بر صندلی وزارت آموزش و پرورش نشست، سرنوشت تشکلهای اساسا برایش اهمیتی نداشت. زیرا نقش

یک فرد بعنوان وزیر در تخصیص منابع و بودجه مملکتی، بعنوان یک کارگزار نظام حاکم است و ویژگی‌های فردی او نمی‌تواند اهمیت چندانی داشته باشد.

همانطور که آقای خاتمی رئیس‌جمهور در انتهای دوره گفت من فقط یک

ندار کاتچی نظام بودم، معلمان چاره‌ای جز بلندتر کردن صدای خود برای بیان مطالبات خود ندارند. ملاقات‌های مردمی وزیر نمی‌تواند جای خالی تشکلهای را پر کند. اگر قرار است معلمان در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و اداره امور مشارکت داشته باشند، نیاز به یک مکانیسم دارد. معلمان باید در قالب این‌گونه تشکلهای حرفه‌ای، سازماندهی شوند تا بتوانند نقش مشارکتی خود را ایفا کنند.

قبل از شروع سال تحصیلی ۸۹-۸۸ در کمتر از یک ماه به بازگشایی مدارس مانده، خبر جمع‌آوری امضا برای استیضاح وزیر آموزش و پرورش در رسانه‌ها منتشر شد. قرار شد حمیدرضا حاجی‌بابایی وزیر آموزش و پرورش به دلیل نحوه برگزاری آزمون استخدامی معلمان و زیر پا گذاشتن قوانین مصوب مجلس استیضاح شود.

موسی‌رضا ثروتی یکی از نمایندگان که برای استیضاح وزیر آموزش و پرورش امضا جمع می‌کرد، در گفت و گو با خبر آنلاین، برخی از دلایل این استیضاح را چنین عنوان کرد: زیر پا گذاشتن قانون اولویت استخدام ۶۰ هزار نیروی حق‌التدریسی و آموزشیاران نهضت سوادآموزی با سابقه کاری ۴ سال، برگزاری آزمون استخدامی با وجود مخالفت مجلس، اعلام استفاده از نیروهای بازنشسته برای تدریس، ادغام دانشگاه جامع علمی

کاربردی و آموزش‌شده‌های فنی و حرفه‌ای و ایجاد سازمان ملی مهارت. قاسم محمدی نماینده اردبیل نیز در گفت و گو با خبرگزاری ایسنا ادعا کرد که در برگزاری آزمون استخدامی معلمان برخی تبعیض‌ها و اعلام‌نظرها در نحول برگزاری و اعلام نتایج اعمال شده است.

شیرزاد عبداللّهی کارشناس آموزشی می‌گوید: «دستگاه آموزش و پرورش را دستگاهی می‌دانند که باید به صورت یک حزب برای وزیر آموزش و پرورش عمل کند. من تشبیه می‌کنم که ایشان آموزش و پرورش را مثل یک دهکده تصوّر می‌کند که ایشان هم کدخدایش هستند و منتقدین آموزش و پرورش را به رسمیت نمی‌شناسد، مجلس را به رسمیت نمی‌شناسد و هیچ‌گونه انتقادی به آموزش و پرورش را تحمل نمی‌کند».

گذشته از تمامی مسائل عملی و نظری‌ای، سال تحصیلی ۹۰-۸۹ در حالی آغاز گردید که حداقل شش معلّم در زندان بودند: عبدالله مومنی، علی اکبر باغانی، هاشم خواستار، محمد داوری، رسول بداغی و اسماعیل عبدی معلّمانی که برخی تنها به دلیل خواست‌های صنفی و برخی دیگر به دلیل شرکت در تجمّعات پس از انتخابات دستگیر و زندانی شدند.

در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ فرزاد کمانگر معلّم و فعال صنفی، که شمه‌ای از سرگذشت وی ذکر گردید به اتهامی که خود هر گز نپذیرفت و وکیل او نیز بنا به مستندات پرونده‌ی وی و اظهارات مسئولپرونده اش، همواره او را بی‌گناه اعلام می‌کرد، اعدام گردید و داغی بر دل فرهنگیان و معلّمان ایران و جهان گذاشت که هر گز التیام نخواهد یافت.

رسالت امروز آموزش و پرورش در ایران

پس از گذر بیش از یک قرن از تأسیس مدارس مدرن در ایران- که یکی از بنیانگذاران آن میرزاحسن رشدیه بوده است- امروز مدارس در ایران در چه وضعیتی به سر می‌برند؟ می‌دانیم که در زمان قاجار روحانیون سنتی و درباری دو حوزه «قضا» و «آموزش و پرورش» را در حیطه خود داشتند و هرگونه تغییری نسبت به آن را بر نمی‌تافتند. پیشروان تحوّل با فتاوی قتل و مرتد و کافر و غیره مواجه می‌شدند. در زمان حکومت پهلوی این دو نهاد نوسازی گردید، اما این نوسازی‌ها بخصوص در حوزه آموزش و پرورش عمدتاً در ساختارها و تجهیزات صورت پذیرفت و فلسفه، اهداف و رسالت

آموزش نوین را با خود به‌همراه نداشت، یعنی پوخته نظام آموزشی متحوّل، امّا در ماهیت و فلسفه آن تغییری ایجاد نگردید. در دوران پهلوی، اولین خواسته روحانیون سنتی، گسترش دامنه نفوذ آنها در این دو نهاد آموزش و قضا بوده است. پس از وقوع انقلاب اسلامی روحانیون سنتی در حوزه قضا یعنی حکام شرع و دادگاههای انقلاب و آموزش دست‌بالا را پیدا کردند و تا امروز که در یک شرایط عرفی و نه انقلابی بسر می‌بریم، وضعیت تغییری نکرده است. در آموزش و پرورش نیز از همان ابتدای انقلاب همانطور که گفته شد وعده‌های رشد و توسعه آزادی‌ها، آزادی‌اندیشه و مخالف و غیرو که در قانون اساسی نیز تصریح شده محقق نگردید و آموزش و پرورش بعنوان یک نهاد امنیتی و حاکمیتی تلقی گردید.

تغییرات مورد نظر روحانیت سنتی پس از ۳۵ سال هنوز نتوانسته اهداف آنان را عملی نماید و لذا هنوز طرح‌های جدید و نوینی در این راستا مصوّب شده و برای اجرا ابلاغ می‌شود. از جمله طرح «سند تحول آموزش و پرورش» در زمان وزارت حاجی‌بابائی در سال ۱۳۹۰ در دوران احمدی‌نژاد می‌باشد.

حاجی‌بابائی وزیر آموزش و پرورش در مرداد ماه سال ۱۳۹۰ خبر از امضای سند تحوّل در آموزش و پرورش داد. وی گفت این سند توسط رئیس‌جمهور به امضا رسیده و با اجرای آن تحولات بنیادین در آموزش و پرورش رخ خواهد داد. حمیدرضا حاجی‌بابائی در این مراسم گفت: 'نظام تعلیم و تربیت برای اولین بار صاحب فلسفه تعلیم و تربیت مبتنی بر آموزه‌های دینی، اسلامی و قرآنی و سیره اهل بیت می‌شود. سخن وی معطوف به همین متنی است که تحت عنوان 'سند تحوّل راهبردی نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی جمهوری اسلامی ایران' منتشر شده است.

در این طرح که تلاش شده به صورتیک بیانیه تنظیم شود، می‌توان گفت از یک ذهن کودکانه که هیچ ربطی به تحولات اجتماعی چندصد سال اخیر ندارد و قصد تبدیل مدارس به مکتب‌خانه‌ها و حوزه‌های ۱۵۰ سال پیش تدوین شده است. اساساً نمی‌توان آنرا طرح نامید. بلکه یک سری آرزوهای نظام کهن در این عرصه است که به تأیید و امضای رئیس‌جمهور وقت (احمدی‌نژاد) رسیده است.

آقای شیرزاد عبداللّهی کارشناس مسائل آموزشی در مورد این طرح می‌گوید: «یک دانشجوی تربیت معلّم در سال اوّل با همین ارزشها و اهداف و راهبردهای آموزش و پرورش اسلامی که در سند آمده از طریق کتابها و جزوه‌های درسی آشنا می‌شود. ده‌ها

جلد کتاب و آثار تحقیقی تاکنون در این زمینه منتشر شده است. می توان از وزیر پرسید که اگر نظام آموزش و پرورش تاکنون فاقد فلسفه تعلیم و تربیت مبتنی بر آموزه های دینی، اسلامی و قرآنی و سیره اهل بیت بوده، پس در این ۳۳ سال بر اساس چه فلسفه ای اداره می شده است؟ سخن درست این است که از اول انقلاب همه مسئولان آموزش و پرورش و نویسندگان کتاب های درسی و مسئولان و مربیان تربیتی صادقانه (!) تلاش کرده اند که تعلیم و تربیت مبتنی بر آموزه های دینی باشد، اما فقط حجم مطالب دینی را در کتاب های درسی افزایش داده اند به گونه ای که شیوه ارائه مطالب دینی به قدری پیچیده شده و حجم مطالب دینی به قدری زیاد شده که درس دینی و قرآن به یکی از مشکل ترین دروس دانش آموزان در مقاطع مختلف تبدیل شده است. اگر قرار است که معیار ما توسعه آموزشی و پرورشی بر اساس افق ۱۴۰۴ باشد و ما در بین همسایگان و سایر کشورهای منطقه رتبه اول را کسب کنیم، ابتدا باید ببینیم که الان وضعیت ما در مقایسه با دیگران چگونه است؟ از چه کمبودها و عقب ماندگی هایی رنج می بریم و آیا در سند راهکارهایی برای جبران این عقب ماندگی ها پیش بینی شده است؟ در فصل راهکارها و فصل های بعد از آن موارد مشخصی بیان شده است که برخی از آنها در جهت توسعه آموزش و پرورش مطابق معیارهای بین المللی و برخی ضد توسعه هستند. در همین راهکار نویسندگان سند، خواستار توجه بیشتر به هویت جنسیتی دانش آموزان و تفاوت های شهری و روستایی در برنامه ریزی کتاب های درسی شده اند که فاقد مبنای کارشناسی است. توجه به تفاوت های فردی دانش آموزان یکی از ایده های جدید در آموزش و پرورش است. اما باز نویسی کتاب های درسی براساس هویت جنسی در جهت خلاف معیارهای نوین آموزش و پرورش است و به تداوم تبعیض های جنسیتی می انجامد. ... یکی از راهکارهای سند طراحی و ارائه الگوی لباس و پوشش مناسب و مبتنی بر فرهنگ اسلامی ایرانی برای مربیان و دانش آموزان پسر و دختر در راستای تقویت هویت اسلامی ایرانی است که موضوعی مناقشه برانگیز است. در ۳۳ سال گذشته سابقه نداشته است که دولت یا وزارتخانه نوع لباس معلمان و مربیان مرد را طبق بخشنامه مشخص کرده باشد. تعیین نوع لباس با تکریم معلم و بر قلّه نشانند او به کلی در تضاد است. راهکار ۱/۵ بسیار قابل توجه است: تعمیم دوره پیش دبستانی به ویژه در مناطق محروم و نیازمند با مشارکت بخش غیر دولتی. سخن گفتن از مشارکت بخش غیر دولتی در مناطق محروم برای گذراندن دوره پیش دبستانی به شوخی می ماند.

متأسفانه در سالهای اخیر با خصوصی کردن آموزش پیش دبستانی و واگذاری آن به بخش غیر انتفاعی بسیاری از کودکان خانواده‌های محروم از این آموزش‌ها محروم ماندند. راهکار ۲/۵ بر برنامه ریزی و تمهید مقدمات برای پوشش کامل دوره آموزش عمومی و برخورداری از کیفیت مناسب در تمام مناطق کشور تأکید می‌کند. در حال حاضر که بیش از سه میلیون از کودکان واجب‌التعلیم ۶ تا ۱۷ ساله کشور از تحصیل محرومند اجرای این بند مهمترین اولویت اجرایی آموزش و پرورش است. بر اساس اعلام مرکز پژوهش‌های مجلس، نرخ پوشش تحصیلی در دوره ابتدایی ۸۸/۵ و در دوره راهنمایی ۷۲/۷ درصد و در دوره متوسطه ۴۸/۵ درصد است. بر اساس گزارش توسعه انسانی در سال ۲۰۱۰ نرخ باسوادان بالای ۱۵ سال ایران از کشورهای ترکیه، قطر، امارات، بحرین و عربستان پائین‌تر است. متأسفانه آموزش و پرورش در حال حاضر اصولاً وجود کودکان لازم‌التعلیم خارج از پوشش تحصیل را به کلی انکار می‌کند. مقامات آموزش و پرورش به این نکته توجه کنند که پوشش تحصیلی و کیفیت آموزش مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی آموزش و پرورش یک کشور است. راهکار ۲/۷ خواستار نهادینه‌سازی و تقویت همکاری مدرسه با مسجد و حوزه‌های علمیّه و حضور نظام‌مند و اثربخش روحانیون و مبلغان مذهبی در مدرسه است. در ۶ سال گذشته این راهکار بارها از زبان مسئولان عالی‌رتبه آموزش و پرورش تکرار شده و حتی تفاهم‌نامه‌ای بین آموزش و پرورش و حوزه علمیّه قم در سال ۸۵ در همین زمینه امضا شده است. البته همکاری و تبادل تجربه بین حوزه و آموزش و پرورش همواره به شکلی وجود داشته است»

در آذر ۱۳۹۲، بین اداره کل آموزش و پرورش تهران و حوزه علمیّه استان تهران توافق‌نامه‌ای منعقد شد مبنی بر اینکه مدارس دولتی به تدریج به حوزه علمیّه وابسته شوند و حوزه مدیریت فرهنگی و تربیتی مدارس را برعهده گیرد. در متن خبرگزاری‌ها چنین آمده است: «مدرسه دولتی به مدرسه وابسته به حوزه علمیّه تبدیل می‌شود و مدیریت حوزه با استقرار روحانی ثابت در این مدارس مدیریت تربیتی مدارس را بر عهده خواهد داشت، محتوای برنامه‌ها طبق شیوه‌نامه فرهنگی و تربیتی تایید شده کارگروه و توسط مدیر مدرسه اجرا خواهد شد.» می‌توان گفت که این نشانگر ذهنیت ایدئولوژیک حاکم بر وضعیت آموزش در ایران در پس از انقلاب اسلامی است. خبرگزاری ایلنا در سوم آذرماه سال ۸۸ به نقل از دبیر ستاد همکاری‌های حوزه‌های علمیّه و آموزش و پرورش با اشاره به تصویب آیین‌نامه واگذاری مدارس خبر داد. در

چندین استان کشور حوزه‌های علمیه مدیریت برخی مدارس را بر عهده گرفته‌اند. در واقع پس از انقلاب و با طرح وحدت حوزه و دانشگاه و ورود روحانیون به دانشگاه، اکنون به نوعی نوبت مدارس است تا روحانیت بتوانند ایده‌های خود را در آنجا رواج دهد. نکته قابل تأمل قضیه آنجاست که این طرح به نوعی در تقابل با ایده و برنامه استقرار آموزش نوین که از حدود ۱۳۰ سال قبل و ایجاد طرح نوین آموزش قرار می‌گیرد که سعی داشت محتوای دروس در مدارس جدید را متحول کند و حتی‌الامکان از تدریس دروس قدیمی بپرهیزد. اما اکنون براساس این طرح جدید، روحانیت باید بر محتوای برنامه‌های مدارس نظارت داشته باشد. واگذاری مدارس به حوزه علمیه غیر قانونی است. عبارتی می‌توان گفت که تخریب مدارس نوین آموزشی در ۱۳۰ سال قبل که شکست خورد، امروز چون قادر به تغییر ساختار و مدارس نوین نیست، قصد دارد محتوای آموزش نوین را تغییر و همان آموزش علوم قدیمه را در مراکز آموزشی معمول کند. باید توجه داشت که با تغییرات ایجاد شده در نظام اقتصادی، اجتماعی و صنعتی و اینکه نظام حاکم خود از دستاوردهای علوم جدید استفاده و این مبنی حکمروائی می‌کند، دیگر علوم فیزیک، شیمی و پزشکی، هسته‌ای و امثالهم را تکفیر نمی‌کند، بلکه اساس مخالفت خود را با مبانی علوم انسانی و در شاخه‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، ادبیات، روانشناسی، زبان‌شناسی، رشته‌های تاریخی، فلسفه تاریخ، مدیریت، اقتصاد و کلیه رشته‌هایی قرار می‌دهد که مبنای شکل‌گیری تمدن نوین و تداوم رشد و توسعه انسان نوین است.

علی ذوالعلم با اعلام این خبر که در حال حاضر بعضی از حوزه‌های علمیه در استان‌های کشور و شهر قم، مدیریت مدارس کشور را برعهده گرفته‌اند، افزود: «حوزه‌های علمیه به خصوص در تهران و قم در قالب مجوزی که از آموزش و پرورش گرفته‌اند، به مدیریت مدارس می‌پردازند و در مجموع مدیریت و عملکرد موفقی داشته‌اند».

ایشان که دروس حوزوی را تا سطح چهار گذرانده، از دانشگاه شهید بهشتی در رشته برنامه‌ریزی کارشناسی گرفته و هم اکنون مدیر دفتر کل برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی است و مسئولیت تغییر محتوای دروس علوم اجتماعی و انسانی را از آموزش نوین به دیدگاه حوزوی را بعهدہ داشته است.

شیرزاد عبداللهی اما معتقد است این کار غیر قانونی است. او می‌گوید: «آموزش و

پرورش نمی‌تواند مدارسش را به حوزه‌ی علمیّه یا هر جای دیگری واگذار کند. البته حوزه‌های علمیّه می‌توانند مدرسی را با هزینه‌ی خودشان تأسیس کنند و برنامه‌های آموزش و پرورش را در آنجا اجرا کنند. کما اینکه سازمان تبلیغات اسلامی هم همین کار را انجام داده است.»

می‌بایست گفت که تبدیل دانشگاه‌ها و مدارس به حوزه‌های علمیّه یکی از اهداف پایه‌ای و بنیادین حاکمیت است و آنرا از طریق شورای عالی فرهنگی پیگیری می‌کند. شورای عالی فرهنگی که در سال ۱۳۵۹ طرح تعطیلی دانشگاه‌ها و کودتای فرهنگی را در پیش گرفت، در مدارس هم بنوعی از طریق اخراج تمامی دگراندیشان و ایجاد ضوابط بسیار حاد برای استخدام و جذب معلمان، همان سیاست‌های کودتای فرهنگی را در مدارس، اما بدون تعطیلی آن به پیش برد. علت آن نیز این بود که مدارس گستردگی بسیار بیشتری در جامعه دارند و نسبت به دانشگاه‌ها قابلیت کنترل بیشتری داشتند و ایجاد تغییرات گسترده، برخلاف دانشگاه‌ها با مقاومت سراسری دانش‌آموزان مواجه نمی‌گردید.

یکی از این تغییرات بنیادین گویا حذف دوره راهنمایی است. وزیر آموزش و پرورش حذف دوره راهنمایی را نتیجه تحقیقاتی چهارساله عنوان کرده و گفته است که در اکثر کشورهای دنیا این دوره راهنمایی وجود ندارد.

خانم کهن‌پور دبیر سابق و مدیر فعلی یک دبیرستانها می‌گوید: «دلایل دولت برای این کار را نمی‌داند، ضمن اینکه به نظر او وجود دوره راهنمایی به خصوص برای دختران بسیار سودمند است.»

دروس جدید، اسلامی‌ترشدن بیشتر: قرار است درس جدیدی با نام تربیت سیاسی به دوره راهنمایی و دبیرستان اضافه شود. در این درس بناست درمورد فرقه‌ها و احزاب سیاسی و ولایت فقیه صحبت شود.

خردادماه امسال سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی اعلام کرد که فرهنگ حجاب و عفاف را به شکل جداگانه در کتابهای کمک آموزشی دانش‌آموزان و راهنمای معلمان دنبال می‌کند.

هم‌زمان مدیرکل امور بانوان وزارت آموزش و پرورش نیز یکی از وظایف بیست و چندگانه آموزش و پرورش در بحث حجاب و عفاف را، گنجاندن این موضوع از دیدگاه آیات و روایات همراه با تبیین ضرورت و فلسفه آن در کتابهای درسی برای دانش‌آموزان دانست.

خردادماه امسال سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی اعلام کرد که فرهنگ حجاب و عفاف را به شکل جداگانه در کتابهای کمک‌آموزشی دانش‌آموزان و راهنمای معلمان دنبال می‌کند.

۲۳ شهریورماه ۱۳۹۰ نیز خبرگزاری ایلنا خبر از ورود یک کتاب درسی جدید برای مقاطع راهنمایی و دبیرستان با نام "تربیت سیاسی" داد. به گزارش ایلنا موضوعاتی که در این کتاب جدید تدریس خواهد شد. شامل جریان‌شناسی سیاسی، احزاب و گروه‌ها، فرقه‌شناسی شامل وهابیت، بهائیت، شیطان‌پرستی، ولایت فقیه، مهدویت، ناتوی فرهنگی و... است.

با گذشت بیش از سی سال از وقوع انقلاب اسلامی و حاکم شدن یک حکومت دینی در ایران، این پرسش پیش می‌آید که چرا اکنون این اصرار بر اسلامی‌ترشدن آموزش و پرورش وجود دارد.

شیرزاد عبداللہی کارشناس آموزشی می‌گوید: «اصولاً مدارس باید از مسائل سیاسی دور نگه‌داشته شوند: به نظر من مهم‌ترین کار این است که مدرسه را به‌عنوان منطقهٔ مالفراغ سیاسی، یعنی منطقه‌ای که هم دولت و هم احزاب سیاسی نسبت به آنجا بی‌طرف باشند، در نظر گیرند. البته نظراتی هم هست که دولت باید جهت‌گیری سیاسی داشته باشد. اما الان نظر غالب این است که دولت‌ها از نظر سیاسی در آموزش و پرورش بی‌طرف باشند. به دلیل این که بچه‌هایی که در آموزش و پرورش هستند، زیر هجده سال هستند و زیر هجده سال کودک محسوب می‌شود و تبلیغات سیاسی به منزله‌ی شست‌وشوی مغزی و تلقین به حساب می‌آید».

"احمد مدادی" که از فعالین اعتراضات صنفی معلمان در طول سال‌های ۸۳-۸۶ و عضو کانون صنفی معلمان زنجان بوده است، درباره این طرح می‌گوید: «نه‌تنها این توافقنامه بلکه بسیاری دیگر از بخشنامه‌ها و اقداماتی که هم اکنون در نظام آموزشی ایران انجام می‌شود، ریشه در تبعیض‌های عقیدتی و جنسیتی و زبانی دارند که در تقابل با فلسفه‌های مدرن آموزش و پرورش است. میراث‌میرزا حسن رشدیه تعهد به نظام آموزش مدرن و کارآمد و روزآمد برای همهٔ شهروندان و مبارزه بی‌امان با آموزش ایدئولوژیک و انحصاری بود. امروز کارکرد و فلسفهٔ نظام آموزشی در کشورهای توسعه یافته دچار تحولات اساسی و ساختاری شده است. اقداماتی از این دست اصرار بر مبانی فکری و ایدئولوژیک ناکارآمد و نخنمای گذشته است که بارها در سیستم آموزشی ما

تجربه شده و نتایج وحشتناکی هم ببار آورده است. طرح حضور روحانیون در مدرسه در چندسال اخیر بارها مطرح بود و به مرحله‌ی اجرایی هم رسیده و در مدارس روحانیون در مدارس هم به صورت موقت مستقر شده‌اند، اما نتایج ببارآمده بیش از آنکه دانش‌آموزان را تحت تاثیر قرار دهد، روحانیون جوان اعزام شده به مدارس را با واقعیت‌های عریان اجتماعی و تغییرات نسلی روبرو ساخته است. در سال ۱۳۸۷ موافقت‌نامه‌ای برای اعزام ۴۰۰۰ روحانی به مدارس بین وزیر آموزش و پرورش و مدیر حوزه علمیه امضا شد، ولی در مراحل اجرایی، روحانیون خیلی زود پا عقب کشیدند و ترجیح دادند که مدارس را به معلمان واگذارند، چرا که مواجهه با دنیای کاملاً متفاوت دانش‌آموزان به ویژه در مدارس راهنمایی و دبیرستان پیچیدگی‌های خاصی را داشت که روحانیون شجاعت روحی و روانی مواجهه با آن را نداشتند. اما این داستان به صورت موقت در مناسبت‌های ویژه مانند محرم و رمضان و یا برای برگزاری نماز جماعت همواره در طول سال‌های اخیر و به ویژه پس از سال ۱۳۸۶ ادامه داشته است. در خردادماه ۱۳۹۲ مسئولستاد همکاری حوزه و آموزش و پرورش از حضور ۲۱ هزار روحانی در مدارس خبر داد.

وی درباره‌ی سرنوشت این طرح نیز این چنین می‌گوید: «این تفاهمنامه با اینکه احتمالاً به سرنوشت طرح‌های مشابه قبلی منتهی می‌شود، اما نشانگر نوع نگاه سیطره‌جو و از بالا به مقوله‌ی آموزش است که در دل خود بی‌اعتمادی به معلمان و مدیران آموزشی دارد و در واقع به صورت نمادین و ضمنی حامل نگاه تحقیرآمیز و اهانت‌آمیز به معلمان به عنوان خدوم‌ترین قشر کارگزاران دولتی ست.» از احمد مدادی در باب وضعیت امروز مدارس کشور در یک برآیند کلی پرسیدیم. مدارس مدرنی که ریشه در تلاش‌های امثال میرزاحسن رشدیه دارد: «معلمان در یک دهه‌ی گذشته سعی کردند که مدرسه محوری را تقویت کنند به معنای اینکه اعطای اختیارات بیشتر به مدارس و از همه مهم‌تر انتخابی کردن مدیریت مدارس که مواد قانونی آن هم در دولت خاتمی فراهم شد، اما به مرحله‌ی اجرا درنیامد و در دوره‌ی احمدی‌نژاد به محاق رفت. در کنار آن شکل‌گیری و تقویت نهادهای مدنی و صنفی معلمان برای مشارکت بیشتر در فرایندهای آموزشی و تاثیرگذاری در سیاستگذاری‌ها از تلاشهای معلمان بود که دستاوردهایی هم داشت. اما با برخوردهای امنیتی حکومت با کانونهای صنفی و فعالان صنفی این حوزه بسیار مهم از جامعه مدنی هم به محاق رفت.»

اکنون از میرزاحسن رشدیه فقط نام یک میدان در منطقه‌ای در تهران به جای

مانده است. یکی از میدان‌های منطقه ۱۱ تهران به نام میرزاحسن رشدیه، بنیانگذار آموزش و پرورش نوین در کشور است.

آقای شیرزاد عبداللّهی کارشناس امور آموزشی در مورد مشکلات سند تحوّل می‌گوید: «وزیر آموزش و پرورش در مراسم 'رونمایی از سند تحوّل بنیادین نظام آموزش و پرورش' که روز سه شنبه با حضور رییس جمهور و اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی برگزار شد، با لحنی نیمه‌حماسی و نیمه‌تبلیغاتی از اجرای ۷۰ برنامه در دو سال گذشته برای آماده‌کردن زیرساخت‌های این سند سخن گفت. برگزاری باشکوه و البته پرهزینه این مراسم نشان از این داشت که این همایش نیز مانند اجلاس مدیران آموزش و پرورش در مرداد ۹۰ نوعی مانور تجمل با هزینه فقیرترین وزارتخانه کشور است. سخنان وزیر درباره سند، هیجان‌انگیز اما گزینشی بود. مثلاً وزیر درباره برنامه وزارت آموزش و پرورش برای تحت پوشش قرار دادن ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار کودک واجب والتّعلیم خارج از چرخه تحصیل بازهم چیزی نگفت. وزیر نگفت که طبق سند قرار است الگوی لباس و پوشش مناسب و مبتنی بر فرهنگ اسلامی - ایرانی برای مربیان و دانش‌آموزان پسر و دختر ارائه شود. وزیر درباره حضور نظام‌مند و اثربخش روحانیون و مبلغان مذهبی در مدرسه به عنوان یکی از راهکارهای سند، خاموش ماند. وزیر از راهکار سند برای توجّه بیشتر به هویت جنسیتی دانش‌آموزان و تفاوت‌های شهری و روستایی در تهیّه کتابهای درسی هم سخنی نگفت. وی حتّی به این موضوع اشاره هم نکرد که قرار است نظام ارزیابی صلاحیت اخلاقی، اعتقادی، انقلابی و معلمان ایجاد شود. وزیر همچنین نگفت که آیا راهکار ارائه آموزش زبان خارجی در چارچوب بخش انتخابی (نیمه تجویزی) برنامه درسی به معنای حذف زبان انگلیسی از برنامه درسی مدارس است؟ وزیر توضیح نداد که آیا اضافه‌نمودن درس مدیریت و سلوک مناسب خانواده به جدول برنامه درسی دوره متوسطه در تمامی رشته‌ها و برای تمام دانش‌آموزان به منظور تشویق دانش‌آموزان به ازدواج پیش‌رس است و یا...؟ بر اساس سند چشم‌انداز بیست‌ساله جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی، ایران قرار است تا سال ۱۴۰۴ شمسی، جایگاه اوّل اقتصادی، علمی و فناوری را در منطقه کسب کند. سند ملیّ آموزش و پرورش معطوف به چنین افقی تنظیم شده است. به عبارت دیگر با تنظیم و اجرای این سند، قرار است آموزش و پرورش ما در سالهای باقیمانده تا سال ۱۴۰۴ مطابق شاخص‌های بین‌المللی رتبه اوّل را در سطح منطقه کسب کند. اما آیا سند ملیّ

آموزش و پرورش در جهت تحقق اهداف چشم‌انداز تنظیم شده است؟ می‌توان گفت که برخی راهکارها در جهت توسعه آموزش و پرورش و هم‌راستا با اهداف توسعه در سند چشم‌انداز است و برخی راهکارهای سند به پیشرفت آموزش و پرورش لطمه می‌زند. علاوه بر اینها، این سند ویژگی‌های یک متن حقوقی و قانونی را ندارد و از انسجام بی‌بهره است. پرسش از وزیر آموزش و پرورش که همواره بر نقش والای معلمان تأکید می‌کند این است که نقش معلمان در فرآیند تهیه این سند چه بوده؟ چرا متن سند قبل از تصویب نهایی در اختیار معلمان قرار نگرفت تا با طرح انتقادهای خود، به بهبود آن کمک کنند؟ چگونه می‌توان از معلمان خواست که در اجرای مواد سند همکاری و مشارکت کنند، در حالی که هیچ نقشی در تهیه سند نداشته‌اند؟ توصیه من به معلمان این است که متن سند را مستقیماً مطالعه کنند. مقدمه سند و فصل اول تا پنجم، شامل بیانیه ارزش‌ها، بیانیه مأموریت، چشم‌انداز، هدف‌های کلان و راهبردهای کلان شامل همان مطالب کلی سیاسی عقیدتی است که در اسناد قبلی آموزش و پرورش آمده و بارها در سخنرانی‌های مسئولان بیان شده است. از آنجایی که از این سند به عنوان قانون اساسی آموزش و پرورش نام برده می‌شود، باید مانند متون قانونی و حقوقی بندها و مواد موجز و جامع و مانع باشند، اما متن حاضر بسیار آشفته، تفسیرپذیر و تکراری است و از اطناب کلام رنج می‌برد. درواقع می‌توان ۵ فصل اول را که دارای ده‌ها بند است، در چهار یا ۵ بند حقوقی محکم و جامع خلاصه کرد. احکام کلی، ارزشی، و اخلاقی در همه بخشهای سند به کرات تکرار شده است.

همین امر سند را بیشتر شبیه یک بیانیه یا مقاله کرده است. یکی از دلایل آشفتگی متن، تغییرات گسترده‌ای است که مراجع مختلف قانونی، در متن اولیه سند که توسط کارشناسان تهیه شده بود، ایجاد کرده‌اند.

بحث اساسی سند این است که آموزش و پرورش ما باید مبتنی بر آموزه‌های دینی باشد. این سخن تازه‌ای نیست. آنچه که در ۳۰ سال گذشته بر سر آن مناقشه وجود داشته و دارد این است که چگونه اصول ارزشی در قالب برنامه‌ریزی‌های آموزش و پرورش پیاده شود؟»

استقرار دولت یازدهم (دولت تدبیر و امید)

آقای فانی وزیر دولت تدبیر و امید معتقد بود مشکلات اصلی آموزش و پرورش را با

نظر، کارشناسان حل می‌کند. این اظهارات در مجموع نشان‌دهنده فقدان درک عمیق از معلمان، ساختارها، نظام آموزشی، مدیریت، اهداف، رسالت و جایگاه آموزش و پرورش کنونی است که با اهداف و نیازهای جوامع امروزی فاصله بسیار عمیقی دارد و یا اینکه آرمان‌اندیشه‌های خود آقای وزیر نیز آنچنان نازل و در حدّ و اندازه‌های همین ساختار و اهداف و انتظارات است و فقط نسبت برخی فقط تبصره‌های جزئی در کارها ایراد دارد. بطوریکه تا امروز هیچگونه تغییری را در وضعیت نظام آموزش و پرورش و معلمان شاهد نبوده‌ایم. می‌توان اظهار نمود که ایشان عمده‌تاً همان رویکردهای وزیران قبل از خود را پیگیری می‌کند و رسالت تحقق اهداف کلی نظام و مسئولین ماقبل خود را دارد. همانطور که گفته شد هر مسئولی نقش و رسالتش در چارچوب کلیت نظام تعریف می‌شود و دیدگاه‌های و سلايق شخصی نمی‌تواند، بطور عمده اثرگذار باشد.

پیش از این خبرگزاری‌های ایران گزارش داده بودند که در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه، ۳۰ دی ماه و اوّل بهمن، معلمان معترض در شهرهای مختلف در اعتراض به کمبود دستمزد و آنچه عدم افزایش متناسب بودجه آموزش و پرورش در بودجه کشور خوانده‌اند، از رفتن به سر کلاس‌ها خودداری و در تجمّع‌های اعتراضی شرکت کردند.

پایان سکوت اصلاح‌طلبان

انجمن اسلامی معلمان ایران که مهم‌ترین تشکل نزدیک به اصلاح‌طلبان در آموزش و پرورش تلقی می‌شود، اگرچه همچنان به صراحت از ضرورت افزایش دستمزد معلمان سخن نگفته، اما به سکوت نسبی خود در برابر اعتراض معلمان پایان داده است.

در قطعنامه پایانی کنگره که روز پنجشنبه ۹ بهمن برگزار شد، آمده است: "شان، منزلت، جایگاه اجتماعی و معیشت معلمان در تراز این قشر انسان‌ساز نیست. تبعیض‌های ناروا همچنان ادامه دارد و فضای امنیتی برفضای فرهنگی مسلط است. استقلال آموزش و پرورش از سوی نهادهای غیر مسئول تهدید می‌شود. بسیاری از بخش‌ها ناهمسو با سیاست‌های دولت جدید در حال فعالیتند و در یک کلام آموزش و پرورش در اولویت نیست."

چهار روز پس از اعتراض معلمان، حسین نقوی حسینی، نماینده نزدیک به تندروهای مجلس، گفت: فراکسیون فرهنگیان مجلس خواهان تشکیل جلسه‌ای با علی لاریجانی رییس مجلس شده است تا اعتراض خود به افزایش ناکافی بودجه آموزش و پرورش را اعلام کند.

آقای نقوی گفت: "در صورتی که بودجه آموزش و پرورش برای سال آتی نیز این گونه تخصیص یابد. به طور حتم رفاه حال فرهنگیان را شاهد نخواهیم بود و با توجه به اینکه سطح حقوق فرهنگیان پایین بوده، ۱۴ درصد رشد حقوق کارمندی هم تأثیر زیادی بر حقوق این افراد ندارد."

روز سه شنبه هفتم بهمن نیز کمیسیون آموزش مجلس گفت که از توضیحات وزیر آموزش و پرورش قانع نشده است.

عطاالله سلطانی صبور، نماینده اصولگرای عضو کمیسیون آموزش، با انتقاد از دولت برای بودجه پیشنهادی وزارت آموزش و پرورش گفته است: "وزارت بهداشت در یک برنامه سنجیده حقوق پزشکان روستایی را از ۲/۵ میلیون تا ۱۴ میلیون تومان افزایش داده و حقوق پرستاران را تا یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان ارتقا داده است، اما در مقابل شاهدیم که یک معلم با سابقه تنها یک میلیون و ۶۰۰ هزار تومان حقوق دریافت می کند و این تبعیض در حق آموزش و پرورش، نگران کننده است."

انجمن اسلامی معلمان ایران که تشکل نزدیک به اصلاح طلبان است، در یادداشتی در سایت خود و در واکنش به اعتراض های نمایندگان اصولگرا، این گونه "درخواست های غیر قابل اجرای نمایندگان" را ناشی از تمایل آنها برای استفاده سیاسی و جلب رأی دهندگان حوزه انتخابی خود دانسته است.

کانون صنفی معلمان ایران که از جمله سخنگویان معلمان معترض است، در توصیف ابعاد اعتراض معلمان از وقوع اعتصاب و اعتراض در ۱۲ منطقه از مناطق آموزش و پرورش تهران و شهرستان های استان تهران نواحی رباط کریم، شهریار و شهر قدس ملارد، ورامین و پاکدشت، رودهن و بومهن و استان های اصفهان، گیلان، شیراز، همدان، لرستان، خراسان، سیستان و بلوچستان، خوزستان (به خصوص شهر خرمشهر) کردستان، آذربایجان، یزد و کرمان و سمنان خبر داده است.

بنا بر نوشته سایت کانون صنفی معلمان ایران "در دبیرستان های پسرانه و در شهرهای کوچک استان ها و مناطق محروم تر تحصن با جدیت بیشتری مورد حمایت قرار گرفت."

همچنین این سایت می نویسد: "در برخی از نواحی نیز گزارش هایی مبنی بر برخورد های توهین آمیز و ارعاب مدیران مدارس و احضار و تهدید برخی از همکاران از سوی حراست نواحی رسیده است. از جمله در شهرستان های رباط کریم، اسلام شهر و

شهر قدس."

خواسته‌های صنفی که در ماه‌های اخیر به طور مکرر و در قالب نامه‌هایی از سراسر کشور خطاب به وزیر آموزش و پرورش و رییس جمهوری ارسال شده است. سخنگویان معلمان معترض می‌گویند وزارت آموزش و پرورش به این اعتراض‌های گفتاری و نوشتاری بی‌اعتنا بوده و تنها راه وادار کردن مقام‌ها به توجه به این اعتراض‌ها اعتصاب و تجمع‌های اعتراضی است.

گروهی از معلمان نیز با اعتصاب به دلیل لطمه‌ای که به دانش‌آموزان می‌زند، مخالفت کرده‌اند. روز سه شنبه ۲۳ دی ماه خبرگزاری کار ایران ایلنا اعلام نمود که چند روز قبل طوماری با امضای بیش از شش هزار نفر از معلمان کشور به مجلس رژیم تحویل داده شده است. معلمان در این طومار در اعتراض به وضعیت معیشتی زیر خط فقر و برخورد مقامات دولتی به خود، نارضایتی خود را اعلام داشتند.

آقای اسماعیل عبدی دبیر کل کانون صنفی معلمان در آستانه اعتراض معلمان در دهم اسفند در مصاحبه‌ای اظهار داشت:

— ما طی نامه‌هایی رسمی از وزارت کشور و استانداری تقاضای مجوز برای برگزاری یک تجمع مسالمت‌آمیز کردیم. تا این لحظه، از سوی مسئولان وزارت کشور و استانداری هیچ پاسخ مکتوب یا شفاهی مبنی بر ندادن مجوز دریافت نشده است.

این گردهمایی به شکل سکوت خارج از ساعت اداری مقابل مجلس انجام می‌شود.

— آقای عبدی در مورد مشکلات معلمان می‌گوید:

— طبق تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران هرگونه استخدام نیروهای حق‌التدریس و آزاد به هر شکل توسط آموزش و پرورش ممنوع است و هرگونه به کارگیری نیروی انسانی را منوط به مجوز معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رییس جمهور می‌داند، ولی دولت‌های دهم و یازدهم برای سرشکن کردن هزینه‌ها اقدام به جذب معلمان آزاد بدون صدور فیش حقوقی و به شکلی شفاهی! بدون بیمه و با حقوق سیصد هزار تومان در ماه کردند.

معلمان پیش‌دبستانی با حقوقی ناچیز — حدود دویست هزار تومان در ماه — و با بیمه‌ی پانزده روزه در بدنه آموزش و پرورش مورد ظلمی آشکار قرار می‌گیرند و دولت‌ها در استخدام آن‌ها تعلل می‌کنند. مجلس به شکلی کاملاً سیاسی در دوره‌ی دولت پیشین نسبت به استخدام این معلمان فرهیخته سکوت پیشه کرد و در این دوره مدافع

استخدام آنها شده است. وقتی فشارهای مجلس، افکار عمومی و تشکلهای صنفی معلمان برای استخدامها بیشتر شد. وزارت آموزش و پرورش و معاونت توسعه و نیروی انسانی رییس جمهور از استخدام بیش از یکصد هزار نفر در دولت دهم خارج از ضوابط پرده برداری کردند و مشخص شد که دولت دهم به شکلی غیر قانونی و قبیله‌ای نسبت به استخدام‌هایی فامیلی و ملوک‌الطوایفی در یک بازه‌ی دو ساله عمل کرده است! حتی معلوم شد که تعدادی بی‌سواد و کم‌سواد به شکل خدماتی جذب شده و در دوره‌هایی کوتاه با گرفتن مدارک لازم به چرخه‌ی آموزش وارد شده‌اند!!

– مشکل اصلی دولتها با استخدام برخورد سلیقه‌ای است. برای مثال دولت نهم در استخدام معلمان در دوره‌ی وزارت محمود فرشیدی جذب نیروهای حق‌التدریس را در دستور کار قرار داد و بلافاصله پس از کنار رفتن وی، علیرضا علی‌احمدی طرح جذب معلمان شرکتی را به تصویب رساند، طوری که نیروهای خواهان کار با شرکت‌های خصوصی که در مزایده برنده شده بودند، قرار داد می‌بستند. در دولت دهم حمیدرضا حاجی‌بابایی از استخدام فرهنگیان از طریق آزمون استخدامی و خروجی‌های دانشگاه فرهنگیان خبر داد و به معلمان پیمانی پذیرفته شده از آزمون استخدامی در سال ۸۹ قول داده شد که در یک بازه‌ی ۳ ساله از حالت پیمانی به رسمی آزمایشی و پس از آن به رسمی تبدیل وضعیت شوند. انتظار معلمان ذی‌نفع این بود که پس از دوره‌ی سه ساله تبدیل وضعیت شوند، ولی آقای فانی اعلام کرد که به دلیل پیش‌خور کردن ردیف‌های استخدامی در دولت پیشین، امکان تبدیل وضعیت معلمان پیمانی وجود ندارد و معاونت توسعه و نیروی انسانی رییس جمهور با این تبدیل وضعیت موافقت نکرده است.

سخنگوی کانون صنفی معلمان در مورد مطالبات معلمان می‌گوید:

- در تصویب‌نامه‌ی هیأت وزیران به استناد تبصره ۲ ماده ۲۰ در سال ۹۲ و تبصره ۲ ماده ۱۵ سال ۹۳ برای پرداخت کمک‌هزینه غذای روزانه و ایاب و ذهاب کارمندان که از سرویس استفاده نمی‌کنند، معلمان ایران دو سال طلب دارند. همچنین برخی از کارمندان زن به ازای هر فرزند زیر شش سال هزینه‌ی مهد کودک طلب دارند.
- در زمان جنگ میزان تدریس معلمان از ۲۲ ساعت در هفته به بیست و چهار ساعت تغییر یافت و پس از جنگ به حالت پیشین باز نگشت.
- تبدیل وضعیت معلمان پیمانی و استخدام معلمان پیش دبستانی انجام نشده است.

برخی معلمان حق التدریس وضعیتی نامعلوم دارند.

بند ۵ ماده‌ی ۶۸ قانون مدیریت خدمات کشوری در مورد فوق‌العاده‌ی شغل کارمندان دولت، بر امتیاز ۱۵۰۰ برای مشاغل با مدارک کارشناسی و ۲۰۰۰ برای مدارک بالاتر صراحت دارد. ولی آموزش و پرورش در تخلفی آشکار آن را ۸۰۰ در نظر می‌گیرد و معلمان با شکایت در دیوان عدالت اداری به دنبال مطالبه‌ی حق خود هستند. — برای فرهنگیان با مدارک فوق لیسانس و دکترا «همترازی و فوق‌العاده شغل» همراه با هم اجرا نمی‌شود.

وی در مورد مشکلات معلمان در دوره احمدی‌نژاد می‌گوید:

فضای بسته ایدئولوژیک و دخالت بیش از حد دولت و نگاه آمرانه و دستوری و عدم شناخت کافی از ظرافت عمل در آموزش و پرورش بدنه را از مسئولان دورتر و دورتر کرد. سونامی پی در پی مقاطع تحصیلی و درونمایه‌های کتب درسی موجب سردرگمی دانش‌آموزان، خانواده‌ها و معلمان گردید. وزرای آموزش و پرورش نهادهای صنفی معلمان را به رسمیت نمی‌شناختند و لذا تشکلهای معلمی آوانگارد در این دوره با فشار اقتدارگرایان یک حالت انقباضی را تجربه کردند و به حاشیه رفتند.

وی در مورد دولت روحانی «تدبیر و امید» می‌گوید:

با استقرار دولت تدبیر و امید و طرح شعارهای ایدآل دکتر روحانی در مورد آموزش و پرورش در وعده‌های انتخاباتی و بازشدن فضا به شکل نسبی، معرفی دکتر محمدعلی نجفی جهت تصدی پست وزارت به مجلس، فرهنگیان ایران نسبت به بهبود فضای آموزش و پرورش امیدوار شدند.

پس از رأی عدم اعتماد نمایندگان به دکتر نجفی و تسویه حساب مجلس با دولت، دکتر علی‌اصغر فانی توانست نظر نمایندگان مجلس شورای اسلامی را جلب کرده و به عنوان وزیر آموزش و پرورش دولت تدبیر و امید انتخاب شد. فانی در ابتدا در جلسه‌ای با حضور نمایندگان تشکلهای صنفی گفت: قصد دارد فرهنگ امنیتی را به امنیت فرهنگی تبدیل کند و افزود ما تا یک سال روی ریل دولت پیشین حرکت کرده و از ابتدای سال ۹۳ روی ریل خودمان قرار خواهیم گرفت. ایشان معتقد بود مشکلات اصلی آموزش و پرورش را با نظر کارشناسان حل می‌کند، ولی در عمل توفیق چندانی نیافت. واگذاری مدارس به شکل غیر کارشناسی به بخش خصوصی و اجرا نشدن برخی قوانین مصوب، همواره مورد انتقاد فرهنگیان بوده است. «

یک نکته که در مصاحبه‌ها ذکر نشده در مورد جذب معلم در آموزش و پرورش خارج از ضوابط و اصول مدون شده و از مجاری قانونی آن می‌بایست اضافه کرد که با توجه به قصد روحانیون سنتی برای استحاله و تغییر آموزش و پرورش از نظام نوین به نظام مکتب‌خانه‌ها و حوزه‌های علمیه، عده بسیار زیادی از بسیجیانی که دوره دبیرستان و یا دانشگاه را گذرانده‌اند، را به حوزه‌های علمیه ارسال و به صورت تشبانه‌روزی به آنها دروس حوزوی داده و به صنف روحانی درمی‌آیند. در مورد پوشیدن لباس روحانیت این عده، این آزادی را دارند تا لباس رسمی پوشیده تا راحت تر بتوانند در مدارس و حوزه‌های اجتماعی وارد شده و به تبلیغات مبانی اسلام مورد نظر این جناح از روحانیون مبادرت خواهند کرد. در راستا حقوق و مزایای خوبی هم در زمان تحصیل دریافت و هم پس از اتمام، در دوران بیکاری کنونی در ایران، آنان دارای شغل تضمین شده‌ای پس از اتمام تحصیل دارند.

جمعی‌بندی حرکت اعتراضی سراسری معلمان در دهم اسفند

تجمع دهم اسفند یکی از وزین‌ترین و در عین حال یکی از گسترده‌ترین گردهمایی‌های معلمان در دهه‌های اخیر بوده است و می‌توان گفت که پس از هشت سال، که هیچ‌گونه تجمعی از سوی فرهنگیان به دلیل شرایط سخت امنیتی در این سال‌ها برگزار نشده بود و این اولین تجمع بزرگ و باشکوه معلمان در ۷۰ شهر بود که نشان از پتانسیل و توان سراسری معلمان است. نفس برگزاری تجمع یک‌گام به جلو در راستای شکستن فضای انفعال معلمان در طی چند سال اخیر محسوب می‌گردد.

آقای جعفر ابراهیمی - معلم طی یادداشتی به کانون و کلیه معلمان نظرات خود را اینچنین نوشته است:

«فارغ از آنکه صدا و سیما و بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و خبرگزاری‌های ریز و درشت چگونه تجمع پرشکوه معلمان را منعکس نمودند، نفس برگزاری تجمع یک‌گام به جلو در راستای شکستن فضای انفعال معلمان در طی چند سال اخیر محسوب می‌گردد. لذا ضروری است شکوفه ۱۰ اسفند را به ثمر بنشانیم تا ثمرات آن نظام آموزشی ایران را منقلب کند. اگرچه تغییر بنیادین تابعی از رفع موانع ساختاری و تغییر بنیادین در سپهر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران است.

در این یادداشت می‌کوشم افق پیش روی جنبش نوپای معلمان را از منظر مسیر و نقشه راه آینده مورد ارزیابی قرار دهم در این متن بر نقش کانون‌های صنفی، بخصوص

کنون تهران تأکید می‌کنم. اما چرا اولین یادداشت خود را بعد از تجمع ۱۰ اسفند به وظیفه مبرم کانون تهران اختصاص داده‌ام؟

اول: همانگونه که پیش‌تر نوشته بودم، اگر کانون با غلبه بر شک‌ها و تردیدهای پیش‌رو با برگزاری تجمع یک گام به جلو حرکت نماید و با دلوایسان غالب و مغلوب مرزبندی کند، احتمالاً با اقبال عمومی و حمایت معلمان روبرو خواهد. تجمع ۱۰ اسفند اگرچه می‌توانست باشکوه‌تر باشد، اما باندهای غالب و مغلوب در عرصه آموزش را به حاشیه راند، نه دلوایسان رانده از قدرت توانستند بر موج اعتراضات معلمان سوار شوند و نه دلوایسان دولت توانستند معلمان را از مسیر خود منحرف نمایند و دسیسه‌های آن‌ها به ثمر ننشست و اتحاد صنفی و مرزبندی معلمان و تبری آنان از باندهای قدرت، که هر یک در تبعیض علیه معلمان نقشی داشته‌اند، در اعتراضات ۱۰ اسفند عینیت یافت و بر سپهر تاریخ جنبش دموکراتیک مردم ایران نقش بست.

دوم: بعد از تجمع و با توجه به انباشت مطالبات و عدم پاسخگویی از سوی جریان‌های مسلط در قدرت، مجلس و دولت، حسّی از بی‌حرمتی را در معلمان دامن زده است و بدنه معترض خواهان پیگیری دقیق و مستمر مطالبات بر حق خود هستند. پس طبیعی است در میان تشکلهای موجود، نه مخالفان تجمع بلکه موافقان و برگزارکنندگان تجمع بایستی به اعتباری که از معلمان و حمایتشان گرفته‌اند، پیگیر مطالبات باشند و اگر توان دارند، مطالبات را نمایندگی نمایند و اگر قادر نیستند، صادقانه اعلام نمایند تا معلمان بتوانند از فرصت به‌دست‌آمده با حفظ همبستگی خود و اتحاد سراسری حول خواسته‌هایشان اقدام نمایند.

نگارنده معتقد است کانون‌های صنفی و در رأس آن کانون تهران در صورتی قادر خواهند بود نمایندگی معلمان را کسب نمایند که ویژگی‌های یک تشکل صنفی مستقل را داشته باشند. در همین راستا کانون‌ها بایستی منطبق بر اصل استقلال گام‌های اساسی زیر را برای تقویت خود بردارند:

۱- کانون باید به‌صورت شفاف مرزبندی‌های سیاسی خود را با تمام جریانات اعلام نماید کانون به همان اندازه که نگران بهره‌برداری مخالفان دولت از اعتراضات دولت است، باید نگران این باشد که نمی‌تواند بی‌محابا از دولت حمایت کند، بسیاری از معضلات برآیند عملکرد دولت‌های قبلی و فعلی است. مطالبات صنفی معلمان را نمی‌توان به عملکرد دولت قبلی تقلیل داد، باید با شفافیت تمام سیاست‌های غلط دولت روحانی

را نقد کند و مرزبندی کانون نایستی مغشوش باشد، هرچند اعضا و هیئت‌مدیره مختارند که هر گرایش سیاسی داشته باشند، اما اگر می‌خواهند مطالبه حق کنند، نباید این مطالبه با چاشنی مماشات با برخی از بلوک‌ها و باندهای قدرت همراه باشد. ۲- کانونی که می‌خواهد ارزش‌های یک آموزش نوین را نمایندگی کند، بایستی در فرم و محتوای ساختار خود دست به تغییرات اساسی بزند و شرایط عضویت معلمان را فراتر از معلمان رسمی، هموار نماید و اجازه دهد نیروهای جوان و فعال و نواندیش در ساختار تصمیم‌گیری کانون مشارکت فعال داشته باشند. این امر نیازمند برنامه‌ریزی جدی و مستمر برای جذب نیرو توسط کانون خواهد بود و آلا همین تعداد عضو جوان کانون نیز بایستی محملی جدید برای فعالیت خود مهیا نمایند.

۳- کانون در مرحله پیش رو باید برای معلمانی که به کانون اعتبار بخشیده و اعتماد کرده‌اند، نقشه راه کوتاه‌مدت و بلندمدت ارائه نماید. کانون باید مشخص کند تا پایان سال تحصیلی جاری چه برنامه و راهکار عملیاتی با توجه به موانع عینی پیش رو برای پیشبرد مطالبات دارد. اگر روند بی‌توجهی دولت و مجلس ادامه پیدا کند، برنامه بعدی کانون چیست؟ و چگونه می‌خواهد از فضای پیش رو استفاده نماید. زمان عنصر تعیین‌کننده‌ای در معادلات پیش رو است، هر نوع وقت‌کشی و اتلاف انرژی و بحث فرسایشی و مخالف خوانی مخالفان تجمع ۱۰ اسفند، با یک برنامه زمانبندی واقعی و عینی به حاشیه خواهد رفت.

۴- از سوی دیگر مسئله معلمان با تمام کسانی که نیروی کار خود را در معرض فروش قرار می‌دهند، گره‌خورده است. کارگران، پرستاران و تمام کسانی که کارمزدی انجام می‌دهند از این منظر با معلمان در یک هم‌سرنوشتی محتوم به سر می‌برند. از عدم اتحاد سراسری زحمتکشان، تنها فرادستان و صاحبان ثروت و قدرت سود خواهند برد. در پیوند با سایر تشکلهای مستقل کارگری، زنان و .. است که کانون پشتوانه اجتماعی و مردمی می‌یابد با این رویکرد معلمان مردم و جامعه را در کنار خود خواهیم یافت، نه در برابر خود.

۵- کانون تهران که بر ساختار آموزش غیر متمرکز تأکید می‌کند، بایستی تن به یک ساختار غیر متمرکز در سراسر کشور بدهد و انتظار نداشته باشد تصمیمات مرکز در دستور کار تمام نقاط کشور باشد. این امر مخل هم‌اندیشی و همفکری کانون‌ها نیست و به پویایی و تضارب آرا کمک می‌کند. به‌عنوان نمونه از ابتدای سال تحصیلی

فعالین صنفی مستقل و کانون‌ها در شهرهای کردستان در اعتراض و پیگیری مطالبات به مراتب از کانون تهران جلوتر بودند. کانون ضمن تقویت ساختار خود، بایستی از تشکلیابی مستقل سایر فعالان حمایت نماید و هیچ تشکل مستقلی را رقیب خود تلقی ننماید و ضمن تأکید بر حرکت جمعی، از هر حرکتی که مطالبات معلمان را خواستار است، حمایت نماید.

نکته آخر:

هیچ تشکلی در ایران از جمله کانون در موقعیت نمایندگی و رهبری سراسری معلمان نیست و نمی‌تواند باشد. پس کسانی که امروز در موقعیت فراخوان بوده‌اند، لزوماً در موقعیت نمایندگی قرار ندارند. پس کانون باید بدانند وزن و اعتبارش در ارتباط با ۱۰ اسفند به خاطر همدلی و همراهی فعالان معتقد به تغییر و تمام معلمان حامی بوده است. کمالینکه کانون تا ۳ اسفند نتوانسته بود با بدنه اعتراضی معلمان هم‌سطح و هم‌قدم شود، اما با تأکید بر تجمع ۱۰ اسفند با یک گام به جلو در کنار معلمان قرار گرفت و به واسطه برخورداری از حق فراخوان توانست حمایت بسیاری را جلب نماید. پس تجمع ۱۰ اسفند را می‌توان برآیند همراهی و همدلی کنشگران مستقل با کانون ارزیابی نمود. هر نقدی که به تجمع ۱۰ اسفند وارد باشد، به تک‌تک فعالان نیز مربوط می‌شود. به جز بیانیۀ پایانی که نقد آن مستقیم به کانون مربوط می‌شود. کانونی‌ها بیش و پیش از هرکس باید نقد از خود را شروع نمایند و از انتقاد دیگران استقبال نمایند و مرزبندی‌های خود را فراتر از باندهای قدرت با دنباله‌های آنان در بین معلمان مشخص نمایند. اگر کانون از موارد فوق غافل شود و از فضای همدلی و اتحاد معلمان در راستای بازسازی خود استفاده درست ننماید، بی‌شک از حرکت بالنده معلمان عقب خواهد ماند. شاید آنوقت با چند قدم به جلو هم نتواند خود را به سطح بدنه معلمان برساند.

به امید اتحاد سراسری حول مطالبات بر حق معلمان ایران «

کانون صنفی اطلاعیه‌ای صادر نموده و در بخشی از آن آمده: «کانون صنفی معلمان ایران با نگاهی واقع‌بینانه بر این باور است که استقبال از این فراخوان پیش و بیش از هرچیز به دلیل سطح بالای نارضایتی میان فرهنگیان بوده است. لیکن به خوبی آگاه است که معلمان برای دستیابی همه‌جانبه به اهداف خود راهی طولانی و پرفراز و نشیب را در پیش دارند. لذا از همکاران فرهیخته انتظار دارند افزون بر گوشزدنمودن هر آنچه که این حرکت را ژرف‌تر و کاراتر می‌کند، با حضور پررنگ و پرتعداد خویش در این نهاد

صنفی، در هر چه پر بارتر نمودن تصمیمات و سیاست‌های کانون شریک باشند. به باور ما نخستین و فوری‌ترین کار در نهادینه کردن حرکت صنفی فرهنگیان گسترش تشکیلات و توانمند نمودن ساختار این نهاد است. از این رو کانون صنفی معلمان ایران با آغوش باز به استقبال همکاران جوان، اندیشمند و فرهیخته آمده و خواهان حضور موثر این عزیزان در کانون‌های صنفی سراسر کشور است. باشد تا با حضور خویش جنبش ریشه‌دار فرهنگیان را بیش از گذشته گسترده و توانمند نمایند.

نکته‌ی تأمل برانگیز پس از تجمع دهم اسفند و سکوت سرشار از سخن معلمان در آن روز، واکنش مسئولان وزارت آموزش و پرورش بود. مدیران ارشد این وزارتخانه به جای بهره‌گیری از فرصت به‌دست‌آمده، برای توضیح کاستی‌های تحمیل شده بر معلمان - از جمله تبعیض ناروا و تفاوت فاحش میان دستمزد معلمان با خط فقر و نادیده‌گرفته شدن این گروه گسترده و مؤثر در تصمیم‌گیری‌های مربوط به آموزش - بر آن شدند تا با فروکاستن دلایل اعتراض به درخواست «مطالبات»، «معوّقات» ناتوانی و کم‌کاری خود در رفع مشکلات اصلی گریبانگیر آموزش و پرورش کشور را پنهان نمایند. آنان بدون هیچ‌گونه اشاره‌ای به بندهای اصلی و اولیه‌ی قطعنامه‌ی تجمع - دست کم ۴ بند اول - باز هم مانند پیشینیان خود به واژه‌های نخ نمای «مطالبات» و «معوّقات» متوسل شده وعده‌ی پرداخت آن‌ها را می‌دهند. گویی لطف بزرگی است در حق معلمان که دستمزد ساعات غیر موظف خود را چند ماه بعد آن هم نه به طور کامل، دریافت نمایند!

مجلسیان نیز که بخشی از مخاطبان این سکوت بودند، به جای آن که به ریشه‌ی چنین اعتراض‌هایی پرداخته و در صدد ریشه‌کنی عوامل اصلی خشم فروخورده‌ی معلمان باشند؛ تلاش نمودند، تأخیر در «اجرای لایحه بی‌بنیاد رتبه‌بندی معلمان» را دلیل اعتراض معلمان جلوه دهند. معدودی از نمایندگان نیز با نوعی سیاسی‌کاری رقت‌انگیز در صدد برآمدند از تجمع معلمان در محوطه‌ی خانه‌ی ملت به نفع جناح سیاسی خود بهره‌برداری کرده و اعلام نمودند «معلمان از دست دولت به مجلس پناه آورده‌اند!» اگرچه معلمان از سال‌های گذشته تاکنون از عملکرد و نوع نگرش دولتیان به مسئله‌ی آموزش در کشور ناراضی بوده‌اند؛ اما این موضوع هرگز به معنای رضایت خاطر آنان از مجلس‌های گذشته و کنونی نیست. خواه در حوزه‌ی تصویب قوانین و بودجه‌ی مناسب برای بهبود شرایط آموزش و خواه در مورد ایفای نقش نظارتی مجلس برای اجرای صحیح قوانین مصوب؛ به ویژه در آشفته‌بازاری که دولت‌های نهم و خاصه دهم در

آموزش و پرورش به پا کرده بودند. اساساً یک دلیل نارضایتی فرهنگیان از وزیر کنونی ادامه‌ی برخی سیاست‌ها و طرح‌هایی است که در دولت پیشین بدون نظارت کارشناسانه و به صورت شتابزده به اجرا درآمد.

فرهنگیان از دولت و رییس جمهور منتخب خود و وزیر برگزیده‌اش آزاده خاطرنند و به حق بر این باورند که در هنگام نوشتن بودجه به دغدغه‌های آنها توجه نشده است. این بی‌توجهی بر خلاف شعارهای رییس جمهور روحانی و سابقه‌ی معلمی وزیر آموزش و پرورش تلقی شده است. افزون بر این‌ها، رییس جمهور نخستین درخواست فرهنگیان مبنی بر دیدار با ایشان را بی‌پاسخ گذاشت. وزارت کشور نیز درخواست مجوز گردهمایی معلمان رابه سکوت برگزار کرد و وزارت آموزش و پرورش هم به درخواست دراختیارگذاشتن مکانی محصور برای برگزاری همایش پاسخ منفی داد.

کانون صنفی معلمان ایران از وزارت آموزش و پرورش و دولت می‌خواهد که:

- به درستی به بررسی ریشه‌ای اعتراض‌های فرهنگیان پرداخته و گامی بلند و موثر به سوی برطرف نمودن بزرگ‌ترین دغدغه‌ی فرهنگیان یعنی رفع تبعیض تاریخی بر معلم و آموزش و پرورش بردارند. کانون صنفی معلمان ایران عقیده دارد که آموزش نیز مانند بهداشت و مسئله هسته‌ای و ساختار دفاعی کشور، باید از اولویت‌های نخست حاکمیت باشد و حتی بنا بر دلایل گوناگون نسبت به آنها برتری دارد. بنابراین انتظار می‌رود که بدون بهانه‌تراشی و فرافکنی به بهسازی ساختار آموزش و تقویت مادی و معنوی مهمترین پایه آموزش یعنی معلم بپردازند. بی‌گمان هر تلاش و اصلاحی بدون در نظر گرفتن معلم و جایگاه او در آموزش محکوم به شکست است. از این رو به مسئولین پیشنهاد کرده‌اند که تغییرات ملموسی در احکام کاری سال ۹۴ اعمال شود و تشکل صنفی و مدنی معلمان در تمامی شهرها با کارشکنی و ممانعت مسئولین مواجه نگردد. ب - با توجه به وعده‌های مسئولان در روزهای پس از اعتراض سکوت، فرهنگیان انتظار دارند که تغییراتی ملموس در حکم‌های سال ۹۴ دیده شده و شاهد گام‌هایی عملی و تأثیرگذار از سوی نمایندگان و مسئولان باشند.
- با توجه به کارکرد نوین نهادهای مدنی که همانا نقش حلقه‌ی واسط میان گروه‌های مخاطب و حاکمیت است، کانون به عنوان مستقل‌ترین نهاد معلمی از مسئولان انتظار دارد که شرایط گسترش آزادانه‌ی فعالیت‌ها و عضوگیری در سراسر کشور را فراهم نموده و ترتیبی اتخاذ نمایند که نمایندگان کانون بی‌واسطه با مسئولان

استانی و شهرستانی آموزش و پرورش دیدارهای زمان‌بندی شده و همیشگی داشته و دغدغه‌های صنفی - آموزشی خویش را دنبال نمایند.

- بی‌گمان فرهنگیان حق خویش می‌دانند که در صورت ادامه روند بی‌توجهی به آنها، صدای اعتراض خویش را در ۱۲ اردیبهشت یعنی روز ملی بزرگداشت مقام معلم رساتر و بلندتر به گوش مسئولان و جامعه برسانند و در پی خواسته‌های به حق خویش باشند. کانون صنفی معلمان ایران در این مدت حداکثر توان خویش را برای احقاق حق همکاران بکار خواهد برد و تلاش می‌نماید برای دستیابی به این مهم دیدارهایی با مسئولان آموزش و پرورش، رییس جمهور و معاونانش، مسئولان سازمان برنامه و بودجه و نمایندگان مجلس داشته و گزارش آن را به همکاران تقدیم نماید.

در انتها اطلاعیه آمده تجمع ۱۰ اسفند معلمان و ضرورت حرکت کانون‌های صنفی چندگام به جلو، در صورت عدم توجه مسئولین به مطالبات معلمان آنها در ۱۲ اردیبهشت که مصادف با روز معلم است، معلمان صدای خود را رساتر خواهند کرد، در بیانیه تجمع ۱۰ اسفند معلمان و ضرورت حرکت کانون‌های صنفی چندگام به جلو، کانون صنفی معلمان طی اطلاعیه‌ای سال نو را به فرهنگیان تبریک گفته و اطلاع داده که در ۹۴/۰۱/۲۷ یک تجمع سکوت برای کسب مطالبات خود برگزار خواهد کرد:

با درود و عرض تبریک سال نو خدمت تمامی همکاران بزرگوار

حال با توجه به احکام صادره و شانتاژ خبری رسانه ملی و تنویر افکار عمومی در مورد فرهنگیان محترم و همچنین عدم توجه دولت و مسئولین به اوضاع وخیم مدارس، معیشت فرهنگیانی که کارد به استخوانشان رسیده است و آینده فرزندان این مرز و بوم و در راستای احقاق حقوق فرهنگیان زحمتکش با تکیه بر اصل ۲۷ قانون اساسی در مورخه پنج شنبه ۹۴/۰۱/۲۷ از ساعت ۹:۳۰ لغایت ۱۲ "تجمع سکوت" طبق شرایط ذیل برگزار می‌گردد:

- تجمع همکاران در مراکز استانها مقابل اداره کل و در شهرستانها مقابل اداره آموزش پرورش آن شهرستان می‌باشد.

- تجمع صرفاً صنفی بوده و فرهنگیان فهیم اجازه هیچ حرکت سیاسی و موج سواری به سیاسیون را نمی‌دهند.

- پلاکاردهایی به رنگ سیاه تهیه کرده و شعارهای در خور شأن فرهنگیان بر روی آن نوشته می‌شود.

گردهمایی در این روز هم در بیش از ۶۰ شهر را در برگرفت و نشان از توان و عزم معلمان برای ارتقاء وضعیت زندگی خود به سمت یک زندگی با کرامت انسانی و حقوق مکفی دارد.

لازم به توضیح است چون کانون صنفی معلمان براساس بیانیه ۲۲ اسفند به دولت و مسئولین تا اردیبهشت و هفته معلم فرصت داده و نمیتواند خلف وعده نماید. لذا این تجمع کاملاً خودجوش بوده و فقط در راستای اهداف صنفی فرهنگیان میباشد.

بن بست‌ها و تنگناهای نظام آموزش و پرورش

در فاصله سال‌های ۲۱۰ تا ۲۰۱۲ در حدود ۱۶ درصد از هزینه‌های عمومی دولت مربوط به آموزش بوده است. بنابر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، آموزش و پرورش بیش از ۹ درصد بودجه عمومی دولت را در بودجه پیشنهادی سال ۹۴ به خود اختصاص می‌دهد.

مقام‌های آموزش و پرورش می‌گویند فقط در فاصله سال‌های ۸۸ تا ۹۰ در حدود صدهزار نفر به معلمان کشور افزوده شده است و در حال حاضر آموزش و پرورش با نزدیک به ۱۲۰ هزار معلم مازاد روبروست و بنا بر برنامه تا چند سال آینده باید ۲۵۰ هزار معلم را از کار برکنار کند.

کارشناسان آموزش و پرورش در ایران می‌گویند مشکلات معیشتی معلمان فقط بخشی از مشکلات فراگیری است که آموزش و پرورش ایران با آن روبروست. به عقیده این ناظران حتی اندیشه خصوصی‌سازی نیز به خودی خود و بدون تغییر اساسی در سیاست‌ها و ساختار قابل اجرا نیست. آنان می‌گویند کاهش هزینه آموزش و پرورش و افزودن بر کیفیت بدون حذف بسیاری از درس‌ها و فعالیت‌ها که نه بر اساس نیازهای اولیه آموزشی، بلکه به دلیل اهداف سیاسی و عقیدتی بر آموزش و پرورش افزوده شده است، امکان‌پذیر نیست.

با وجود این منتقدان می‌گویند باید از برخوردهای عوام‌پسندانه و دادن وعده‌های پوچ پرهیز کرد و توجه داشت که هیچ راه حل فوری و آسانی برای برداشتن بن‌بست‌ها در نظام آموزشی ایران وجود ندارد.

سازمان یابی و حرکت معلمان

بر کسی پوشیده نیست که ژرفابخشی به یک جنبش و کارا کردن آن، به شدت نیازمند

نهادسازی و گسترش طولی و عرضی و عمقی می‌باشد. نخستین نیاز برای نهادهایی توانمند و کارا، همراه سازی افراد با جنبش بوده و بکارگیری آنها در سطوح گوناگون آن است. علت اساسی بی‌حقوقی فعلی را می‌بایست فقدان تشکل و سازمان بین معلمان و همچنین دیگر اقشار اجتماعی دانست تا وقتی که ما فاقد تشکل و سازمان مستقل و متعلق به خود باشیم از نظر مادی، سطح معیشت و حقوق و همچنین از نظر معنوی و فقدان کرامت انسانی و بعنوان یک معلم محروم خواهیم بود. بدون تشکل به صورتیکه تمیزه و منفرد بوده، قدرت پیشبرد منافع و اهداف خود را نخواهیم داشت و تنها در عرصه تشکیلات است که می‌توانیم مطالبات خود را جامه عمل بپوشانیم. تنها تشکلهای هستند که می‌توانند عامل و حامی نقش و حقوق اجتماعی باشند.

نه بند است و نه زنجیر همه بسته چراییم؟

چه بند است و چه زنجیر که بر ماست خدایا؟

نظر به اینکه تمامی ما معلمان منافع مشترک و همچنین کارفرمای مشترک داریم، می‌توانیم با ایجاد تشکیلات، حامی همبستگی بین خود از منافع مشروع جمعی و فردی خود دفاع کنیم. امروزه در سراسر دنیا و تمامی کشورها بجز چند کشور خاص، سازمان‌ها و تشکلهای کارگری و اجتماعی آزاد بوده و بطور منظم و منسجم از منافع اعضاء دفاع می‌کند، در قانون اساسی کشور نیز ایجاد تشکلهای مستقل صخه‌گذاری شده و دولت جمهوری اسلامی نیز مقاوله‌نامه‌های سازمان‌ها بین‌المللی را پذیرفته و متعهد شده است و لذا این حق طبیعی ماست که اقدام به ایجاد تشکلهای مستقل نماییم.

در سازماندهی تصمیمات می‌بایست از پایین به بالا باشد و تلاش بر بحث و اقتناع در بین اعضای مجموعه با رعایت اصول دموکراسی صورت پذیرد. در مورد یک تصمیم می‌بایست تمامی جوانب آن سنجیده شده و تمامی حالات ممکن در نظر گرفته شود. ما می‌توانیم از دستاوردهای دانش بشری امروز در مورد نحوه سازماندهی، تصمیم‌گیری، مدیریت تضاد و غیرو در درون تشکلهای خود استفاده کنیم. تصمیمات بطریقی اخذ شوند که امکان شکست را به حداقل برسانند و بتوانیم از قبل نسبت به هرگونه نتایج و تحولی آگاه شویم. رسالت رهبری یک جنبش تنها ارتقای آن جنبش است و هیچ‌گونه امتیاز خاصی از جمله تصمیمات بدون مشورت و یکطرفه و دخل و تصرف در اهداف آن و امتیاز دیگری نمی‌تواند داشته باشد. تنها در سایه رشد جنبش‌های اجتماعی است که

می‌توانیم به منافع فردی مناسب و درخور شأن انسانی خود دست یابیم.

تدوین یک برنامه آموزشی در تشکّل‌ها

تدوین یک برنامه آموزشی در بین اعضای یک تشکّل مهمترین امری است که می‌تواند چفت و بست تشکّل و ملاط سیمان همبستگی اعضای آنرا فراهم نماید. لازمست اهداف و روش‌های تحقق این آموزش‌ها را تدوین نمود. منابع آموزشی و سطوح آنرا می‌بایست تدوین نمود.

آموزش‌ها می‌باید: آشنایی با قوانین اساسی؛ کار و حقوق مدنی و حقوق اجتماعی افراد، روش‌های سازماندهی، روش‌های تصمیم‌گیری، حل تضادها و غیرو را در بر داشته باشد. منابع و مواد آموزشی را معرفی کرد.

آموزش‌های روش‌های تحقیق - روش‌های نقد - روش‌ها کار گروهی - مطالعه اقتصاد سیاسی - می‌بایست در برنامه تشکّل‌ها قرار گیرد.

همچنین روش خلق دانش، به اشتراک گذاشتن دانش در بین اعضاء و همچنین نگهداری دانش را در بین تشکّل مدوّن و تعریف نمود.

دستاوردها و نتایج جنبش معلمان

استفاده معلمان از شبکه‌های مجازی و ابزارهای ارتباطی نوین نظیر وایبر، تلگرام و واتساپ برای ایجاد ارتباطهای مجازی، منجر به هماهنگی‌های گسترده کشوری میان معلمان شد. نتیجه چنین هماهنگی‌های گسترده، شکل‌گیری دو تحصّن نسبتاً موفق‌آمیز در بهمن و اسفند ۹۳ بود. تحصّن‌هایی که بدون متولّی مشخص و صرفاً براساس ارتباطات مجازی شکل گرفت. این تحصّن‌های بدون متولّی در تاریخ اعتراضات مدنی معلمان در طول دو دهه اخیر بی‌سابقه بود. چرا که پیش از آن و به خصوص در سالهای دهه هشتاد همواره اعتراضات و تحصّن‌های در نتیجه فراخوان تشکّل‌های صنفی و از جمله کانون صنفی معلمان شکل می‌گرفت. پس از آن بود که کانون صنفی معلمان به عنوان یکی از تشکّل‌های فراگیر درخواست برگزاری تجمع برای دهم اسفند را روانه وزارت کشور کرد. تجمع دهم اسفند با وجود مخالفت مسئولان دولتی و وزارت آموزش و پرورش به صورت فراگیر در سراسر کشور انجام شد و به نقطه عطفی در اعتراضات مدنی معلمان در سالهای اخیر تبدیل شد. آنچه که بیش از همه در این اعتراضات مشهود بود. اتحاد صنفی و گستردگی جغرافیایی آن بود.

بلوغ مدنی، انسجام جمعی و سازماندهی خودجوش با بهره‌گیری از شبکه‌های مجازی از ویژگی‌های مؤثر این تحرک جمعی بود. گستردگی این اعتراضات در سراسر کشور به گونه‌ای بود که به حق می‌توان، جنبش معلمان را، پیش‌تاز اعتراضات اقتصادی - مطالباتی و مدنی در جامعه کنونی ایران تلقی کرد.

حرکت اعتراضی معلمان در دهم اسفند ۹۳ تأثیر عمیق و گسترده‌ای در تمام سطوح اقتصادی، فرهنگی و سیاسی برای طبقه کارگر در ایران بجا گذارد. دولت و طبقه حاکم که در مراکز قدرت متعدد جا گرفته‌اند نیرویی را به صورت بالقوه مشاهده کردند و متوجه شدند در صورتی که بخواهند به تهاجم خود در سطوح اقتصادی - مطالباتی و فرهنگی به طبقه تحت ستم ادامه دهند، ممکن است منجر به حرکت سراسری این نیرو شود، آنگاه قادر به کنترل اوضاع نخواهند بود و لذا بدون آنکه اعلام کنند، عقب‌نشینی‌های محسوسی را در پیش گرفتند. همچنین در حوزه سیاسی و بخصوص در پیشبرد سیاست هسته‌ای؛ حاکمیت متوجه شد که با تداوم این سیاست‌ها و افزایش فشار اقتصادی، با وضعیت غیر قابل کنترلی مواجه خواهد شد و نباید بطور غیر اقتصادی بار و هزینه‌های آنرا بدوش مردم بیندازد. واقعیت آن است که طبقه کارگر و معلمان در پیشبرد حوزه اقتدار حاکمیت در کشورهای منطقه و در دیگر نقاط منافی ندارند. لذا اقتصادی بودن و شرط حفظ منافع ملی و افزایش رفاه اقتصادی و تأمین و بهبود سطح زندگی و معیشت و همچنین رشد درجه آزادی‌های اجتماعی و تشکلهای مستقل، طبقه کارگر و مردم زحمتکش از شروطی است که پیشبرد هر پروژه‌ای می‌بایست در خود داشته باشد.

حرکت معلمان طی سال‌های اخیر در زمینه سازماندهی نیز دستاوردهای بسیاری داشت که بخش‌های دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز می‌توانند از آن استفاده کنند. سازمان‌یابی یک قشر اجتماعی از درک مطالبات مشترک شروع شده و در ارتباط کاری بین قشر این مطالبات می‌تواند پخته‌تر شده و به مطالبات عموم قشر تبدیل شود. استفاده از وسایل ارتباط جمعی نوین از فیس‌بوک تا وایبر و واتس‌آپ به ارتباط بین بخش‌های مختلف این جنبش یاری می‌رساند.

رهبری جریان جزئی از بدنه جنبش بوده و تنها مطالبات را کانالیزه و دسته‌بندی نموده است. حرکت اعتراضی نیز تنها با اهداف ارتقاء توان جنبش و کسب دستاوردها صورت گرفت. رهبری تشکلی، از اتخاذ اقداماتی که با متن مطالبات اقتصادی - اجتماعی ارتباط ندارد و همچنین از اقدامات اعتراضی که خارج از ظرفیت و توان بدنه جنبش

باشد، خودداری نموده است. بدین منظور که رهبری تشکل تنها هدفش افزایش ارتقاء توان جنبش مطالباتی بوده است. بعبارت بهتر:

**راهکارها، شعارها و مبانی نظری حرکت از متن جنبش اجتماعی معلمان
بیرون آمد و پس از اجرا به رشد همان جنبش کمک کرد، یعنی به عمل تراز
بالاتری تبدیل شد**

این دستاوردها می‌تواند در بین پرستاران، کارگران کارخانجات و خدمات نیز مورد استفاده قرار گیرد. بخش‌هایی از فعالین کارگری درگیر این بحث ذهنی هستند که سندیکا یا شورا و یا بهتر می‌تواند به سازماندهی منجر شود. حرکت معلمان نشان داد که اساساً به این بحث‌های ذهنی و بی‌ثمر نیاز نیست که تشکل چه نام داشته باشد و یا از کدام سازماندهی الگوبرداری کند، بلکه پیوند با جنبش اجتماعی و درک مطالبات مشترک، عمومی کردن این مطالبات، گسترش ارتباطات و همبستگی بین اعضای جنبش، خود به نوعی تشکل و سازماندهی منجر می‌شود که می‌تواند به رشد آن جنبش اجتماعی کمک رساند.

همچنین جنبش معلمان نشان داد که جنبش می‌بایست از همه جریان‌ات و جناح‌های سیاسی حاکمیت مجزا باشد. پیشروان و اثرگذاران جنبش نمی‌بایست با ذهنیت از پیش آماده شده و به قصد تثبیت دیدگاه و مرام خاصی عمل کنند. نقد و درک عمیق وضعیت موجود و درک توان جنبش و مصالح آن می‌تواند به پیشبرد جنبش کمک کند. عناصر جنبش ممکن است دارای نظرات خاص فکری و سیاسی باشند و حتی نسبت به نظرات سیاسی پیوند داشته باشند. اما وقتی که در درون جنبش اجتماعی هستند، ایده خود را می‌بایست از ذات و محتوای آن جنبش اخذ کرده و در خدمت همان جنبش - و نه تعلقات فکری خود - خود قرار بگیرند.

ضرورت‌های پیشبرد جنبش معلمان

همانطور که مطرح گردید، سیاست‌های اقتصادی از جمله انجماد سطح دستمزدها و افزایش ناچیز آن نسبت به ضرورت تأمین سطح زندگی رفاه و حتی خط فقر که اینک از سه میلیون تومان افزون شده است، از یکطرف با موضوع فقدان مشارکت «جامعه» و «معلمان و کارکنان» بعنوان دو شریک اجتماعی، در تدوین رسالت و اهداف نظام آموزشی، با سیاست‌النصر بالربعب و سرکوب مطالبات همه و همه در یک نظام و ساختار

همگن در کلّ جامعه بر علیه کلّ زحمتکشان، طبقه کارگر، معلّمان و فرهنگیان و پرستاران بکار گرفته می‌شود. امتیازات ناچیز و کم‌ارزشی در بخش سطح حقوقی و دستمزد ممکن است معلّمان را در مدتی راضی کند، اما در اژدهای تورم موجود، این امتیازات دود شده و بهوا می‌روند و لذا حرکت ما همانطور که معطوف به ارتقای سطح زندگی معلّمان در حدّ کرامت انسانی و زندگی در حدّ رفاه است، نمی‌تواند نسبت به ایجاد و گسترش مشارکت و دموکراسی در آموزش و پرورش، در تدوین اهداف، رسالت و مضمون آموزشی و گسترش سطح آزادی‌ها بی‌تفاوت باشد و همه‌یک وجه یک‌قضیه را تشکیل می‌دهد: گذار انسان از سطح نیازهای اولیه و غریزی به تعالی و

خودشکوفایی انسانی معلمین با افزایش سطح مناسب حقوق خود در واقع به ارتقای دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی نیز کمک می‌کنند. عبارت دیگر گسترش دموکراسی در بین جامعه فرهنگی و دیگر بخش‌های اجتماعی بعنوان استراتژی و تاکتیک و گسترش دموکراسی در عرصه اقتصادی و نفی انحصار و رانت در عرصه اقتصادی در جامعه با امکانات رشد و توسعه برابر در خدمت تمامی عناصر طبقه کارگر و دیگر عناصر زحمتکش همه حلقه‌های یک زنجیر هستند.

هر درجه رشد در این آزادی‌ها و ایجاد مشارکت اجتماعی، خود به افزایش حقوق و دستمزد معلّمان می‌انجامد، اگر فرض کنیم که معلّمان و فرهنگیان بعنوان متولّی آموزش و هم بعنوان اینکه بخشی از طبقه کارگر هستند، رسالت ایجاد تحوّل و ساختارها و نظام تصمیم‌گیری و همبستگی اجتماعی را ندارند باید پرسید که پس این رسالت بعهدۀ کدام اقشار است؟ آیا تجّار، که از همان دوران قاجار به تجارت بین‌المللی پیوند خوردند قادر به انجام چنین امری خواهند بود و یا بخش‌هایی از سرمایه‌داران که به‌مراه مقامات دولتی از رانت‌های بی‌پایان بهره می‌برند، به چنین امری اقدام خواهند نمود؟ روحانیون سنتی حاکم که در چارچوب فقه کهن سیر می‌کنند، چنین رسالتی دارند؟ واضح است که روحانیون آگاه و متعهد در همه دوران نقش خود را ایفا کرده‌اند و مرجع آنها روح و رسالت پیامبران و کتب آسمانی است به عنوان معلّم در راه کسب آزادی‌ها، گسترش دموکراسی و مشارکت تلاش کرده‌اند. همانطور که بیان شد معلّمین با حمل پرچم تحوّل از دوران میرزا حسن رشدیه، سعادت، دواچی، ملک‌المتکلمین و صدها شاعر و نویسنده مردمی، رسالت تحوّل را انجام داده‌اند. وقتی فرّخی یزدی که زمانی سروده بود: «آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی/ دست خود ز جان شستم از

برای آزادی» دهانش دوخته شد و در نهایت در ۲۵ مهرماه ۱۳۱۸ با تزریق آمپول هوا توسط پزشک احمدی در زندان رضا شاه کشته شد، امیرمختار کریم‌پور شیرازی شاعر، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی هوادار ملی شدن صنعت نفت ایران بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و پس از مدت‌ها شکنجه توسط اشرف به آتش کشیده و در ۲۴ اسفند ۱۳۳۲ در زندان دژبان مرکز ارتش جان باخت.

صمد بهرنگی در رود ارس غرق شد، تا اعدام محمد حنیف‌نژاد معلم بزرگ با آموزه‌های تحول‌ساز و تکرارناپذیرش در میدان تیر چیتگر و اعدام معلم مبارز بهروز دهقانی و پویان در تپه‌های اوین و فرزاد کمانگر که در نهایت نامردمی به جرمی که صادرکنندگان حکم می‌دانستند به دروغ و ریا حکم صادر می‌کنند، بر دار رفت، اما پرچم تحول از دست پیشگامان آن معلمان و طبقه کارگر از دست نیفتاد، هر چند با فراز و نشیب‌های زیادی همراه بوده است. اما تا انسان هست و تا بی‌عدالتی هست، مبارزات تداوم خواهد یافت.

تدوین پیش‌نیازهای تحول در ایران و طرح آموزشهای گسترده در سطح جامعه ایران از نیازهای عصر و دوران کنونی است. گذر از مطلقیت و صدور احکام از بالا به پایین و مشارکت جمعی و گسترش رویکرد شورایی در بین آحاد طبقه کارگر در تمامی گستره آن از وظایف پایه‌ای ما معلمان محسوب می‌شود. تبدیل اهداف و آرمان تاریخی مردم ایران به برنامه‌های عملیاتی در عرصه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از وظایفی است که می‌توانند توسط معلمان انجام شود. طبقه کارگر ایران فاقد پایه‌های فکری، دانش و فرهنگی لازم است و لذا نیاز است که این پایه‌ها ساخته شوند و شکل بگیرند.

نبردی که از شروع آموزش نوین با نظام کهن مکتب‌خانه‌ها و حوزه‌ها در ۱۳۰ سال قبل در ایران شروع شد، هنوز تعیین تکلیف نشده و تداوم دارد. بخش روحانیت کهن و سنتی که بر مجلس خبرگان و شورای نگهبان و بخش‌های زیادی از مصادر قدرت تکیه کرده است، تمام تلاش خود را برای جلوگیری از رشداندیشه و فرهنگ نو و آموزش نوین بکار گرفته و به خود وعده داده که ظرف سه سال که طی آن کودکان و نوباوگان را در ایستگاه‌های صبحگاهی به بیان جملاتی مذهبی که مفهوم آنرا هم نمی‌دانند، مجبور می‌کنند، همه‌چیز بر وفق مراد است و از مدارس فعلی هم طلبه فقه ساخته می‌شود. اما هزاران هزار دانش‌آموختگان همین مدارس تحت انقیاد معلم تربیتی و روحانیون حوزوی،

به شخصیت‌هایی تبدیل می‌شوند که خلاف انتظار و برنامه‌ریزی انجام شده است. تنها معدودی که فرصت طلبانه برای کسب نانی راحت‌تر و چرب‌تر راه مقلدین بی‌چون و چرا را پیش می‌گیرند، ما بقی در دنیای نوین و متحوّل رشد می‌کنند. هنوز زندان‌ها که گسترش هم یافته‌اند، پر است از فارغ التحصیلانی که از همین مدارس تحت کنترل روحانیون سنتی با کسوت روحانیت و یا لباس عرفی بیرون آمده‌اند و ندای آزادی و برابری سر می‌دهند. کهریزک و اوین همین جوانان پرورش‌یافته نظام تحت کنترلشان را به سلاخی می‌کشد، اما این صف تمامی ندارد و در اتحاد با کارگران و دیگر زحمتکشان می‌خواهند بدون حاکمیت نظام سرمایه و سود محور طبقاتی که انسان را به بند می‌کشد، می‌خواهند زندگی آزاد و انسانی و با حقوق برابر و برابری در رشد را تجربه کنند و این باعث می‌شود که حاکمیت سنتی نسبت به نحوه آموزش خود شک کرده، مرتّب بازنگری و ملاط و غلظت ایدئولوژیک آنرا بیشتر کند. اما باز مشاهده می‌کند که ناکام‌تر از قبل عمل کرده است. این یک دلیل عمده دارد و حاکم سنتی متوجه نیست که:

«عصر کهن و تبعیض‌های طبقاتی و اجتماعی بسر آمده، هر چند با سرنیزه مدّتی آنرا سرپا نگهدارند»

غلامعلی حسینی
معلم بازنشسته ریاضی
فروردین ماه ۱۳۹۴

﴿ ضمانت ﴾

ضمیمه ۱: بیانیه پایانی شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان

سراسر کشور شهریور ۱۳۹۳ تهران

کالایی شدن و طبقاتی شدن آموزش و پرورش، خلاف نصّ صریح قانون اساسی است. رویکرد حراستی و امنیتی که از هشت سال پیش شدت گرفته و هزینه های فراوانی به اقشار مختلف مردم به ویژه فرهنگیان تحمیل کرده است، کمابیش در آموزش و پرورش استمرار دارد.

فرهنگیان انتظار دارند با آزادی معلمان زندانی از جمله رسول بداقی و محمود باقری، لغو حکم زندان مختار اسدی، بازگشت به کار معلمان آزاد شده از زندان و لغو احکام ظالمانه هیأت های تخلفات اداری که در دولت قبل علیه فعالان صنفی صادر گردیده است.

محمود بهشتی لنگرودی: اولین دبیر کلّ کانون صنفی معلمان ایران، سخنگو و بازرس فعلی از ایدئولوگهای کانون که هزینه های بسیاری در پیگیری مطالبات معلمان داشته است. او ده ها هفته را در سلول انفرادی بند ۲۰۹ اوین گذرانده و اخیراً توسط قاضی صلواتی به پنج سال حبس محکوم شده است که پرونده ایشان برای اعمال ماده ۱۸ فرستاده شده است.

علی اصغر ذاتی: سخنگوی پیشین کانون صنفی معلمان ایران که در سال ۸۳ به عنوان اولین زندانی کانون به اوین رفت و چهل روز را در انفرادی گذراند و سپس به دو سال حبس تعلیقی تحت نظر محکوم شد. او هم اکنون مسئول تشکیلات و برنامه ریزی کانون است.

علی اکبر باغانی: دبیر کلّ پیشین و نایب رییس فعلی کانون صنفی معلمان ایران که ده ها هفته در انفرادی بند ۲۰۹ اوین بوده است. او اخیراً توسط قاضی پیر عباسی به یک سال حبس در قزل حصار و ده سال تبعید به زابل محکوم شده است که پرونده ایشان، برای اعمال ماده ۱۸ فرستاده شده است.

محمدتقی فلاحی: نایب رییس پیشین کانون صنفی معلمان ایران و عضو هیأت

رییسه فعلی و از ایدئولوگهای کانون که عضو کمیته تدوین بیانیه است. محمد خاکساری: از موسسین کانون صنفی معلمان ایران، بازرس کانون و بازرس شورای هماهنگی کانون‌های صنفی معلمان کشور و یکی از نمایندگان ایران در سازمان جهانی معلمان که مدیر مسئول و سردبیر هفته نامه توقیف شده قلم معلم بوده است.

ضمیمه ۲: بیانیه پایانی گردهمایی معلمان در دهم اسفند ۹۳

ما معلمان امروز در مقابل خانه ملت گردآمده‌ایم تا قوی‌ترین هشدارها را پیرامون مسائل حادثی که آموزش و پرورش کشور را زمین‌گیر نموده و نفس‌های آن را به شماره‌انداخته است، اعلام نماییم.

ما خواهان محو تمرکزگرایی شدید حاکم بر آموزش و پرورش، محوریت بخشیدن به بخش آموزش و دخالت‌دادن موثر و سازمان‌یافته‌ی بدنه‌ی آموزشی کشور به ویژه معلمان در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها هستیم.

۲. ما معتقدیم به رغم شرایط دشوار اقتصادی کنونی در کشور، با جابجایی در برخی ردیف‌های بودجه، با حذف یا کاهش ردیف‌های بودجه‌ای که ظاهراً صرف امور فرهنگی در سازمان‌ها، نهادها و ارگان‌هایی می‌شود که مسئولیت مستقیم در امور آموزش و فرهنگی ندارند؛ و افزودن آن به بودجه آموزش و پرورش، می‌توان بودجه آموزش و پرورش را در یک بازه‌ی زمانی دوساله افزایش صددرصدی داد و بسیاری از مشکلات و کمبودهای آن از جمله کسری بودجه مزمن را از بین برد.

۳. با تأکید بر این باور قانونی که بهداشت و آموزش با کیفیت جزو ابتدایی‌ترین حقوق شهروندی است؛ خواهان رویکردی متفاوت با گذشته نسبت به ردیف‌های بودجه از جانب نمایندگان مجلس هستیم. تا همانند بخش سلامت و بهداشت که برای سال آینده بودجه‌ی آن به درستی افزایش ۷۰ درصدی داشته است، بودجه آموزش نیز تغییرات اساسی نماید. افزایش ۲۲ درصدی بودجه آموزش و پرورش در لایحه بودجه سال ۹۴ حتی کسری بودجه‌ی پنج‌هزار میلیاردی سال جاری این وزارتخانه را برطرف نمی‌کند. در صورت تصویب این میزان افزایش، سال آینده اوضاع مالی این وزارتخانه بدتر از سال جاری خواهد بود و معلمان با حقوق پایین‌تر از خط فقر باز هم برای حق التدریس‌اندک خود باید ماه‌ها منتظر بمانند تا این دستمزد ناچیز را به صورت قطره‌چکانی، آن هم مطابق سلیقه وزارتخانه و ادارات آموزش و پرورش دریافت نمایند.

۴. ما خواهان افزایش دست کم ۳۰ درصدی حقوق و فوق‌العاده شغل معلمان برای هرسال طی ۴ سال آینده می‌باشیم تا بخشی از تبعیضی که میان آن‌ها با سایر کارکنان دولت وجود دارد برطرف گردد. در حالی که بار اصلی فعالیت آموزشی بر دوش معلمان و

سایر کارکنان مدارس است، امتیاز فوق‌العاده شغل یک معلم با مدرک کارشناسی ارشد ۸۰۰ می‌باشد، در حالی که همین امتیاز برای کارمندان دولت با مدرک کارشناسی ۱۵۰۰ و با مدرک کارشناسی ارشد ۲۰۰۰ است. ما این تبعیض آشکار را محکوم نموده و خواهان رفع سریع آن به نفع معلمان یعنی گردانندگان اصلی آموزش و پرورش هستیم.

۵. در حالی که در احکام سایر کارکنان دولت وجود ردیف‌هایی مانند حق ایاب و ذهاب، حق مسکن، هزینه یا فیش غذا و وجود ردیفی به نام «سایر» که خود داستانی جداگانه دارد، سال‌هاست امری بدیهی و به رسمیت شناخته شده محسوب می‌شود؛ این ردیف‌ها در فیش حقوق معلمان همچنان مفقودند و یا چنان ناچیز که بیشتر به تمسخر و تحقیر آنان شبیه است. اضافه شدن ردیف‌هایی مانند حق مسکن، ایاب و ذهاب و ... در حکم‌های حقوقی معلمان امری ضروری و حقی طبیعی است و باید با رقم‌های واقع‌بینانه به آنان پرداخت شود. بر این موارد بیفزاییم ناکارآمدی شدید انواع بیمه‌ی معلمان، به ویژه بیمه تکمیلی را که جز در سال اول هرگز رضایت خاطر و آرامش آنان را فراهم ننموده است.

۶. ما خواهان استانداردسازی کلاس‌های درس حداقل از نظر تعداد دانش‌آموزان هستیم (حداکثر ۲۵ نفر در هر کلاس). در حالی که برخی مسئولان وزارت آموزش و پرورش با اعلام میانگین‌های آماری نادرست از وجود نیروهای مازاد سخن می‌گویند، دست کم در تهران و در تمامی مقاطع شاهد کلاس‌های ۳۰ نفر به بالا تا بیش از ۴۰ نفر هستیم. در چنین شرایطی گذشته از کاهش شدید کیفیت آموزش در چنین کلاس‌هایی، شاهد تنش‌های فراوانی میان معلمان و دانش‌آموزان می‌باشیم که جلوه‌های حادثه و تأسف‌بارتر آن را در صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ها شاهد بوده‌ایم. وجود نگاهی صرفاً هزینه‌ای به آموزش و پرورش چنین فجایی را به دنبال داشته است.

۷. رسول بدافی همکار زندانی ما بیش از ۵ سال است که بدون حتی یک روز مرخصی در زندان به سر می‌برد. همین‌طور سیدمحمود باقری. ما خواهان آزادی بی‌قید و شرط این عزیزان و لغو کلیه‌ی احکام صادره توسط هیأت‌های تخلفات اداری در ارتباط با همکاری هستیم که به دلیل فعالیت صنفی حکمی را دریافت نموده‌اند. همین‌طور بازگشت به کار کلیه‌ی همکارانی که حکم محکومیت خود را گذرانده‌اند.

۸. در حالی که بسیاری از معلمان در پایان ۳۰ سال خدمت خود حکم عالی را دریافت می‌نمایند، سازمان بازنشستگی این رتبه را از معلمان نپذیرفته و با کسر دو رتبه،

آن‌ها را و با کاهش حقوق گاه تا بیش از دویست هزار تومان در هنگام بازنشستگی مواجه می‌نماید. تحمیل چنین شرایط ناعادلانه‌ای به معلمان در آغاز دوران بازنشستگی سستی است مضاعف که از سال ۸۸ تاکنون ادامه دارد. ما خواهان تأمین اعتبار کافی برای رفع این شرایط ناعادلانه و پرداخت مابه‌التفاوت آن به صورت یکجا به معلمان ذیحق از سال ۸۸ تا کنون هستیم.

کانون صنفی معلمان ایران (تهران) ۱۳۹۳/۱۲/۱۰

ضمیمه ۳: از سی و یک تیر تا نوزده اسفند

۹۴

نویسنده: محمدحسن پوره، معلم مزد بگیر

سی و یک تیر سال ۹۴ روز مهمی در جنبش عدالتخواهانه نیروی کاربخش آموزش ایران است. روزی که با فراخوان کانونها برای تجمع سکوت مقابل مجلس برای آزادی دبیرکل کانون صنفی معلمان ایران آقای اسماعیل عبدی در تاریخ جنبش معلمان ایران ثبت شد. تجمع سکوتی که فریادش رساتر از هر صدایی بود. فریاد علیه امنیتی شدن فضای فعالیت صنفی و دستگیری فعالین صنفی.

فریاد و مطالبه‌ی تجمع سکوت، آنقدر رسا بود که قبل از روز حماسه، فعالین را متذکر شده بودند که روز سی و یک تیر در تجمع حضور نداشته باشند و روز موعود حضور خیره‌کننده نیروهای امنیتی در بهارستان و مبادی ورودی به بهارستان نشان از ارزش خاص مطالبه معترضین داشت. تجمع قبل از انجام مراسم با دستگیری وسیع معلمان برگزار نشد و تجمعی که قرار بر سکوت اجرا شدنش بود، آنچنان طنین‌انداز شد که برگ زرینی شد در جنبش معلمان ایران.

حماسه سی و یک تیر در تاریخ جنبش معلمان ایران نشان داد که بسترهای عینی و ذهنی جنبش معلمان ایران با بهره‌گیری از شیوه‌های نوین ارتباطی و روش‌های مدنی و رشد آگاهی در بدنه این جنبش مهیاست. بدنه اجتماعی جنبش نوپای معلمان ایران به مدد ابزارهای نوین ارتباطی به حقوق خویش بیشتر از هر زمانی آگاه است. بدنه اجتماعی جنبش معلمان با فقر و فرق روبروست و دلایل این فقر و فرق را بدنه جنبش مطلع شده است. این بدنه با بیش از یک میلیون معلم از سیاست‌های نادرست آموزشی، کالایی شدن و خصوصی سازی آموزش رنج می‌برند و از آن بیزارند و خواهان آموزش رایگان آنچه قانون اساسی صراحتاً بر آن تاکید نموده است، می‌باشند.

جنبش اجتماعی معلمان ایران که نیروی کاربخش آموزش را تشکیل می‌دهد، دارای ساختاری پویا، دینامیک و رو به رشد است و شاید تشکلهایی که ماهیتاً نقش احزاب را ایفا می‌کنند، تلاش دارند اعتراضات صنفی و مستقل معلمان را تحت شعاع عملکرد

حزبی خود قرار دهند و به شیوه‌های گوناگون از اعتراضات مستقل معلمان جلوگیری نمایند. اما جنبش معلمان حرکتی از پایین شکل گرفته می‌باشد و حتی بعضاً کانونها و تشکل‌های خود را با حرکت‌های اعتراضی جنبش هماهنگ می‌کنند.

نگاهی به شعارهای جنبش از سی و یک تیر تا نوزده اسفند نشان می‌دهد که جنبش رو به رشد نیروی کاربخش آموزش ایران سه رویکرد را در رأس خواسته‌ها و مطالبات خود قرار داده است.

آزادی معلمان زندانی، این مطالبه محوری‌ترین و اساسی‌ترین خواسته جنبش معلمان است، چرا که این مطالبه یعنی رفع امنیتی‌شدن فضای فعالیت صنفی و حق‌داشتن تشکل‌های مستقل صنفی و حماسه سی و یک تیر نیز برای این مطالبه صورت گرفت و آزادی دبیرکل کانون صنفی معلمان آقای اسماعیل عبدی، ضمن اینکه همزمان فعالینی چون آقای بدایق، باقری در زندان و آقای بهشتی حکم سنگین مواجه شده بودند.

اعتراض به خصوصی‌سازی مدارس و کالایی‌شدن آموزش، بخش رسانه‌ای دولتی و وابسته به سازمانهای خاص بعد از فراگیرشدن جنبش معلمان در قالب برنامه‌های مختلف خبری سعی در تاثیرگذاری روی افکار عمومی جامعه بودند تا دلیل اعتراضات معلمان را صرفاً اعتراض به حقوق بیان کنند و در همان زمان مقایسه تعطیلی معلمان با سایر کارکنان دولت توسط حتی چهره‌های نظامی صورت پذیرفت. اما این رویکرد و مطالبه یعنی اعتراض به خصوصی‌سازی مدارس و کالایی‌شدن آموزش این پیام را به جامعه رساند که معلمان ضمن اینکه معترض به کم‌بودن دستمزد دارند، نسبت به خصوصی‌سازی مدارس و طبقاتی‌شدن دانش‌آموزان معترض هستند.

مشکلات معیشتی و فریاد فرق و فقر، رویکرد سوم اما قدیمی جنبش معلمان است و یک بخش مشترک با سایر مزدبگیران است که مورد استثمار قرار گرفته‌اند.

سه مطالبه یا رویکرد جنبش معلمان از سی و یک تیر ۹۴ تا نوزده اسفند ۹۵ به مطالبات عینی و ملموس جنبش معلمان تبدیل شد که دو بخش این مطالبات، مطالبه عمومی است و جنبش معلمان به ایفای رسالت خویش مبنی بر اعتراض به خصوصی‌سازی گسترده و کالایی‌شدن آموزش پرداخت تا دین خود را نسبت به خانواده‌ی دانش‌آموز و خود دانش‌آموز ادا نماید.

جنبش نوپای معلمان به مرحله‌ای از رشد و بلوغ رسیده است که در برابر استفاده از

حربه تشکلهای کنترل شده، خود مستقلاً و آگاهانه و مطالبه محور به دنبال گرفتن حقوق پایمال شده خود و دانش آموزش باشد. سی و یک تیر ۹۴ دوره‌ای مهم در بلوغ جنبش نیروی کاربخش آموزش ایران است. دوره‌ای که همراه با رشد آگاهی نسبت به حقوق خود و محوریت آن مطالبه محور بودن، می‌باشد.

وقتی که ساختار یک حرکت اعتراضی پویا است. وقتی که شیوه مدنی اعتراض مورد قبول همگان است. وقتی که شعارهای عمده و اصلی و مطالبات مشخص است. وقتی که حرکت رو به رشد است و حامیان وضع موجود به جای حلّ مسأله به پاک کردن صورت مسأله می‌پردازند، حرکت رو به رشد بدنه اجتماعی جنبش به ریشه‌دواندن و گسترش خود می‌پردازد. □□□□

جنبش نیروی کاربخش آموزش ایران جنبشی است که فقط مختص شاغلین نیست. وضعیت دردناک بازنشستگان و آینده‌ای که شاغلین برای خود در سیما و زندگی بازنشستگان می‌بینند، سبب شده جنبش معلمان ایران در این بخش منفک نشده و تمایز و خطی بین این دو بخش جنبش دیده نشود و حضور حتی پررنگتر بازنشستگان در تجمع‌های اعتراضی در سه سال اخیر نشان از ضرورت تقویت این جنبش می‌دهد که اگر امروز در پیگیری مطالبات خود مصمم نباشد. آینده چندان دور نیست و در کش و قوس ناملایمات زمانه در کهنسالی نیز باید پیگیر حقوق از دست رفته خویش باشد. جنبش رو به رشد معلمان ایران به مرحله جدیدی از حیات خویش قدم می‌گذارد و آنچه مهم می‌باشد، آگاه بودن این جنبش از حقوق تضییع شده خویش و لزوم پیگیری این حقوق است:

آزادی فعالیت‌های صنفی و داشتن تشکلهای مستقلّ به نصّ صریح قانون اساسی

آزادی فعالین صنفی

رفع فقر و فرق و بهبود معیشت

تحصیل رایگان و جلوگیری از گسترش خصوصی‌سازی و کالایی‌شدن آموزش

گرامیداشت خاطره حماسه سی و یک تیر و حماسه‌سازان این روز بزرگ در جنبش

معلمان ایران

ضمیمه ۴: فلسفه‌های نوین آموزش

فلسفه آموزش و پرورش مدرن بر اساس تغییر کلیه پارادایم‌ها و ساختارهای فکری - فرهنگی، تحقیق و پژوهش بوده، دگم‌ها و سنت‌های موجود را نقادی نموده و به بازنگری آنچه که تا کنون هست می‌پردازد. تحول و نوآوری، آزادی‌اندیشه و ایجاد ساختارهای نوین تحقیق و شناخت و شک در همه آنچه که تا کنون حاکم بوده است را در خود دارد. نظام آموزش نوین بر خلاف قرون وسطی بر اساس نفی وضعیت‌ها؛ سلسه مراتب و قیمومیت و پارادایم‌هاست در آموزش مدرن و انتقادی، جامعه در حال دگرگونی مداوم است، مربی رادیکال، همزمان با دگرگونی اجتماعی می‌کوشد نابرابری را از راه آموزش و پرورش حذف کند، روحیه‌ی پرسشگری و به چالش کشیدن موضوعات، نهادها و ساختارها، اصلی است که افراد آگاه و منتقد- نه مقلد- خروجی این نظام آموزشی هستند. توجه به دیدگاههای دانش‌آموزان، فراهم کردن بستری برای ابراز عقیده‌ی آنها و ایفای نقش راهنما از جانب معلم و نه ماشین پاسخگویی به همه‌ی پرسش‌های دانش‌آموزان، شناسایی زمینه فرهنگ‌های متفاوت بستری برای دموکراسی تأکید بر گفتمان دانش محور (نه عقیده محور) با نگاهی اکتشافی به تحقیق و بررسی مسائل است. در آموزش مدرن، حقیقت در نهایت فرایندی است که با انگیزش و کنجکاوی فردی و با روش شناخت‌شناسانه نظام‌مند و با تحقیقات و تفکر نقادانه کسب می‌شود، که نسبت به فرایندهای موجود جنبه‌های پویا و مثبت را جذب و در روش و یافته‌های خود ادغام می‌کند.

(نتایج در فرایندها و روش‌ها شناخت‌شناسی قرار دارد در آموزش سنتی نتایج از قبل مشخص است و فقط باید اثبات شود. روش‌های مدرن پژوهش و تحقیق است نه انباشتن ذهن از محفوظات انتزاعی خارج از واقعیت.

(آموزش مدرن، فکر انتقادی را تفکری منطقی و مستدل می‌داند که به تصمیم‌گیری و داوری درباره باورها و اعمال مرتبط می‌شود. روشمندی در پژوهش

و آموزش - آموختن «چگونه آموختن» و آموختن «چگونه اندیشیدن» است. (با شرایط اقتصادی - اجتماعی غیردمکراتیک امکان آموزش عادلانه و برابر وجود ندارد. هم اکنون، سهم دانش جویان بخش دولتی ۲۰ درصد و بخش غیرانتفاعی و آزاد و.. ۸۰ درصد بالغ شده است.

(در آموزش سنتی تأکید بر بحث دانش آموزان و تقلید از الگوها و اسوه‌های گذشته و نیز اصول تربیتی ایده‌الیستی است. کسب تخصص و تبحر لازم برای اثبات حقیقتی که از ازل هست.

(تجزیه و تحلیل و فعالیت‌های چند سویه برای پژوهش علمی، درک عمیق از حقایق است که نسبی‌اند، با پیروی از روش علمی در گستره آموزش زبان و معنی به شناسایی می‌رسد، یادگیری در انسان از راه فرایند معنادار ایجاد ارتباط بین موضوع‌های جدید و مفاهیم شناختی قبلی صورت می‌گیرد. تجربه شامل ادراک، احساس، اندیشیدن، داوری، مقایسه، توصیف، سیر عقلانی و توجه به ارتباط امور با یک دیگر پایه حل مسئله و اکتشاف عناصر اساسی محسوب می‌شوند. از طریق روش‌های شناخت‌شناسی روشمند از داده‌های موجود، معانی و مفاهیم را استخراج می‌کند. گام بعدی پیش‌بینی نتایج فرضیه‌هاست و در پایان با انجام آزمایش، فرضیه‌های مورد نظر را بررسی می‌کند نقش متقابل ذهن و محیط، نقش تجربه و اهمیت حل مسئله در قلمرو آموزش زبان. در راستای پژوهش حقایق است.

(در پژوهش حقیقت اولیه‌ای وجود ندارد بلکه حقیقت طی یک فرایند تحقیق به صورت کاربرد یک روش شناختی متناسب کشف می‌شود

(روش آموزشی پست مدرن ترکیبی است از ناهمگونی، تنوع و اختلاف در عقاید و نه پیروی از نظام‌های فکری و ارزشی ثابت، علم بستری مناسب فراهم می‌کند تا بواسطه‌ی ایجاد توازن قدرت-دانش، شاگردان بتوانند پدیده‌ها را ببینند و درک کنند

(رویکردهای آموزشی سنتی، روابط مبتنی بر قدرت و به دور از دادگری و برابری را تقویت می‌کنند، اما آموزش مدرن، فرهنگ سیاسی، اندیشه و نظام‌های

سیاسی، اقتصادی و نابرابری‌های موجود را نقد و فراروی می‌کند دنیا بمنزله ساختارها و ایدئولوژی‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌گیرند. فراگیران باید با روش‌شناختی متناسب، فهم و با عمل اقدام کنند.

در آموزش مدرن، محور عاملیت و سوژه بودن معلم و شاگرد هر دو به منزله انسان است. رابطه بین این دو یک تعامل هم تراز است و این رابطه تعامل هم‌تراز دوسویه است بر این اساس معلم می‌تواند از شاگرد بیاموزد. آموزش، فرایندی است برای کشف نیروهای درونی و به فعلیت رسانیدن قابلیت‌های یادگیرنده و این قاعده جز با برقراری روابطی دوسویه میان شاگرد و معلم، قابل فهم نیست. در روش آموزش قدیمی، رابطه میان معلم و یادگیرنده، یک رابطه‌ی یک سویه و عمودی است. در شرایط قدیمی، یادگیرنده، در جایگاه پذیرنده‌ی منفعل قرار دارد.

فلسفه آموزش و پرورش این اعتقاد است که می‌توان انسان را تغییر داد، رشد داد، و یا به عبارت بهتر می‌توان انسان را خلق کرد. به قول فیثته «هدف از آموزش، بیدار کردن استقلال فکری است» و به قول کانت؛ «روشنگری بدون آموزش و پرورش همچون درختی بی‌ریشه است.» بدون آموزش، خرد آدمی از استقلال بی‌بهره خواهد ماند و بدین ترتیب ممکن است زیر قیومیت و نفوذ دیگران قرار بگیرد. بنابراین آزادی، خود از میوه‌های آموزش است. آموزش و پرورش، نیروی مغزی شهروندان را برای مواجهه با جبهه‌های جدید اجتماعی و فرهنگی و عرصه‌های درونی و بیرونی، ساماندهی و تجهیز می‌کند. نیک می‌دانیم که بنیان توسعه‌یافتگی پیش‌تر از هر مؤلفه دیگری، دو عنصر هم عرض یعنی «عقلانیت» و «تحول در مفهوم انسان» است. اما در اغلب آثاری که به تعریف و تشریح چپستی مدرنیته پرداخته‌اند، عامل دوم پررنگ‌تر بررسی شده است. آغاز تحول و توسعه‌یافتگی از زمانی است که انسان به موجودی خوداندیش تبدیل گردیده به گونه‌ای که همه چیز در ظرف عقل و اندیشه انسان به محک تجربه و شناخت درآید و محور تمام امور، تفکر آدمی قرار گیرد. در آموزش

نوین موضوع راهنمایی نیست بلکه ع خود راهنما شدن است. آموزش و پرورش مدرن در دنیای پیشرفته درصدد نیست که راه را به مخاطبان خود نشان بدهد، بلکه «راه انداختن» مخاطبان برای او مهم تر می نماید. تحقق این مؤلفه در گرو وجود یک اصل اساسی است و آن چیزی نیست جز آزادی. کاربری آزادی در آموزش و پرورش به طور عینی عبارت است از فراهم آوردن شرایط آزاد برای اندیشیدن، سؤال نمودن و فراهم نمودن زمینه و حق شک کردن، پرسیدن و انتقاد کردن در کلاس های درس. باید به این باور رسید که در فضای منهای آزادی هیچ چیز، نه ایمان، نه فهم و نه رشد علمی به طور مطلوب میسر نیست. چنین ضرورتی می طلبد تا ساختار آموزش از منابع و متون درسی گرفته تا شیوه های تدریس را از قالب گرایی و نتیجه محوری خارج نموده و نیز امنیت و آزادی فکری معلمان را فراهم آورد. در نهایت آزاداندیشی را جایگزین مطلق نگری و جزم اندیشی در تمام امور می نماید. دانش آموز در نظام آموزشی کنونی، خود را با کتاب و معلمانی مواجه می بیند که گویا همگی می خواهند به سمت اثبات نتایج از پیش فرض شده بروند. به عبارتی ادبیات و فضای حاکم بر متون درسی ما در نهایت «غایت محوری و نتیجه گرایی» تدوین شده اند. به گونه ای که می خواهیم دانش آموزان چنین تصور کنند که با این لحن و ادبیات، دیگر سؤالی برای پرسیدن، شک و شبهه ای برای طرح کردن و کمبودی در محتوا و موضوعات مورد نظر باقی نمانده است. جامعه بسته و ایدئولوژیک همواره به عکس آن چه می خواهد، می رسد و خود در تعجب از چرایی أخذ چنین نتایجی بهت زده می نشیند.

روش آموزش مدرن ادعای جامعیت ندارد و به آسانی در برابر هر فکر و ایده جدید و دستاوردی نوین موضع نمی گیرد. - دانش آموز را فردی از جامعه می داند، نه گسیخته از آن و جامعه را نیز متشکل از اجزای (افراد) در حال تکامل و رشد می پندارد که هر فرد باید به سهم خود در این رشد سهیم باشد. فلسفه نوین آموزش و پرورش عناصر مثبت و کلیدی را از کاتب مختلف فلسفی جذب می کند

تا به اهداف اساسی آموزش که مطرح شد دست یابد. به عنوان مثال وقتی ضرورت حفظ محیط زیست و وحدت انسان و طبیعت و مفهوم «جهان یک کلیت یک پارچه است و فروکاستن به اجزایش جایز نیست» مطرح می شود، از یک رویکرد فلسفی مرتبط با ایده آلیسم استفاده می شود. همچنین در قسمت طرح اهداف کلان، یکی از اهداف «مشارکت معلمان در تحقق برابری حقوق و عدالت اجتماعی» عنوان شده، از رویکرد اگزیستانسیالیسم در مبحث «اصالت وجود» استفاده شده است. و بنا به نظریات این مکتب، در انسان برخلاف تمامی موجودات عالم «وجود مقدم بر ماهیت است». هدف ذکر شده مترادف با این نظر اگزیستانسیالیسم است که «همه مردم در قبال معنی و مفهوم زندگی خود و ایجاد ماهیت یا تعریف هویت خویش مسئولیت کامل دارند». طرح ضرورت تغییر که هم سازنده راه را و هم مقصد را دگرگون می کند. «پراکسیس» مارکس است. در حوزه هستی شناسی، سه پرسش اساسی در خصوص ماهیت وجود و جهان هستی، مبدأ و مقصد جهان هستی و محور جهان و یا هستی بخش مد نظر قرار می گیرد.

در بعد فلسفی از ابتدای درک بشر در فلسفه یونان برای بشر مبرهن و واضح بود که: «وجود یک کل یکپارچه است و فروکاستن به اجزایش درست نیست». هم فازی و یکپارچگی فرد و جوامع بشری با کلیت نظام طبیعی مورد تأکید قرار داشته است. از دیدگاه کل نگر، زندگی انسان ها، هماهنگ با طبیعت است و اگر هماهنگ با آن عمل کند تخریب طبیعت اتفاق نمی افتد

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق بلکه گردونی و دریایی عمیق
ترغیب انسان ها به تعریف خویش از راه صورتبندی انتخاب های خود به شیوه ای عقلانی، شکوفا ساختن خویشتن از راه فعلیت بخشیدن استعداد های خود برای حداکثر کمال، و یگانه و یکپارچه ساختن خود از طریق تنظیم نقش ها و تقاضاهای گوناگون زندگی بر وفق نظم عقلایی و منطقی پایه و اساس تحقق جامعه ای بر اساس همبستگی و عدالت اجتماعی و همفاز با طبیعت و توسعه پایدار است. گذر از تنگناها، تناقضات و تضادهای مناسبات زندگی بشر با خود،

جامعه و طبیعت، ضرورت طرح‌ریزی فرهنگی- اجتماعی، اقتصادی همه‌جانبه و پاسخی اساسی برای حلّ تناقضات را می‌طلبد. ابعاد مختلف زندگی انسان، را نمی‌توان به‌طور مکانیکی با تکنولوژی و روابط مادی بدون لحاظ زبان، مفاهیم، درک و چشم‌انداز نوینی از انسان و جامعه را به پیش برد. گذر از تناقضات موجود را در طرح‌ریزی مجدد پارادیم‌ها، چشم‌انداز، هویت و آرمان بشری می‌توان جستجو کرد، که انعکاس یادگیری مستمر است.

ضمیمه ۵: ضرورت تحول بنیادین در نظام آموزش و پرورش در ایران

مقدمه و مؤخره:

اهداف و فلسفه نظام آموزش و پرورش هر جامعه، در راستای اهداف نظام سیاسی و اقتصادی حاکمیت بوده و نظام حاکم تحقق اهداف راهبردی خود را در نظام آموزشی پی می‌گیرد، همانطور که نظام اقتصادی و قضایی خود را در همان راستا سازمان می‌دهد. طبیعتاً نظام آموزشی در ایران در راستای تحقق و اهداف نظام ولایت فقیه قرار دارد. لذا تفاوت‌های اساسی و راهبردی مهم و معنی‌داری نظام آموزشی ایران با نظام‌های آموزشی متعارف و مدرن در دنیا وجود دارد. نظام اقتصادی - اجتماعی در ایران یک سیستمی با گسل‌های عمیق طبقاتی بوده و منشأ تمرکز ثروت رانت گسترده، تقسیم ثروت بین خودی‌های حاکم، فساد سیستماتیک، اختلاس استفاده از تسهیلات مالی و فرار مالیاتی، مصادره‌های اموال، سلب مالکیت از مردم - حقوق بگیران - با تورم‌های افسارگسیخته و افزایش بی‌رویه نقدینگی، ۵۰ درصد مردم زیر خط فقر و ۳۰ درصد زیر خط فقر مطلق، فقدان حمایت‌های دولتی و عمومی از دهک‌های زیر خط فقر و تجاری کردن آموزش و بهداشت و زمین و مسکن اجزای یک سیستم طبقاتی هستند. در حوزه سیاسی، ۲۰۰-۳۰۰ نفر طی چهل سال در رأس نظام سیاسی و اداری به‌طور ادواری در حال گردش و جابجایی هستند. این عده تنها با نقد ناکارآمدی و بیان فساد در بخش‌هایی که مستقیماً زیر نظر رهبری هستند و یا مرگ طبیعی از نظام و قطار قدرت خارج می‌شوند.

در خصوص نظام آموزشی جاری در ایران موارد زیر قابل طرح و بررسی است:
در نظام توزیع نابرابر و در سایه سودهای بادآورده و انحصار و رانت امکان ایجاد نظام آموزشی برابر وجود ندارد. آموزش نابرابر زاییده توزیع ثروت نابرابر است.

اقتدارگرایی و استبداد در کنار دین‌مداری با جوهره قداستی قرار گرفته است و یک انحصار را تداعی می‌کند. حاکمیت، مقاومت در برابر انحصار قدرت از بالا به پایین، با مخالفت با آموزه‌های دینی را یکسان فرض می‌کرده و سرکوب را موجّه نشان می‌دهد. مجریان این سیستم همواره در معرض خطر مقاومت افراد بدنه که تحت قیمومیت خود می‌پندارند، قرار دارند.

استفاده ابزاری از ایدئولوژی، شامل هر نوع نظریه جهت‌دار یا هر نوع تلاش برای نزدیک کردن علم سیاست، فرهنگ و علوم اجتماعی به سیستمی از عقاید و اعتقادات است و هر انتقادی را به‌عنوان مخالفت با شرع و دین قلمداد و مکافات می‌کنند.

با گسترش نابرابری و افزایش تفاوت‌های طبقاتی، معلمان که رسالت توسعه و تکامل اجتماعی - اقتصادی را بر دوش خود حمل می‌کنند در قهر اقتصادی و زیر خط فقر محکوم شده و بجای درآمدی در خط رفاه، حقوقشان در محدوده یک سوم خط فقر قرار دارد. هر مطالبه و خواست معلمان برای کسب حقوق خود و یا اعتراض به نظام طبقاتی آموزشی و خصوصی کردن آموزش با برخورد قهرآمیز و امنیتی حاکمیت مواجه می‌شوند.

بخشی از معلمان، بخصوص در تهران و برخی کلان شهرها از نابرابری‌ها و تضاد طبقاتی موجود در نظام آموزش برای خود کلاهی ساخته و به نان و نوایی رسیده‌اند و خود را عملاً به کلان سرمایه‌داران، رانت‌خوران، اصحاب اختلاس و نظام فاسد اقتصادی و ارباب قدرت می‌فروشند با جدا کردن خود از صفوف معلمان به هم‌طبقه‌ای‌های خود پشت می‌کنند.

برخی از معلمان بجهت محافظه‌کاری با مجموعه مطالبات و حرکت اعتراضی معلمان همکاری نمی‌کنند توجه ندارند که حاکمیت نه‌تنها نمی‌تواند بیش از یک میلیون معلم را زندانی کند بلکه حتی قادر نیستند ۵۰ معلم را دستگیر و زندانی کنند، در آنصورت بزرگ‌ترین زندان معلمان را در تاریخ کل بشریت در دوران حاکمیت اسلامی روحانیت شیعی رخ خواهد داد، که حاکمیت تاب تحمل آن را ندارد.

درحالی که نکبت‌زادگان کلان سرمایه‌دار و رانت‌خوار در مدارس که ۲۰ تا ۴۰ میلیون سالیانه می‌پردازند، و در دانشگاه‌های بین‌الملل سالیانه یکصد میلیون تومان شهریه می‌پردازند، آنان برای فرزندان خود تحصیل و مدارک خریداری می‌کنند یک عده‌ای به مدارس دولتی می‌روند که به خاطر آتش گرفتن بخاری‌های غیراستانداردش چه بلایا و فجایعی تاریخی بر سر عزیزان مردم می‌آید. فلسفه آموزش و پرورش مدرن بر اساس تغییر کلیه پارادایم‌ها و ساختارهای فکری - فرهنگی، تحقیق و پژوهش بوده، دگم‌ها و سنت‌های موجود را نقادی نموده و به بازنگری آنچه که تا کنون هست می‌پردازد. تحول و نوآوری، آزادی‌اندیشه و ایجاد ساختارهای نوین تحقیق و شناخت و و شک در همه آنچه که تا کنون حاکم بوده است را در خود دارد. نظام آموزش نوین بر خلاف قرون وسطی بر اساس نفی وضعیت‌ها؛ سلسه مراتب و قیومیت‌هاست

در آموزش مدرن و انتقادی، جامعه درحال دگرگونی مداوم است، مربی رادیکال، همزمان با دگرگونی اجتماعی می‌کوشد نابرابری را از راه آموزش و پرورش حذف کند، روحیه‌ی پرسشگری و به چالش کشیدن موضوعات، نهادها و ساختارها، اصلی است که افراد آگاه و منتقد- نه مقلد- خروجی این نظام آموزشی هستند. توجه به دیدگاه‌های دانش‌آموزان، فراهم کردن بستری برای ابراز عقیده‌ی آنها و ایفای نقش راهنما از جانب معلم و نه ماشین پاسخگویی به همه‌ی پرسش‌های دانش‌آموزان، شناسایی زمینه‌ی فرهنگ‌های متفاوت بستری برای دموکراسی تأکید بر گفتمان دانش‌محور (نه عقیده‌محور) با نگاهی اکتشافی به تحقیق و بررسی مسائل است.

با طبقاتی بودن آموزش، دانش‌آموزان و فراگیران، از نظر حاکمیت به دو گروه تقسیم می‌شود یک بخش‌اندک از رانت‌زادگان حکومتی و سرمایه‌داران مدارک تحصیلی را براحتی خریداری می‌کنند. آن‌ها سطوح اقشار بورکرات‌ها و تکنوکرات‌ها و یا سرمایه‌داران وابسته به دولت را تأمین و نظام بورکراتیک را راهبری روغنکاری می‌کنند. اکثریت ۹۰ درصدی اگر در دوران تحصیل مجبور به ترک تحصیل نشده و از ادامه تحصیل عالی باز بمانند، به لشکر بیکاران پیوسته و

بخش‌هایی از آن‌ها اجباراً تن به خدمت در نیروهای سرکوب ضدشورش، بسیج و سپاه و نیروی انتظامی داده و یا با حضور در جبهه‌های جنگ در سوریه و دیگر مناطقی که منافع حاکمیت است در خدمت توسعه‌طلبی حاکم قرار می‌گیرند، در صورت اخذ مدارک آموزش عالی. پس از سال‌ها بی‌کاری در بهترین وضعیت با بدست آوردن کار، می‌توانند حقوقی برابر یک سوم خط فقر دریافت کنند.

با نظام ایدئولوژیک آموزش که کلیه ویژگی‌های نظام کهن و منسوخ‌شده آموزش را در خود دارد مسلم است که توسعه و تکامل اجتماعی ایران جز با تحول فلسفه و مبانی نظام آموزشی موجود و استقرار یک نظام آموزش نوین امکانپذیر نخواهد بود.

فرایندهای آموزش نظام‌های سنتی و مدرن

فلسفه آموزش و پرورش بر اساس استقلال و ابتکار و نوآوری مبتنی است و با جزمیت و تحمیل ایدئولوژی بر نظام آموزش پرورش در تضاد قرار دارد. روش پژوهش و کشف حقایق جهان هستی و جامعه با نظام‌های ایدئولوژیک منافات دارد در نظام‌های متافیزیک و توتالیتتر، حقیقت تماماً در جزیی‌ترین ابعاد آن تدوین شده و از قبل موجود و محرز است. در موارد جدید، می‌توان با توجه به اصول ثابت و نامتغیر، به تقلید متوسل شد. وظیفه پژوهشگر در نظام‌های سنتی، تنها اثبات آنچه که نظام‌های ایدئولوژیک مفروض دارند، است. تعارض‌ها و ناسازگاری‌ها در نظام آموزشی کشور، باعث ایجاد تفاوت‌های گسترده و عمیقی از اخلاق و منش و رفتار در جوانان شده و حتی گاهی یک فرد را با خودش بجبهت تحمیل ارزش‌های و عدم پذیرش آنها با خود ناسازگار و چندچهره می‌کند. آموزش و پرورش رسمی و اجباری با شعار - شعل معلم شغل انبیاء است، مطرح می‌شود، اما در عمل جز یک شعار پوچ - بجبهت استقرار نظام نابرابر - چیز دیگری نیست.

در آموزش مدرن، حقیقت در نهایت فرایندی است که با انگیزش و کنجکاوی فردی و با روش شناخت‌شناسانه نظام‌مند و با تحقیقات و تفکر نقادانه کسب

می‌شود، که نسبت به فرایندهای موجود جنبه‌های پویا و مثبت را جذب و در روش و یافته‌های خود ادغام می‌کند.

نتایج در فرایندها و روش‌ها شناخت‌شناسی قرار دارد در آموزش سنتی نتایج از قبل مشخص است و فقط باید اثبات شود. روش‌های مدرن پژوهش و تحقیق است نه انباشتن ذهن از محفوظات انتزاعی خارج از واقعیت.

آموزش مدرن، فکر انتقادی را تفکری منطقی و مستدل می‌داند که به تصمیم‌گیری و داوری درباره باورها و اعمال مرتبط می‌شود. روشمندی در پژوهش و آموزش - آموختن «چگونه آموختن» و آموختن «چگونه اندیشیدن» است.

با شرایط اقتصادی - اجتماعی غیردمکراتیک امکان آموزش عادلانه و برابر وجود ندارد. هم اکنون، سهم دانش‌جویان بخش دولتی ۲۰ درصد و بخش غیرانتفاعی و آزاد و ... ۸۰ درصد بالغ شده است.

در آموزش سنتی تاکید بر بحث دانش‌آموزان و تقلید از الگوها و اسوه‌های گذشته و نیز اصول تربیتی ایده‌آلیستی است. کسب تخصص و تبحر لازم برای اثبات حقیقتی که از ازل هست.

تجزیه و تحلیل و فعالیت‌های چندسویه برای پژوهش علمی، درک عمیق از حقایق است که نسبی‌اند، با پیروی از روش علمی در گستره آموزش زبان و معنی به شناسایی می‌رسد، یادگیری در انسان از راه فرایند معنادار ایجاد ارتباط بین موضوع‌های جدید و مفاهیم شناختی قبلی صورت می‌گیرد. تجربه شامل ادراک، احساس، اندیشیدن، داوری، مقایسه، توصیف، سیر عقلانی و توجه به ارتباط امور با یک دیگر پایه حل مسئله و اکتشاف عناصر اساسی محسوب می‌شوند. از طریق روش‌های شناخت‌شناسی روشمند از داده‌های موجود، معانی و مفاهیم را استخراج می‌کند. گام بعدی پیش‌بینی نتایج فرضیه‌هاست و در پایان با انجام آزمایش، فرضیه‌های مورد نظر را بررسی می‌کند نقش متقابل ذهن و محیط، نقش تجربه و اهمیت حل مسئله در قلمرو آموزش زبان. در راستای پژوهش حقایق است.

در پژوهش حقیقت اولیه‌ای وجود ندارد بلکه حقیقت طی یک فرایند تحقیق

به صورت کاربرد یک روش شناختی متناسب کشف می شود
روش آموزشی پست مدرن ترکیبی است از ناهمگونی، تنوع و اختلاف در
عقاید و نه پیروی از نظام های فکری و ارزشی ثابت، علم بستری مناسب فراهم
می کند تا بواسطه ای ایجاد توازن قدرت-دانش، شاگردان بتوانند پدیده ها را ببینند
و درک کنند

رویکردهای آموزشی سنتی، روابط مبتنی بر قدرت و به دور از دادگری و
برابری را تقویت می کنند، اما آموزش مدرن، فرهنگ سیاسی، اندیشه و نظام های
سیاسی، اقتصادی و نابرابری های موجود را نقد و فراروی می کند دنیا بمنزله
ساختارها و ایدئولوژی های گوناگون مورد بررسی قرار می گیرند. فراگیران باید با
روش شناختی متناسب، فهم و با عمل اقدام کنند.

در آموزش مدرن، محور عاملیت و سوژه بودن معلم و شاگرد هر دو به منزله
انسان است. رابطه بین این دو یک «تعامل هم تراز» است و این رابطه تعامل
هم تراز دوسویه است بر این اساس معلم می تواند از شاگرد بیاموزد. آموزش،
فرایندی است برای کشف نیروهای درونی و به فعلیت رسانیدن قابلیت های
یادگیرنده و این قاعده جز با برقراری روابطی دوسویه میان شاگرد و معلم، قابل
فهم نیست. در روش آموزش قدیمی، رابطه میان معلم و یادگیرنده، یک رابطه ای
یک سویه و عمودی است. در شرایط قدیمی، یادگیرنده، در جایگاه پذیرنده ای
منفعل قرار دارد.

فلسفه آموزش و پرورش این اعتقاد است که می توان انسان را تغییر داد، رشد
داد، و یا به عبارت بهتر می توان انسان را خلق کرد. به قول فیشته «هدف از
آموزش، بیدار کردن استقلال فکری است» و به قول کانت؛ «روشنگری بدون
آموزش و پرورش همچون درختی بی ریشه است.» بدون آموزش، خرد آدمی از
استقلال بی بهره خواهد ماند و بدین ترتیب ممکن است زیر قیمومیت و نفوذ
دیگران قرار بگیرد. بنابراین آزادی، خود از میوه های آموزش است. آموزش و
پرورش، نیروی مغزی شهروندان را برای مواجهه با جبهه های جدید اجتماعی و
فرهنگی و عرصه های درونی و بیرونی، ساماندهی و تجهیز می کند. نیک می دانیم

که بنیان توسعه‌یافتگی پیش‌تر از هر مؤلفه دیگری، دو عنصر هم‌عرض یعنی «عقلانیت» و «تحول در مفهوم انسان» است. اما در اغلب آثاری که به تعریف و تشریح چپستی مدرنیته پرداخته‌اند، عامل دوم پررنگ‌تر بررسی شده است. آغاز تحول و توسعه‌یافتگی از زمانی است که انسان به موجودی خوداندیش تبدیل گردیده به گونه‌ای که همه چیز در ظرف عقل و اندیشه انسان به محک تجربه و شناخت درآید و محور تمام امور، تفکر آدمی قرار گیرد. در آموزش نوین موضوع راهنمایی نیست بلکه «خود راهنما شدن» است. آموزش و پرورش مدرن در دنیای پیشرفته درصدد نیست که راه را به مخاطبان خود نشان بدهد، بلکه «راه‌انداختن» مخاطبان برای او مهم‌تر می‌نماید. تحقق این مؤلفه در گرو وجود یک اصل اساسی است و آن چیزی نیست جز آزادی. کاربری آزادی در آموزش و پرورش به طور عینی عبارت است از فراهم آوردن شرایط آزاد برای اندیشیدن، سؤال نمودن و فراهم نمودن زمینه و حق شک کردن، پرسیدن و انتقاد کردن در کلاس‌های درس. باید به این باور رسید که در فضای منهای آزادی هیچ چیز، نه ایمان، نه فهم و نه رشد علمی به طور مطلوب میسر نیست. چنین ضرورتی می‌طلبد تا ساختار آموزش از منابع و متون درسی گرفته تا شیوه‌های تدریس را از قالب‌گرایی و نتیجه‌محوری خارج نموده و نیز امنیت و آزادی فکری معلمان را فراهم آورد. در نهایت آزاداندیشی را جایگزین مطلق‌نگری و جزم‌اندیشی در تمام امور می‌نماید. دانش‌آموز در نظام آموزشی کنونی، خود را با کتاب و معلمانی مواجه می‌بیند که گویا همگی می‌خواهند به سمت اثبات نتایج از پیش فرض شده بروند. به عبارتی ادبیات و فضای حاکم بر متون درسی ما در نهایت «غایت‌محوری و نتیجه‌گرایی» تدوین شده‌اند. به گونه‌ای که می‌خواهیم دانش‌آموزان چنین تصور کنند که با این لحن و ادبیات، دیگر سؤالی برای پرسیدن، شک و شبهه‌ای برای طرح کردن و کمبودی در محتوا و موضوعات مورد نظر باقی نمانده است. جامعه بسته و ایدئولوژیک همواره به عکس آن چه می‌خواهد، می‌رسد و خود در تعجب از چرایی أخذ چنین نتایجی به‌تازده

می‌نشینند.

روش آموزش مدرن ادعای جامعیت ندارد و به آسانی در برابر هر فکر و ایده جدید و دستاوردی نوین موضع نمی‌گیرد. - دانش‌آموز را فردی از جامعه می‌داند، نه گسیخته از آن و جامعه را نیز متشکل از اجزای (افراد) در حال تکامل و رشد می‌پندارد که هر فرد باید به سهم خود در این رشد سهیم باشد.

مؤلفه‌ها و رویکردهای اساسی نظام آموزش و پرورش موجود، تربیت مقلدینی است که یقین به تقدس و برگزیده بودن کلیت و بخصوص رأس نظام را داشته، و دانش‌آموختگان در دو شاخه معنوی و مادی که هر دو یک کلیت را می‌سازد، بخش حوزه معنا با کسب مهارت‌ها و توانایی‌های استدلالی بتوانند برگزیده بودن حقایق ازلی و تقدس نظام را مستدلاً اثبات کرده و دیگر افراد را نسبت به این امر قانع و مجاب نمایند. این بخش باید بتواند مردم کشورهای منطقه بخصوص مسلمانان را به تشکیل حکومت واحد اسلامی در دنیا رهنمود دهند. محصلین در حوزه ابزارهای مادی، این سلطه منطقه‌ای و جهانی را پی می‌گیرد به کسب مهارت در کسب و کاربرد علوم تجربی و سخت‌افزاری می‌پردازند روغنکاری و راه‌انداختن چرخ‌های نظام در حوزه تولید بالخص صنایع نظامی در راه تشکیل اتحاد جماهیر اسلامی را بعهد می‌گیرد.

استقرار نماز جمعه در قدیمی‌ترین دانشگاه ایران و در قلب تهران نشان از رویکرد ارزشی اقتدارگرایانه حاکمیت دینی بر کل نظام آموزشی و جلوگیری از گسترش تفکر مدرن و نقادانه در کشور بود.

بهره‌مندی بخش‌اندکی از معلمان در کلان‌شهرها از نا برابری‌ها و تبعیض‌ها

با توجه به طبقاتی بودن آموزش و عدم امکان رقابت در تأمین مالی اکثریت دانش‌آموزان از آموزش‌های خصوصی و مدارس و دانشگاه‌های تجاری، این معلمان، اندکی از دورریز رانت‌های کلان و ثروت‌های بادآورده و غارت‌شده بهره‌مند می‌شوند. این بخش عمدتاً در شهر تهران و دیگر کلان‌شهرها حضور دارند. تهران و پس از آن کلان‌شهرها گران‌ترین شهر ایران هستند. قیمت مسکن و

اجاره بهاء در بالاترین میزان نسبت به بقیه شهرها پیرامونی بوده و به همین لحاظ یک مهاجرت مستمر از این مراکز به شهرها، شهرک‌های اطراف و دورتر در حال انجام است. قیمت دیگر نهاده‌های اقتصادی نیز بالاتراست. در شهرهای مرکز (متروپل) نسبت به پیرامون، سرمایه‌گذاری گسترده‌تری انجام می‌شود، به‌طوری‌که بودجه عمرانی شهر تهران ۱۸۰۰۰ میلیارد تومان بوده که از بودجه عمرانی کل کشور بیشتر است. بودجه تهران یک دهم بودجه عمومی دولت است. معلمینی که در تهران و کلان شهرها هستند قادرند هزینه‌های بالای زندگی را با درآمد خود تأمین کنند. در کلان شهرها بخصوص در تهران صدها و هزاران مؤسسات و آموزشگاه‌های آموزشی به‌طور بسیار گسترده فعالیت می‌کنند امثال قلم‌چی، گاج و ده‌ها مؤسسه دیگر غیرانتفاعی آموزشی در مقاطع مختلف تحصیلی، مؤسساتی که پایان‌نامه و مدرک تحصیلی چاپ می‌کنند و مدارس خصوصی که شهریه‌های بسیار هنگفتی نسبت به تمامی شهرها دریافت می‌کنند. امتیازات تأسیس این آموزشگاه‌ها به افرادی داده می‌شود که وابسته به حاکمیت هستند. یک فعال اجتماعی با ارائه سوابق پیشینه خود قادر نشد حتی با وسیله نقلیه خود یک شغل سرویس ایاب ذهاب را در مدارس بدست بیاورد. در یک کلام یک نظام آموزشی طبقاتی طرح‌ریزی و اجرا می‌شود و فرزندان خانواده‌های کارگری و کارمندی قادر نیستند که با تأمین هزینه‌های این آموزشگاه‌ها وارد رقابت برابر با فرزندان ثروتمندان و سرمایه‌داران برای آموزش عالی شوند. این مؤسسات ضد آموزشی بوده و وظیفه دارند که ذهن نوگرا، پرسشگر و جستجوگر جوانان را به انبانی مملو از حفظیاتی که بدرد هیچ جا نمی‌خورند تبدیل کرده و قدرت تفکر و خلاقیت جوانان را مسخ و مسحور کنند. اساس فلسفه آموزش در این مؤسسات بر طبق سخنان و اظهارات بنیانگذار و کارشناسان موسسه «شرطی کردن» اذهان است امری که در روانشناسی برای آموزش حیوانات استفاده می‌شود. در مجموع یک نظام طبقاتی آموزشی مستقر شده است که بخش‌هایی از معلمان تهران و برخی کلان شهرها از دورریزهای سرمایه‌داران بهره می‌برند. به همین لحاظ یک مدیر دبیرستان در بوشهر در اعتصاب شرکت می‌کند اما معلم مدارس در تهران که به

نوعی با این شرکت‌ها و مؤسسات تجاری مرتبط هستند، اشتیاق نشان نمی‌دهد. اینجاست که اگر این معلمان به ادراک و وجدان اجتماعی دست یابند که منافع جامعه و منافع بلند مدت معلمان را به منافع شخصی و کوتاه‌مدت خود که از این مؤسسات ضد آموزشی کسب می‌کنند، ترجیح داده و آموزش رایگان را که وظیفه دولت است محقق و تبعیض طبقاتی در تحصیل ملغی گردد، بنفع آنان نیز خواهد بود، این بخش از معلمان نیز به اعتراضات سراسری پیوسته و با معلمان همگام می‌شوند.

نابرابری‌های در نظام آموزش و پرورش

(به خلاصه‌ای از گفتار رضا امیدی کارشناس اقتصادی مدیر گروه برنامه‌ریزی و رفاه دانشگاه تهران در گفتگو با «تعادل» می‌پردازم).

حذف برخی طبقات از ارائه خدمات آموزشی رایگان و به یک معنا طبقاتی کردن تأمین و توزیع امکانات اجتماعی تبعات دیگری هم دارد که مهم‌ترین آن تضعیف همبستگی اجتماعی است. از سوی دیگر این تبعیض در دریافت آموزش و طبقاتی کردن محیط مدارس موجب می‌شود تا افراد از کودکی تصویری واقعی از جامعه نداشته باشند. زمانی فرزندان طبقات مختلف جامعه کنار هم‌دیگر در کلاس می‌نشستند و همه تصویر واقعی‌تری از جامعه خود داشتند و از خدمات نسبتاً یکسانی برخوردار بودند. منطق بسیاری این است که برای دولت به صرفه نیست که در بعضی مناطق دور و حاشیه‌ای مدرسه بسازد. با همین منطق می‌بینیم که برخی مناطق مرزی مدرسه ندارند. مثلاً مرزهای کردستان و سیستان و بلوچستان را می‌بینیم که بعضاً تا چند روستا حتی یک مدرسه ابتدایی ندارند.

نرخ بازماندگی از تحصیل دختران متوسطه در ایران حدود ۹ درصد است در حالی که در سیستان و بلوچستان ۴۵ درصد است. متأسفانه برخی آن را به گونه‌ای بازنمایی می‌کنند گویی صرفاً مسائل فرهنگی چنین وضعیتی را رقم زده است. مسائل فرهنگی به میزان بسیار کمی تاثیرگذار است و مسأله اصلی موارد دیگری است. یک نهاد خیریه روایت می‌کرد که در حاشیه شهر زاهدان یک

مدرسه ابتدایی با ظرفیت ۱۵۰ نفر برای دختران تأسیس شده ولی تعداد جمعیتی که متقاضی ثبت‌نام بوده‌اند ۶۰۰ نفر بوده‌اند و تعداد قابل توجهی از آنان بالای ۱۳ سال بوده‌اند که برای ثبت‌نام در کلاس اول ابتدایی درخواست ثبت‌نام داشته‌اند چراکه تا این سن به مدرسه دسترسی نداشته‌اند. مساله فقط خانواده‌ها نیستند. ما در این حوزه‌ها با ضعف جدی گفتمانی روبرو هستیم. ما برای حفاظت از حریم اجتماعی و عرصه عمومی خود نیاز به ائتلاف‌های اجتماعی داریم. این ائتلاف در مرحله اول باید کل طبقات را در بر بگیرد. تخریب همبستگی اجتماعی به ضرر همه خواهد بود. مثلاً در موج سوم پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال ۱۳۹۴، بیش از ۷۰ درصد پاسخگوها گفته‌اند که برایشان قابل باور نیست که ثروتمندان از راهی به جز رانت و زیرپانهادن قانون و پارتی ثروتمند شده باشند. این افراد از طبقات مختلف جامعه بوده‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که وضعیتی ایجاد شده است که به قول دسوتو، اقتصاددان پرویی عده‌ای با بهره‌گیری از این وضعیت حباب بلورینی برای خود ساخته‌اند که دیگران را بدان راهی نیست و این دیگران فقط می‌توانند با حسرت نظاره‌گر درون حباب باشند. باید به دنبال ایجاد یک ائتلاف گسترده حول این مسائل بود. در این صورت می‌توان برای حل بسیاری از مسائل از جمله حق آموزش رایگان اقدام کرد. استدلال‌هایی که درباره خصوصی‌سازی آموزش می‌شود مثل آنکه دولت بودجه ندارد یا جایی که نمی‌صرفد نباید مدرسه بزند استدلال قابل دفاعی نیست و می‌توان سیاست‌گذار را قانع کرد که با اقداماتی از قبیل اصلاح نظام مالیاتی و ... هزینه‌های مربوط به آموزش رایگان را تأمین کند. اکنون میانگین تراکم دانش‌آموز در کلاس‌های درس ۲۳ نفر است جالب است بدانید که در هند با جمعیت یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون هم میانگین تراکم دانش‌آموز در کلاس ۲۳ نفر است، یعنی حوزه آموزش تا این اندازه اهمیت دارد برای سرمایه‌گذاری. اتکینسون از صاحب‌نظران حوزه نابرابری در کتاب اخیر خود می‌گوید مهم‌ترین حوزه سرمایه‌گذاری دولت‌ها برای مقابله با نابرابری باید آموزش عمومی و مهارتی باشد.

خصوصی سازی و تجارت در نظام آموزشی

با بررسی برخی شاخص ها می توان به تصویر شفاف تری از وضعیت ایران رسید. میزان سهم دولت از تأمین مخارج آموزش عمومی یکی از این شاخص ها است. میانگین این شاخص در اروپا حدود ۹۰ درصد و در جهان حدود ۸۷ درصد است. کشورهایی هم هستند که تقریباً ۱۰۰ درصد منابع مالی آموزش عمومی از سوی دولت تأمین می شود مثل ایرلند، فنلاند، نروژ، و ... در حالی که در ایران بر اساس برآوردهای مختلف بین ۶۰ تا ۶۵ درصد مخارج آموزش عمومی از سوی دولت تأمین می شود؛ این برآورد بدون لحاظ بازار موازی آموزش است شامل مؤسسات خصوصی مربوط به کلاس های تقویتی و کنکور و مؤسسات نشر کتاب های کمک درسی و ... یعنی اگر این بخش نیز به مخارج آموزشی افزوده شود، سهم دولت در تأمین مالی آموزش عمومی بین ۵۰ تا ۵۵ درصد می شود. این روند در سال های جاری تداوم داشته و امروزه دانشگاه های دولتی تنها شامل ۲۰ درصد دانشجویان را تشکیل می دهند. باید در نظر داشت که همین میزان هم رو به کاهش است و مشارکت دولت در تأمین مالی آموزش عمومی روند نزولی دارد. اکنون در برخی مناطق تهران حدود ۷۰ درصد مدارس خصوصی شده اند و اگر افراد بخواهند کودکان شان را در مدارس دولتی ثبت نام کنند انتخابی ندارند. به هر حال تأمین آموزش یکی از وظایف اساسی حکمران به حساب می آید. اصل ۳۰ قانون اساسی می گوید آموزش عمومی باید رایگان باشد و آموزش عالی هم تا مرز خودکفایی باید رایگان باشد و دولت مکلف است که این مساله را تأمین مالی کند. با این حال غیر از اینکه تحصیل یک حق شهروندی است، آموزش دیدن تکلیف هم به شمار می آید. ما قانون داریم که اگر خانواده ای مانع ثبت نام فرزندش در مدرسه شود می توان با او برخورد قضایی کرد. سال های بعد از جنگ که دولت به صورت جدی وارد بحث سیاست های تعدیل اقتصادی و اولین قانون توسعه تصویب شد و بحث کوچک سازی و کاهش هزینه های اجتماعی دولت و حذف سوبسیدها مطرح شد. یکی از حوزه های مورد توجه آموزش بود. و از آن زمان دولت ها انواعی از سیاست های تشویقی را برای گسترش مدارس غیرانتفاعی به کار

بردند. در همین دولت، صندوق حمایت از مدارس غیردولتی تأسیس شد اکنون بخش بزرگی از مدارس دولتی هم به شیوه مدارس غیرانتفاعی در حال دریافت شهریه‌های کلان هستند. سال گذشته مشاور وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد در سال تحصیلی ۹۶-۹۷ مردم حدود ۱۰ هزار میلیارد تومان شهریه به مدارس دولتی پرداخت کرده‌اند. توجه داشته باشید که این بخش شفاف است که آموزش و پرورش توان رصد آن را دارد چرا که مساله‌ای که وجود دارد و گزارش‌هایی هم در این زمینه منتشر شده و حتی اخیراً وزیر آموزش و پرورش نسبت به آن هشدار داده این است که برخی مدارس حساب‌های جداگانه‌ای دارند و حتی دستگاه‌های کارتخوان مجزا که از سوی وزارتخانه و ادارات استانی و منطقه‌ای آن قابل رصد نیست. این موضوع نشان می‌دهد که عددی که مردم سالیانه به آموزش دولتی پرداخت می‌کنند بیش از همین ۱۰ هزار میلیارد تومان است تقریباً معادل ۲۵ درصد کل بودجه‌ای است که دولت به آموزش و پرورش می‌دهد و این جدای شهریه‌ای است که مردم به مدارس غیرانتفاعی می‌دهند. آنجا هم بحث ۱۵ تا ۲۰ هزار میلیارد تومان است که توسط خانواده‌ها به مدارس غیرانتفاعی پرداخت می‌کنند. کالایی شدن آموزش در عین حال یک تفکیک اجتماعی بین خانواده‌ها ایجاد کرده و منجر به آن شده که بعضی خانواده‌ها با همین مساله ثبت نام کودک در مدارس ویژه به تعبیر و بلن نوعی مصرف نمایی را بازنمایی کنند. بسیاری از مدارس به بنگاه اقتصادی تبدیل شده‌اند و هر دانش‌آموز به مثابه مشتری است و مدرسه به این فکر می‌کند که چقدر می‌تواند از کودک کسب درآمد کند؟ خود این موضوع دامن زده که بعضاً استفاده‌هایی به جز آموزش از ساختمان مدارس انجام گیرد. جالب است بدانید که برخی مدارس مجوز گرفته‌اند که بخش‌هایی از زمین مدرسه را تغییر کاربری داده و اجاره دهند! در همین تهران مدارس هستند که برای مثال یک طبقه را به یک شرکت کامپیوتری اجاره داده‌اند یا کلاسی را برای کاربری فروشگاه‌ای به یک برند لوازم التحریر اجاره داده‌اند. مدرسه‌ای که بخشی از حیاط آن مسقف شده و کلینیک دندان‌پزشکی در آن دایر شده است. در سال‌های اخیر برخی مدارس در

روزنامه‌ها آگهی برای واگذاری بخشی از فضای مدرسه می‌زنند. سال گذشته مشاور وزیر آموزش پرورش اظهار کرد که یک شرکت بیمه‌ای به آموزش و پرورش پیشنهاد داده که در ازای تأمین هزینه چاپ کتب درسی، پشت کتاب‌های درسی تبلیغ آن شرکت باشد! تصور کنید کتبی که قرار است محتوای آن به کودکان آموزش داده شود با تبلیغات یک شرکت پوشانده شود. جالب است بدانید که مشاور وزیر این را یکی از ظرفیت‌های درآمدزایی دانسته بود. چه‌بسا اگر روال به همین گونه ادامه یابد بعید نیست که در سال‌های آینده شاهد تبلیغات شرکت‌ها روی تابلوی مدارس یا روی لباس فرم دانش‌آموزان باشیم. به هر حال وقتی مدرسه به مثابه بنگاه اقتصادی تعریف برنامه درآمدزایی داشته باشد، باید انتظار چنین مسائلی را داشت

اکنون در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس طرحی با عنوان «اصلاح بخشی از مقررات مالی و اداری آموزش و پرورش» در حال بررسی است که در برخی مفاد آن به آموزش و پرورش اجازه داده می‌شود بدون نیاز به مجوزهای کمیسیون عالی شهرسازی، مدارس را که در بَر خیابان‌های اصلی یا موقعیت‌های تجاری قرار دارند تغییر کاربری داده و رأساً یا با مشارکت بخش خصوصی نسبت به تبدیل آن به فضاهای خدماتی و تجاری اقدام کند. این طرح در صحن علنی مجلس رد شد اما با فشار کمیسیون آموزش مجدداً در حال بررسی است. تصویب چنین طرحی با توجه به شرایط نهادی موجود و تجربه‌ای که طی دهه‌های اخیر از چنین قوانینی وجود دارد به معنای به تاراج دادن اموال عمومی است. در این صورت مدرسه دیگر صرفاً یک نهاد اجتماعی نیست بلکه طی این روند در حال تبدیل شدن به بنگاه اقتصادی است و در دوره‌ای حتی این بحث مطرح بود که وزارت آموزش و پرورش یک معاونت اقتصادی برای بحث درآمدزایی داشته باشد. آموزش طبق قانون یک حق همگانی است. باید با کیفیت یکسان برای همه تأمین شود. بدون توجه به اینکه افراد متعلق به چه طبقه‌ای هستند. ببینید اکنون ۶۰ تا ۷۰ هزار میلیارد تومان فرار مالیاتی در کشور داریم. اگر نظام مالیاتی اصلاح شود امکان تأمین مالی نه تنها آموزش بلکه بهداشت رایگان همگانی نیز وجود

دارد.

کافی است فهرستی از مهم‌ترین مدارس غیرانتفاعی و حتی دانشگاه‌های غیرانتفاعی را تهیه کنید. مشاهده می‌کنید بسیاری از مدیران و مالکان این مراکز سابقه حضور در مراکز سیاست‌گذاری نظیر مجلس، وزارتخانه، و... را دارند. همین وضعیت را در نظام سلامت هم می‌بینید و روابط و پیوندهای دوجانبه‌ای که براساس رانت میان بخش‌هایی از مثلاً وزارتخانه با بازار موازی آموزش (مراکز کنکور و ناشران کتاب‌های کمک‌درسی) شکل می‌گیرد نظیر رانت‌های اطلاعاتی و امتیازات مالی و... که به بازتولید و تشدید مداوم کالایی‌شدن آموزش و طبقاتی‌ترشدن این حوزه می‌انجامد. با وجود مشکلات آموزش و پرورش و کمبود اعتبارات، خیرین مدرسه‌ساز هر سال صدها میلیارد تومان خرج تأسیس و نوسازی و بازسازی مدارس در ۳۱ استان کشور می‌کنند اما همچنان شاهد مدارس دولتی بی‌کیفیت، دو شیفته و بعضاً سه شیفته در مناطق محروم هستیم هنوز در کشور در کپرهای و بعضاً چادرهای صحرایی در روستاها کلاس درس برگزار می‌شود و از همین کلاس‌های عادی در نقاط محروم، نفرات برتر آزمون سراسری گروه‌ها ۵ گانه به دانشگاه می‌رود. در برخی از مناطق تهران که مخصوص اقشار نوکیسه هستند سالیانه ۴۰ تا ۱۰۰ میلیون در سال باید شهریه بپردازند آنهم پس از گذر از هفت خوان آزمون تستی و تشریحی و مصاحبه علمی و عملی و خانوادگی و امثالهم. پرداخت شهریه حدود ۱۰۰ میلیون تومان برای تحصیل در مقطع دکترای دانشگاه‌های دولتی در حالی صورت می‌گیرد که اگر با ارز دولتی دانشجویی ۴۲۰۰ تومانی حساب کنیم سالانه ۲۰ تا ۲۵۰۰۰ دلار خرج تحصیل شهروندان ثروتمند نشین تهرانی برای تحصیل فرزندان‌شان در مدارس فوق لاکچری می‌شود. با همین پول می‌توان در بهترین دانشگاه‌های اروپا و آمریکا و آسیا در هر رشته علمی دانش آموخته شد. در برخی مدارس ۲۵ ملیون تومان شهریه برای اول دبستان دریافت می‌کنند.

مهد کودک‌هایی با شهریه دکتری: فضای مشجر ۲۵۰۰ متری، استخر آب گرم سرپوشیده سالن ورزشی چند منظوره مجهز به دیواره سنگنوردی، اتاق

تکواندو، ژیمناستیک، اسکیت و شطرح، آموزش زبان انگلیسی و فرانسه و آموزش مهارت‌های مختلف و ... این امکانات اگر در فهرست امکانات یک مجتمع رفاهی قرار بگیرد شاید عجب نباشد اگر به شما بگوییم که همه آنها برای بچه‌های زیر هفت سال در نظر گرفته شده است، چه؟ بچه‌هایی که پدر و مادرهایشان ترجیح می‌دهند آنها را در مهدهای ویژه و چندستاره ثبت نام کنند. در برخی از مدارس لاکچری شمال پایتخت با همکاری مدارس بین‌المللی خارج از کشور مثلاً هلند به تبادل دانش‌آموز اقدام کرده تا دانش‌آموزان منتخب متمول بتوانند مدتی را با خانواده یک دانش‌آموز اروپایی یا آسیایی زندگی کنند و مهارت‌های زندگی و ارتباط اجتماعی آنها تقویت شود. سفری که معمولاً حدود ۲۰ میلیون تومان هزینه در بر دارد و دانش‌آموز ۱۰ تا ۱۵ ساله را برای یک گردش به اروپا می‌فرستند و در مقابل دانش‌آموز اروپایی هم به تهران می‌آید تا با خانواده دانش‌آموز میزبان مدتی زندگی کند

شهریه نجومی مدرسه‌ای در خیابان ایران زمین شهرک غرب تهران که برای چهارم و پنجم ابتدایی شهریه ۱۱ میلیونی برای سال تحصیلی ۹۳-۹۴ دریافت کرد. اما در سربگ مبلغ ۸ میلیون تومان درج شده است و والدین نمی‌توانند فرم را از مدرسه خارج کنند. چرا دانش‌آموز در مدارس متمول باید روزی ده ساعت تحصیل کند و با اقسام سیستم‌های پیشرفته و ساختارهای تست‌زنی روی دروس مختلف در قالب اردوهای شبانه‌روزی آشنا شود و چند سال از یک زندگی عادی در دهه دوم زندگی خود محروم باشد؟ پایان یافتن تب کنکور و تجارت آموزشگاه‌های کنکور و ناشران کتاب‌های کمک آموزشی؛ می‌تواند پایانی بر عصر تست زنی دانش‌آموزان باشد، عصری که فایده‌ای برای آموزش و پرورش و نه ساختار علمی و تحقیقاتی کشور و نه توسعه علم و اقتصاد و مهارت‌افزایی کشور دارد، تنها منفعتش پرشدن جیب صاحبان مدارس غیرانتفاعی ضدآموزشی باشد. درحالی‌که مدارس غیردولتی ده درصد مدارس را تشکیل می‌دهند (آمار سال ۹۲) ۳۲ درصد رتبه‌های اول تا ۴۰ ورودی‌های کنکور متعلق به دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی است. آماري که بسیاری از خانواده‌ها را تشویق به ثبت نام فرزندانشان

در مدارس غیردولتی می‌کند تا آینده فرزندان‌شان را به نوعی تأمین کنند و خیال‌شان از ورود آنها به دانشگاه راحت باشد.

نزدیک به ده میلیون نفر بی‌سواد داریم این افراد نخستین گروه‌های محروم از عدالت آموزشی و یا قربانیان نابرابری آموزشی هستند.. تفاوت میزان امکانات و تجهیزات آموزشی، همچنین تفاوت بین مدارس دولتی و غیردولتی گسترش یافته است. سهم کیفیت آموزشی بین مدارس نابرابری را نشان می‌دهد. تقسیم معلمان فی‌مابین مدارس فرادستان و فرودستان که به‌همین لحاظ ترک تحصیل بین فرودستان بسیار گسترده است. فرادست زادگاه به هر طریق بلاخره مدرک می‌گیرند آنها آموزش را به راحتی می‌خرند. آموزش در کشور ما کالای فرهنگی شده است همان‌گونه که فرادست می‌تواند خانه و ماشین خوب و خوراک خوب بخرد آموزش و مدرک خوب هم می‌خرد که نشانگر نابرابری‌های آموزشی است.

دو نمونه از کشورها قابل ذکر است، که با دو دید متفاوت ولی ساختار اجتماعی و اقتصادی به نسبت عادلانه که توانسته‌اند آموزش را به صورت عادلانه‌تری پیش ببرند. یکی کوبا که فاقد سرمایه‌های مالی بزرگ برآمده از اقتصاد آزاد است ولی چون تفکر توزیع بالنسبه عادلانه داشته و تلاش کرده توزیع ثروت عادلانه شود، توانسته یک‌ساله بی‌سوادی را ریشه کن کند و نابرابری آموزشی را به میزان زیادی کاهش دهد. دوم سوئد است که هم ثروت به صورت دموکراتیک کنترل شده و هم دارای سیاست دموکراتیک و توزیع آن نسبتاً عادلانه است و تمام اقشار اجتماعی می‌توانند تا مدارج بالای آموزش از آن برخوردار شوند. همچنان که از بهداشت عمومی مناسب نیز برخوردار هستند. با وجود مجموعه فرآیندها و سازوکارهای موجود در مناسبات اقتصادی و اجتماعی مانند رانت اطلاعاتی و رانت قدرت و فساد اداری، این توزیع همچنان نا عادلانه باقی مانده و شاید از جوهی بیشتر هم شده است. کسی که توانسته این گونه به منابع اقتصادی برسد می‌تواند این شکاف را همچنان حفظ کند و منابع ثروت را به سمت خود جذب کند.

نابرابری در نظام آموزشی در ایران

در سرشماری سال ۱۳۸۵، افراد کاملاً بی‌سواد ۹ میلیون و ۸۰۰ نفر (۱۵/۴ درصد) برآورد شده است همچنین بیش از ۶۰ درصد جمعیت بالای ۶ سال تحصیلاتی حداکثر در حد دوره ابتدایی و راهنمایی دارند لذا ۴۰ میلیون جمعیت بالای ۶ سال یا بی‌سوادند و یا حداکثر سوادشان در حد دوره راهنمایی است. این افراد نخستین گروه‌های محروم از عدالت آموزشی و یا قربانیان نابرابری آموزشی هستند. کسانی هم که از آموزش برخوردارند، یکدست نیستند. برای نمونه، روستاییان، به ویژه بسیاری از دختران روستایی به دلایل اجتماعی و اقتصادی از آموزش سطح بالا و برابر یا آموزش‌هایی که شهری‌ها و به ویژه فرادستان شهری از آن برخوردارند، در کل محرومند. فرودستان شهرنشین نیز در مقایسه با فرزندان قشرهای متوسط و بالا، چه از نظر کمی و چه کیفی، از آموزش کمتری بهره می‌برند.

سوم تفاوت قابل توجه در کیفیت آموزشی بین مدارس است؛ یعنی برخی از مدارس به ویژه مدارس روستایی در مقایسه با مدارس شهری، فضای آموزشی مناسب، معلم مجرب و امکانات خوب و مناسبی ندارند و اجرای برنامه‌ها نیز در آنها کیفیت پایین‌تری دارد. تفاوت بین این سه مقوله را در شهرها نیز بین مدارس فرادستان و فرودستان می‌توان مشاهده کرد. گاهی تعداد دانش‌آموز در یک کلاس به ۳۸ تا ۴۰ نفر هم می‌رسد در صورتی که در مدارس حتی دولتی بالای شهر حداکثر تعداد دانش‌آموزان ۳۰ نفر است. علاوه بر این اغلب معلم‌های خوب، عمدتاً در مدارس فرادستان خدمت می‌کنند. همچنین می‌توان به امکان ادامه تحصیل اشاره کرد. در میان فرودستان میزان کودکان ترک تحصیل کرده بسیار زیاد است. حتی آنهایی که می‌توانند به مدارج بالاتر هم برسند، لزوماً از منابع مالی و مالکیت، ثروت چندانی برخوردار نمی‌شوند. بدین ترتیب به آنان ظلم مضاعف می‌شود؛ چرا که آنها نه از سهام مالی نصیبی دارند و نه از آموزش خوب، فرادست‌زادگان به هر طریقی بالاخره مدرک را می‌گیرند. آن‌ها آموزش را به راحتی می‌خرند. آموزش در کشور ما کالای فرهنگی شده است. همان‌گونه که

فرداست می‌تواند خانه خوب، ماشین خوب، ساعت خوب و خوراک خوب بخرد، آموزش و مدرک خوب را هم می‌خرد. به صورت تدریس خصوصی یا مدرسه غیردولتی و یا به هر حيله‌ای که شده مدرک را به دست می‌آورد. مجموعه این وضعیت را می‌توانیم نابرابری آموزشی بنامیم. البته اینها نمونه‌هایی از شاخص‌های نابرابری است. یکی از ریشه‌های آن یکی از آنها برنامه‌ریزی‌های نادرست دولتی است ولی ریشه اصلی و بنیادین آن، نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی است که برنامه‌ریزی‌های دولتی نیز بر آن مبنا استوار می‌شود. (۱)

بعد از انقلاب ۵۷ با غلبه تفکر در حکومت تازه‌تأسیس در جهت خواست عمومی، برای از میان بردن نابرابری‌های آموزشی و یکسان سازی، مدارس غیردولتی دوره پهلوی منحل شدند به جز چند مدرسه مثل علوی و نیکان که رنگ دینی داشتند. این کار در سایه روحیه حاصل از حرکت‌های اعتراضی و سراسری مردم بود که یکی از خواسته‌هایشان از میان بردن آموزش طبقاتی بازمانده از رژیم شاه بود. این روحیه، چون با تغییر در ساختار اجتماعی - اقتصادی همراه نشد و زیربنا همچنان دست نخورده ماند، با شرایط جنگی، سرکوب مردم و فروکش کردن آرام‌آرام روحیه اولیه، برنامه خصوصی‌سازی آموزش، به‌طور شدیدتری احیاء شد. در جامعه به ویژه پس از جنگ، برخی از دست‌اندرکاران بزعم خود متوجه شدند تعطیل کردن مدارس غیردولتی اشتباه بوده است. دود این وضعیت نابسامان در درجه نخست به چشم محرومان اجتماعی و اقتصادی رفت چرا که ثروتمندان افزون بر این که از این آشوب بازار، میلیاردها تومان ثروت بادآورده را به جیب زدند، برای فرزندانشان راه‌هایی را ایجاد کردند تا در صورت لزوم از آموزش موردت نیازشان برخوردار شوند؛ معلم خصوصی گرفتند، از مدرسه‌های غیردولتی پشتیبانی کردند و فرزندانشان را به کشورهای دیگر و اکثراً کشورهای غربی کوچ دادند. تفاوت شهریه در مدارس غیردولتی در شمال و جنوب شهر تهران ارتباط معناداری دارد

ساختار ارزشی و فرهنگی مدارس

تأسیس نهاد امور تربیتی و سپس بسیج دانش‌آموزی از سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ و ارتقای آن به سطح معاونت وزارتخانه معاونت پرورشی (و امروزه معاونت پرورشی و امور فرهنگی)؛ که پیامد آن اقدام برای کنترل فکری و ظاهر دانش‌آموزان و معلمان و تعیین ضوابط الاجرا لازم و اجباری بخصوص روی آموزگاران - بخصوص زنان - بود.

تعریف فهرست طولانی پرورشی به عنوان موارد الاجرا لازم که موارد مهم آن شامل قرائت قرآن، نوحه‌خوانی و گاه سینه‌زنی در مراسم صبح گاهی دانش‌آموزان، برپایی نماز جماعت در حد امکان با حضور یک روحانی، برگزاری دهه اول محرم، خواندن زیارت عاشورا، برگزاری مراسم مداحی و راه‌اندازی دسته‌های عزاداری و خروج از مدرسه برای عزاداری در اطراف مدرسه، خواندن دعای توسل، اجرای برنامه‌های زیارتی اماکن متبرکه و بازدید از مناطق جنگی، برگزاری سخنرانی‌های مذهبی، برگزاری جشن تولد ائمه معصومین و نیز عزاداری در ایام شهادت ایشان، برپایی مسابقات در زمینه حفظ و قرائت قرآن، حفظ حدیث و احکام برپایی جشن تکلیف است. به طور ادعا کرد که دین‌مداری انتخاب شده برای اسلامی کردن مدرسه از رویکردی مناسکی پیروی کرده است که بر آداب و شعائر دینی تمرکز دارد و برای اجرایی کردن آن نیز روش تکلیف اجباری را برگزیده است.

کاهش نرخ سرانه تحصیلی دانش‌آموزان و دانشجویان، کاهش فضای آموزشی و معلمان به تناسب تعداد محصلین - نا متوازن بودن رشته‌های تحصیلی و مقاطع تحصیلی - حضور تعدد تصمیم‌گیران غیرمرتبط و موازی در تصمیم‌گیران امر آموزش - فقدان مشارکت در تصمیم‌گیری توسط معلمان در مدارس و آموزش عالی و همچنین نهادهای دانش‌آموزان و دانشجویان و حضور صوری آنان در تصمیم‌گیری‌ها - تصمیم‌گیری متضاد نهادها و سازمان‌ها و تشکیلات مراکز قانونی متفاوت - ملاک تست زدن بجای گرایش‌ات درونی، علائق، توانمندی‌های مهارتی و تخصص‌ها - تجمیل سهمیه‌بندی‌های بسیج و فرزندان سپاهیان و دولتمردان و فرزندان شهدای جنگی و جانبازان و غیرو و پذیرش در رشته‌های

درجه اول دانشگاهی همگی مغایر با عدالت اجتماعی و گزینش توانمندی‌ها، قابلیت‌ها و شایستگی‌ها و استعدادهاست.

ساختارهای نظام اداری در سطح آموزش و پرورش و ساختار کل نظام بطریقی است که افراد آزاداندیش، تحول خواه، نوآور و خلاق نمی‌توانند در پست‌های ریاست و معاونت ادارات کل و وزارتخانه‌ها حضور یابند. چون نیاز به آدم بده‌بستان کار، نان قرض دادن، رابطه و رفیق‌باز و اهل معامله پنهانی و رانتی دارد، کاری‌هایی است که از عهده فقط عده‌ای خاص ساخته است. خودی و رابطه‌بازی در آنجا بر هر ضابطه و معیاری برتر و تعیین‌کننده است

روش‌های غلطی مثل جداسازی دانش‌آموزان ضعیف و قوی و متوسط در مدارس، همگی ضربه سختی را به روند رشد آن‌ها وارد می‌کند. گاهی اوقات نظام رسمی آموزش فراموش می‌کند که کلاس درس و تشکیلات مدرسه همگی برای کمک به رشد استعدادهای دانش‌آموزان راه‌اندازی شده است نه برای سرکوب و تحقیر و تنبیه آنان. اگر در کلاس درس امنیت و احساس راحتی از آنان سلب شود، نه تنها انگیزه‌ای برای مشارکت در شاگردان به وجود نمی‌آید، بلکه آموزش هیچ کیفیتی نخواهد داشت.

خروجی نظام آموزش و پرورش

نظام آموزشی مقطع ابتدایی فاقد جنبه‌های آموزشی مبتنی بر مشاهده و تجربه در کودک است و بجای آن تأکید زیاد بر انباشته نمودن ذهن دانش‌آموز با اطلاعات و محفوظاتی می‌کند که نه خودشان بهم ارتباط دارند و نه کودک ارتباط آنها را با خودش در می‌یابد

طبق نوشته روزنامه اعتماد شماره ۱۰۵۷ مورخ ۸۸/۰۲/۳۱ «محمدعلی نجفی، علی‌اصغر فانی، محمدرضا نیستانی و شهیندخت میان‌دشتی به همراه بیش از ۵۰ نفر دیگر از کارشناسان حوزه آموزش و پرورش روز گذشته به ناکارآمدی سیستم آموزش و پرورش اعتراض کردند و گفتند: آموزش و پرورش به بیماری در حال احتضار و مدارس به محیط‌هایی کسل‌کننده تبدیل شده و معلمان با خدشه

دارشدن حرمت و منزلتشان عملاً به حاشیه رانده شده‌اند و تشکلهای مورد بی مهری و خشونت قرار گرفته‌اند. در چنین وضعیتی دیوارها بلند، اندیشه‌ها کوتاه و اندیشیدن تعطیل است و تعامل سازنده و پویا در فرآیند آموزش جایی ندارد این امور منجر به ناکارآمدی سیستم و به تبع آن نارضایتی دانش‌آموزان، معلمان و کل جامعه از آن شده است به اعتقاد این کارشناسان نابرابری فرصت‌های آموزشی و طبقاتی شدن آموزش و پرورش و کم توجهی به تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، قومی و نژادی در آموزش و پرورش به عنوان یک فرصت و نه تهدید از دیگر مواردی است که باید به آن توجه کرد.

در بخش نیروی انسانی و به طور مشخص معلم؛ طبق تحلیل‌های این کارشناسان بی‌توجهی به نقش کلیدی معلم در فرآیند آموزش و پرورش، جایگاه نامناسب معلمان از نظر منزلت اقتصادی و اجتماعی، بی‌توجهی به تربیت معلمان حرفه‌ای و همچنین به انفعال کشیده شدن معلم در چالش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی (تأثیرپذیری به جای تأثیرگذاری) از جمله مواردی است که به طور جدی طرح شده است. ناکارآمدی شیوه‌های جذب، نگهداری و ارتقای معلمان و نخبگان در آموزش و پرورش از نکاتی است که مورد اعتراض قرار گرفته است. ... نبود مشارکت معلمان در برنامه‌ریزی، اجرا و ارزیابی برنامه‌های آموزشی در سطح مدارس، منطقه، شهر، استان و کشور و همچنین تمرکزگرایی در مدیریت و برنامه‌ریزی آموزش و پرورش از جمله نکاتی است که در این سال‌ها منجر شده حداقل نوآوری و انعطاف در تدوین برنامه‌های جدید در آموزش و پرورش دیده شود. ماهیت آموزش در مدارس دولتی و خصوصی در ایران یکی است، حتی مدارس خصوصی در جهت انباشتن ذهن تلاش بیشتری می‌کنند.

حرکت تعلیم و تربیت در ایران در راستای حفظ وضع موجود و منافع حاکمیت است و ایجاد نگرش و ارزش‌های یکسان را تشویق می‌کند نگرشی که از قبل تعیین شده و می‌بایست به تک‌تک دانش‌آموزان حقنه کرد.

هدف از تعلیم باید انتقال دانش و ارزش باشد «آموزش و پرورش فرایندی است که به واسطه آن امری با ارزش از معلم به شاگرد انتقال می‌یابد حالت

مطلوب ذهنی که در نتیجه این انتقال پدید می‌آید، در برگیرنده اعتلای عقلانیت و منش است» نظام آموزش و پرورش ما نگرش سودگرایانه آنهم از نوع بسیار محدود و کوتاه‌نظرانه که به هیچ روی باعث شکوفایی علم و تکنولوژی نشده است آموزش و پرورش در ایران فقط ابزاری است برای کسب منزلت اجتماعی کلیه‌اندازه‌گیری‌ها نیز کمی است در سطح ابتدایی حکومت مطلق نمره بیست وجود دارد و جالب اینکه ارزیابی وزارت آموزش و پرورش از معلمان نمونه نیز بر حسب تعداد نمره‌های بیست دانش‌آموزان است.

ذکر مطالب فوق از اینجهت حائز اهمیت است که نویسندگان نامه خود جزو مقامات کلیدی نظام و حتی آموزش و پرورش در حد وزارت بوده‌اند. اما بجهت حاکمیت نظام اقتصادی بر اساس تضادهای طبقاتی گسترده قادر به ایجاد تحول مثبتی در امر آموزش نشده‌اند.

سطح زندگی و درآمد معلمان در بخش آموزش دولتی

از نظر آموزشی تا سطح زندگی، معیشت، آزادی فکر و اندیشه معلم تأمین نشده و نابرابری‌های آموزشی ملغی نشود، فلسفه و نظام آموزش و پرورش متحول نمی‌شود. فضا و تجهیزات و برنامه لازم است ولی بیش از آن، توجه به معلم اولویت نخست را دارد. در این سال‌ها متأسفانه معلم کوپن‌فروش و راننده آژانس و مسافرکش و حضور در مشاور املاک و دستفروش داشته‌ایم. چنین آدمی دیگر نمی‌تواند معلم باشد. معلم منزلت اجتماعی دارد و یک مرجع اجتماعی محسوب می‌شود. تنها از این جایگاه است که می‌تواند آموزش را نهادینه و باعث تحول در نظام آموزشی شده و دانش‌آموزان با ویژگی‌های پژوهشگر، آزاد و متحول خلق کند. شوربختانه این وضعیت اگر نگوییم کاملاً بلکه در بسیاری موارد تخریب شده است. معلم برای افزایش حقوقش تجمع ساده اعتراضی برقرار می‌کند مورد هجوم نیروهای پلیس قرار گرفته و با دست بند و پا بند به زندان منتقل می‌شود و در نهایت در دادگاه به حبس و شلاق محکوم می‌شود.

برای توضیح مقایسه سطح حقوق و زندگی معلمان، این بخش را عیناً از مقاله:

«معلمان محور دستیابی به توسعه، آزادی دموکراسی و عدالت اجتماعی در ایران»

نوشته قبلی خود نقل می‌کنم:

برای توسعه با محوریت خلاقیت و آزادی انسانی در ایجاد ثروت مادی و معنوی و تحولات گسترده در جامعه، هیچ راهکاری جز ایجاد انگیزه تحول خواهانه در کارکنان آموزش و پرورش، متصور نیست. لذا توجه به تأمین بهداشت روان معلمان و معیشت آنان از اولویت خاصی برخوردار است. شاخص ارتقاء و توسعه منابع انسانی بجهت اهمیت آن در توسعه کشورهای همه ساله اندازه‌گیری و منتشر می‌شود. جدول حقوق کارکنان آموزش و پرورش نسبت به ۱۷ وزارتخانه دستگاه‌های اجرایی نشان از آخرین رتبه (۱۷) را نشان می‌دهد.^۱ جدول مقایسه‌ای نشان می‌دهد که میانگین پرداخت به کارکنان آموزش و پرورش ۲۷٪ نسبت به میانگین کشوری کمتر است. در همان سال (۱۳۷۴) میانگین حقوق و مزایای دریافتی کارکنان آموزش و پرورش نسبت به حقوق و مزایای شرکت‌های دولتی و بانک‌ها ۵۷/۷ درصد بود. (۴۲/۳ درصد کمتر از حقوق و مزایای بانک‌ها) و نیز ۴۱ درصد حقوق و مزایای بخش صنعت بوده است. به بیان دیگر قدرت خرید یک نفر از کارمندان بخش صنعت ۲/۵ برابر یک نفر کارمند آموزش و پرورش بوده است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که حقوق و مزایای کارکنان، به ویژه معلمان در کشورهای توسعه یافته نسبت به حقوق و مزایای کارکنان در بخش صنعت این کشورها بدین شرح است.

جدول ۲ - مقایسه حقوق و مزایای معلمان با کارکنان بخش صنعت در

^۱. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی «همسنگی حقوق و دستمز معلمان با بعضی از دستگاه‌ها و کشورهای جهان»

ایران و دیگر کشور

کشورها	نسبت حقوق معلم به حقوق در بخش صنعت
ایران	(۴۱)
انگلستان	۱۱۴/۱۳
کانادا	۱۹۲/۱۶
ژاپن	۱۸۵/۵
هلند	۱۷۶/۹۶
نروژ	۱۷۸/۲۳
سوئد	۱۸۲
استرالیا	۶۸/۷۵

ملاحظه می‌شود که حقوق و مزایای معلمان در تمامی کشورهای توسعه یافته غیر از استرالیا بیشتر از حقوق و مزایای کارکنان بخش صنعت بوده است، حتی میزان آن در بعضی از کشورها (در ژاپن) به ۱۸۵/۵ درصد می‌رسد، به عبارت بهتر قدرت خرید معلمان ژاپن حدود ۴/۵ برابر معلمان ایران است. (توضیح آنکه این محاسبه توسط مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۷۴ بوده و وضعیت امروز به مراتب اسفبارتر است). در کشورهای مختلف علاوه بر تخصیص حقوق و مزایای بهتر برای معلمان، امتیازات ویژه‌ای نیز به آنان منظور می‌شود از آن جمله در: ژاپن کمک‌های غیرنقدی (بُن) در سال سه بار، که در کل ۱۵ برابر حقوق ماهانه معلم است، پرداخت می‌گردد. در بحرین علاوه بر اینکه معلمان از حقوق مکفی و مسافرت‌های خارجی در صورت نیاز برخوردار هستند به هر کدام از معلمان بعد از مدتی خدمت که قانون آن را معین می‌کند، یک قطعه زمین (حدود ۲۰۰ متر) تحویل می‌شود. معلمان لوکزامبورگی با اختلاف زیاد به نسبت سایر کشورها بالاترین حقوق دریافتی را دارند و معلمان استونیایی کمترین

حقوق را در دنیا می‌گیرند اما ایرانی‌ها در کجای قرار دارند؟! به گزارش تجارت آنلاین از هافینگتون پست، برخی از معلمان در لوکزامبورگ سالانه ۱۳۸۰۰۰ دلار درآمد دارند، در این کشور حداقل حقوق پایه معلمان سالانه ۷۹۰۰۰ دلار است که بیش از حقوق پایه معلمان در هر کشور دیگر است. معلمان در لوکزامبورگ به طور متوسط ۳۰ درصد از بیش از هر کشور دیگری در جهان درآمد دارند. از طرف دیگر معلمان استونی در انتهای جدول قرار دارند و حداکثر درآمد آن‌ها در سال به ۱۷۰۰۰ دلار در سال می‌رسد. یعنی با قیمت هر دلار ۱۲۰۰۰ تومان امروز هر معلم استونیایی بیش از ۲۰۴ میلیون تومان در سال درآمد دارد. این در حالی است که در ایران اگر حداکثر حقوق ماهانه یک معلم را براساس اظهار نظر وزیر آموزش و پرورش در سال گذشته ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان در نظر بگیریم معلمان ایرانی سالانه کمی بیش از ۳۲ میلیون تومان حقوق می‌گیرند. این میزان حقوق با احتساب دلار ۱۲۰۰۰ تومان کمی بیش از ۲۶۷۰ دلار می‌شود نتیجتاً معلمان ایرانی را فقط با ۱۵٪ دریافتی معلمان استونیایی با فاصله بسیار در رده آخر قرار می‌دهد! جالب اینجاست که این میزان حداکثر دریافتی معلمان ایرانی اعلام شده است و بیشتر فرهنگیان در ایران آنگونه که اعلام شده است کمتر از دو میلیون تومان در ماه دریافتی دارند.

در آلمان و دانمارک حقوق پایه‌ای نزدیک به حداکثر درآمد دارند، درحالی‌که معلمان در کانادا، آمریکا و نیوزلند در اواسط دوران خدمت خود حداکثر حقوق را دریافت می‌کنند و بعد از ۱۵ سال خدمت به این سطح می‌رسند. پس از لوکزامبورگ، معلمان کره جنوبی، اتریش، آلمان و کانادا بالاترین حقوق دریافتی را دارند و معلمان ترکیه، کلمبیا، لهستان، جمهوری چک، مجارستان، اسلواکی و استونی که در ماه چیزی حدود ۶ میلیون تومان حقوق می‌گیرند کمترین حقوق را دارند که البته حقوقشان چند برابر حقوق معلمان ایرانی است! (منبع: تجارت آنلاین - کانون صنفی_معلمان)

رفاه اجتماعی خانوارهای شهری طی سالهای متمادی، مستمر و به طور چشمگیری کاهش یافته است و ساختار مخارج نیز دگرگون شده است. با در نظر

گرفتن خط فقر در حد شش ملیون تومان، همهٔ معلمان در زیر خط فقر قرار دارند. معلمان در تأمین معیشت و هزینه‌های غذایی و خوراکی خود صرفه‌جویی نموده‌اند؛ البته صرفه‌جویی غیرمنطقی در مصرفی مواد غذایی لازم و ضروری، عواقب ناگواری به بار می‌آورد؛ از جمله: توانایی جسمانی خانواده معلم را کاهش می‌دهد؛ بینایی افراد خانواده آنان را مختل می‌سازد و باعث پیری زودرس و بیماری‌های خاص می‌شود و میزان یادگیری آنان کاهش می‌یابد. ضروری است که هر سالانه هزینه سنجی مجدد بعمل آمده و متناسب با وضعیت اقتصادی میانگین جدیدی برای دستمزد معلم پیش‌بینی و تصویب گردد.

مقاومت در برابر نابرابری اجتماعی و ستم اقتصادی

هم‌اکنون یکی از پیشگامان مبارزات مدنی در ایران امروز، معلمان هستند. شاقول و شاخص افت و خیز جنبش اجتماعی - اعتراضی و دارای مطالبات سراسری اجتماعی و تاریخی، فرازو فرود اعتراضات معلمان هستند. معلمان نه تنها نسبت به تفاوت حقوق خود نسبت به خط رفاه کاملاً آگاه و واقف بوده و نسبت به آن اعتراض می‌کنند، بلکه رفع نابرابری و طبقاتی شدن آموزش و حذف مدارس غیرانتفاعی را نیز جزو مطالبات خود اعلام می‌کنند، معلمان از حیثیت و جایگاه خود و کل جامعه دفاع می‌کنند. طرح مطالبات عدالت خواهانه و وحدت با تمامی طبقات و اقشار زحمتکش تحت ستم نه صرفاً به صورت شعار، بلکه با برنامه و ادغام ارگانیک با مطالبات صنفی‌اشان را مطرح می‌کنند.

تجربه همین چند سال گذشته به خوبی نشان داده است که جنبش معلمان ایران به رغم همه موانعی که جمهوری اسلامی برای آن ایجاد کرده است، همچنان مؤثر و بن بست شکن است. زیرا طی همین چند ماه گذشته کانون‌های مستقل معلمان دو حرکت اعتراضی سراسری را در بیستم اردیبهشت و اواخر مهر ماه، سامان دادند و طی همین روند به یک روش و شیوه کارا تر دست یافتند و در سومین اعتراض سراسری خود را در ۲۳ و ۲۴ آبان‌ماه سازمان دادند، که سکویی برای رشد دیگر جنبش‌های اجتماعی گردید.

شیوه نو و جدید معلمان در اعتراض به طرح معلم تمام وقت و تاکید به مطالبه آموزش رایگان، کیفی و عادلانه، به شکل تحصن در خود مدارس و عدم حضور در کلاس‌های درس، نتایج پرباری خواهد داشت. زیرا از یکسو امکان شرکت فراگیرتر معلمان سراسر ایران را در تحصن فراهم می‌کند و همین شرکت گسترده در تحصن اعتراضی به شکلی کاملاً مدنی، امکان سرکوب‌های گسترده را مهار می‌کند. بعلاوه، میلیون‌ها دانش‌آموز را با این پرسش اساسی روبرو می‌نماید که چرا معلمان را نباید تنها گذاشت و زمینه‌های واقعی اعتراضات میلیون‌ها دانش‌آموز دختر و پسر آغاز می‌شود

تحصن معلمان در مدارس، نقش حیاتی در ادامه اعتراضات خواهد داشت، چون نسل جوان پا به میدان جدالی خواهد گذاشت که در یک سوی آن مافیای ثروت و قدرت به رهبری نظام سرمایه‌رانی و اختلاس گر است و در سویی دیگر ملت زحمتکش ایران. معلمان در این مبارزه و مقاومت از موجودیت واقعی و هستی خود دفاع می‌کنند، تجربه نشان داده که آنچه حاکمیت از نظام آموزشی می‌خواهد یک نظام برده‌سازی است که در یکطرف آن ثروتمندان اختلاس گر و رانت خواری که در دریای ثروت غوطه می‌خورند و تا مغز استخوان در خدمت نظام هستند. و اکثریت فقر و ماتم‌زده‌ای که صبح تا شب می‌بایست برای لقمه نانی که در همین حدش نیز برای فردای آن امیدی نیست به موجوداتی مفلوک و یا سربازان نظام تبدیل شوند.

حسین غلامی اول آذر ماه ۱۳۹۷

(۱) - از ۱۲ تا طلای المپیاد ریاضی امسال، همه تهرانی هستند. تعداد ۱۰ تا از ۱۲ تا طلا، از دو دبیرستان و ۷ تا طلا از یکی از گران‌ترین مدارس غیرانتفاعی تهران هستند فقط یک دختر بینشون هست. از همین آمار میشه به وضعیت عدالت آموزشی در کل سیستم آموزش و پرورش پی برد.

ضمیمه ۶: پیام کانون صنفی معلمان برای
اتحاد سراسری تشکلهای معلمان

تحلیل مبانی نظری نهادها و تشکلهای معلمان «آینده مکانی نیست که بدانجا می‌رویم، بلکه جایی است که آن را به وجود می‌آوریم. راه‌هایی که به آینده ختم می‌شود، یافتنی و کشف‌کردنی نیستند، بلکه ساختنی‌اند و ساختن آنها، هم سازنده راه را و هم مقصد را دگرگون می‌کند»
(یونسکو ۱۳۶۸)

پژوهش مفاهیم، اهداف و مبانی فلسفی آموزش و تعلیم و تربیت معطوف به ایجاد جامعه همبسته توأم با عدالت اجتماعی، فاقد تبعیض در تمامی اقشار و سطوح انسانی، همچنین تأمین حقوق برابر، برای احاد انسانی یکی از الزامات جوامع توسعه یافته در جهان امروز است. با تدوین طرح راهبردی اولیه کنونی آن را در اختیار تمامی معلمان، تشکلهای و کانون‌ها و گروه‌های اجتماعی مرتبط با آنان قرار می‌دهیم و درخواست نقد و نظر از تمامی دوستان را داریم. تا بتوانیم به چشم‌انداز و درک واحدی از اهداف راهبردی و فلسفه تعلیم و تربیت دوران کنونی. دست یافته و فعالیت‌های خود را هماهنگ و در جهت جامعه‌ای انسانی حرکت کنیم.

طرح موضوع:

هر عنصر انسانی یا سازمان - از جمله تشکلهای و کانون‌های معلمان - برای توانمندسازی مستمر و تداوم حیات خود ضروری است، نسبت به مسیر تا کنونی طی شده، بازنگری کرده، میزان اثر بخشی فعالیت‌هایش در دستیابی به اهداف معلمان را، مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد. به شناسایی فعالیت‌های اثر بخش، همچنین کم‌اثر و یا بی‌ثمر اقدام نموده و رد پای آن را در بخش‌های پنهان شناخت، مبانی نظری، طرح‌ها و فعالیت‌های عملی خود بیابد، سپس نسبت به

مبانی نظری، دیدگاه‌های شناخت‌شناسانه خود بازننگری نماید. در جمع‌بندی مبانی نظری می‌توان به شناخت عمیق‌تری از واقعیات اجتماعی و فعالیت‌ها دست یافت. با بازننگری طرح‌های راهبردی، خود را ارتقاء داده و نسبت به مناسبات با دیگر تشکلهای و عناصر، طرح‌های اثربخش‌تری ارائه نماید. در این راستا به طرح چشم‌انداز، خط مشی و اهداف و درک خود از فلسفه تعلیم و تربیت پرداخته و آن را در معرض نقد و نظر معلمان دلسوز و تشکلهای قرار می‌دهیم.

کاربرد فلسفه تعلیم و تربیت در محور پژوهش ما قرار دارد. این فلسفه آموزش‌های کودک تا مدارس و آموزش‌های عالی و تکمیلی را در بر می‌گیرد. به کارگیری آن منتهی به جستجوگری، پرسشگری و انگیزه برای یادگیری مستمر در تمامی دوران زندگی می‌شود.

در دید کلی فلسفه را روش درست‌اندیشیدن، راه خردمندانه زیستن و کوشش برای شناختن هستی و واقعیت‌های آن می‌دانیم. ما نیازمند تفکر روشمند فلسفی و اندیشه درست در تعلیم و تربیت و راه و رسم زندگی انسانی هستیم و می‌توانیم آن را به همه، حتی به کودکان و نوجوانان دانش‌آموز بیاموزیم، مشروط بر آنکه موضوع مناسب، روش مناسب، زبان و ابزار مناسب و موقعیت مناسب برای این آموزش‌ها شناخته و به کار گیریم. تعلیم و تربیت ما اگر بر فلسفه‌ای روشن و رهایی‌بخش متکی باشد، کودکان، نوجوانان و جوانان ایران خواهند توانست با دیدگاه‌های متفاوت، در مورد معنای زندگی خود در محیط محلی، ملی و جهانی به درستی بیندیشند و مهارت‌های خود را برای زندگی خلاقانه گسترش دهند. برای دستیابی به چنین مقصودی ما باید فهم خود را از حکمت و خرد و دانش به طور عام و فلسفه تعلیم و تربیت و روانشناسی تربیتی به طور خاص و مناسب‌سازی اهداف، محتوا، روش و فرایند تعلیم و تربیت با زندگی در عصر حاضر، در یک نظام فکری روشن و رهایی‌بخش سازماندهی کنیم؛ کانون توجه بحث در اینجا بررسی فلسفه تربیت معلم و ضرورت تشکیل آرمانشهری از منظر معلمان باندیشه‌آگاهی جهانی است، تا بتواند این موضوع را به موضوعی قابل بحث در محافل فلسفی - آموزشی تبدیل کند. سؤالات اصلی پژوهش معطوف به

این است که فلسفه تربیت معلم چه تاثیری می‌تواند در تحول آموزش و پرورش داشته باشد؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که به فکر **تأسیس انجمن و تشکل سراسری معلمان** بيفتيم؟ تشكيل اين انجمن چه تاثیری می‌تواند در تحول آموزش و پرورش داشته باشد؟

رسالت فلسفه تربیت معلم ایجادت غیرات مطلوب درنگرش دانش و رفتار است شکل‌گیری نظام آموزشی برجسته، منوط به مشخص بودن فلسفه تربیت معلم آن نظام است. اگرنگاهی به تاریخچه فلسفه تعلیم و تربیت بیندازیم متوجه می‌شویم که در نظام آموزشی تربیت معلم به غیر از اشاراتی که متخصصین محترم حوزه فلسفه تعلیم و تربیت کرده‌اند، و تعدادشان کمتر از انگشتان یک دست می‌باشد- هنوز فلسفه روشنی برای تربیت معلم در ایران وجود ندارد. هفتاد سال است که به تربیت معلم مشغولیم اما چارچوب فلسفی مشخصی برای تربیت معلم در ایران نداریم و لذا نمی‌توان انتظار تحول عمده را در آموزش و پرورش با ساختار و جهت‌گیری موجود را انتظار داشت. در کشورهای توسعه‌یافته که توانسته‌اند سازوکار پیشرفت خود را تأمین کنند، به اثبات رسیده است که نقش آموزش و پرورش، محور شکل‌گیری و ایجاد زیرساخت‌ها برای جامعه نوین و پیشرو است. بنیان همبستگی اجتماعی و توسعه بر اساس محو یا کاهش تضادها و تبعیض‌های حقوقی، مدنی، قومی و ملی و دینی و جنسیتی، استقرار عدالت اجتماعی، توسعه پایدار اقتصادی، حفظ محیط زیست، تعالی انسانیت، صلح و دوستی همگی به آموخته‌ها و آموزه‌های آموزش و پرورش و درک مشترک از مفاهیم و گفتمان‌ها وابسته است. لیکن آموخته‌های نظام آموزش در ایران برای نیل به چنین اهداف تعالی، بسیار ناکافی بوده و هست.

از طرف دیگر می‌دانیم، کلیه پدیده‌های اجتماعی، در ارتباط ارگانیک و همبسته با یکدیگر بوده، بر روی یکدیگر تأثیر گذاشته و اثر می‌پذیرند. دلایل ناکارآمدی و ضعف یک پدیده - مثل عدم دریافت حقوق معلمان طبق خط رفاه - را می‌توان در فقدان توازن در دیگر عوامل اجتماعی از جمله عدم توزیع عادلانه

ثروت، فاصله عمیق طبقاتی، فقدان دموکراسی و عدم آزادی در پژوهش و اجرای نتایج آن ردیابی کرد. البته برخی عوامل رابطه تنگاتنگ و مستقیم داشته و برخی دیگر رابطه فرعی دارند. بر عکس، برای تقویت و گسترش آموزش و یادگیری مستمر، ضروری است عدالت اجتماعی، آزادی بیان و عقیده، دموکراسی و برابری حقوق برقرار باشد. بدون یک نظام راهبردی آموزش که کیه جوانب، عناصر و شاخص‌های اصلی جامعه را در بر بگیرد، توسعه اجتماعی - اقتصادی ناممکن است. به همین اسلوب، کاهش آسیب‌ها، تعارضات و بزهکاری اجتماعی، بدون کاهش تضادهای طبقاتی و استقرار زیرساخت‌های آموزش فراگیر، متصور نیست. بدین مفهوم که - برای رفع کلیه تبعیض‌ها و دستیابی به همبستگی اجتماعی، هم‌افزایی نیروی عملی و ظرفیت فکری - عملی آحاد انسانی و گروه‌های اجتماعی، دریافت حقوق مکفی و طبق خط رفاه، تأمین درمان رایگان، کرامت و جایگاه اجتماعی معلمان و حقوق بگیران لازم است. به عبارت دیگر، می‌بایست همه عوامل در یک توازن منطقی اجتماعی - اقتصادی قرار داشته باشند. یعنی هر پدیده با کل زندگی اجتماعی پیوند دارد. راهکار حل تضادها نیز با تغییرات در شاخص‌های کلان اقتصادی - اجتماعی مرتبط بوده و می‌بایست مفاهیم و مبانی علمی تعریف‌شده و منطقی داشته باشد. پاسخ این سؤال که چرا سطح زندگی هر معلمی می‌بایست سطح مکفی و تعریف‌شده‌ای بوده و برای آن مبارزه می‌کنیم؟ این است که این پدیده مستقیماً با توسعه اجتماعی - اقتصادی، عدالت اجتماعی و رفع تبعیض و برابری عمومی حقوق مردم مرتبط است. همه شاخص‌ها می‌بایست در یک کل بهم پیوسته از مبانی نظری قوی و منطقی برخوردار بوده، مفاهیم و معانی زنده و روشنی داشته باشند. راه حل تضادها می‌تواند در استقرار آموزش همگانی و مستمر، متبلور شده و مورد اجماع و پذیرش آحاد بشر و گروه‌های اجتماعی قرار گیرد. در ساختار تعریف‌شده یک نظام با الزامات همبستگی انسانی که حقوق کلیه آحاد تأمین و رعایت شده باشد، سطح زندگی معلمان نباید و نمی‌تواند کمتر از میزان معقول و منطقی رفاه در نظر گرفته شود چه رسد به خط فقر!!! تأمین حقوق معلم برای تحقق آزادی وی از نظر معیشتی و مالی، پایه و

اساس یک جامعه متعادل و پیشرو و همبسته انسانی است. نه آن که در مطالبه حقوق معلم؛ فقر، با ترحم بخشی از مقامات حکومتی!!!!؟ و مصلحان جامعه پایه مطالبه‌گری قرار گرفته و به صورت قطره‌چکانی در ردیف اقشار آسیب‌پذیر کمیته امداد لحاظ شوند. در صورت عدم تأمین حقوق مکفی معلم، نظام اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی جامعه فرو ریخته و یا در فرایند زمان بسمت فروپاشی حرکت می‌کند. لذا معلمان در تلاش و مبارزه مستمر برای کسب سطح حقوق خود نه تنها برای خود و خانواده‌شان بلکه برای رهایی کلیه طبقات و اقشار جامعه، برای تأمین یک زندگی انسانی و همبسته، برای حذف تبعیض‌های ناروا و کسب برابر حقوق انسانی نیز مبارزه می‌کنند. معلمان نه تنها سودای شخصی که سودای رهایی اجتماعی و برابری و وحدت را نیز با خود حمل می‌کنند. گسترش آموزش مستمر و همگانی در راستای دستیابی به جامعه‌ای متعادل و متکامل است. در این مسیر معلمان می‌توانند همبستگی دیگر طبقات کار و زحمت یدی و فکری جامعه، اعم از محققان و پژوهشگران، حقوق دانان، طبقه سراسری و گسترده کارگر، پرستاران و کارکنان خدمات تکنولوژیک، اساتید دانشگاه و پزشکان را با خود همراه و متحد نمایند

یادگیری مداوم: راهبرد پایدار استقرار جامعه همبسته انسانی است

بنیان همبستگی اجتماعی، پیشرفت اقتصادی، توسعه پایدار، صلح و دوستی همگی به آموخته‌ها و آموزه‌های تعلیم و تربیت وابسته است. لیکن آموخته‌های دوران کلاسیک از مهد کودک تا ابتدایی و متوسط و آموزش عالی برای نیل به چنین اهداف متعالی، ناکافی هستند. در نتیجه، یک بازاندیشی بنیادی در ساختار، روش‌ها، محتوی و به ویژه تمرکز بر راهبردهای یادگیری که به بهسازی آموزش و پرورش منجر شود، ضرورت دارد. به گونه‌ای که فرد در یک فرایند دائمی، آگاهانه و مسئولانه، درگیر یادگیری شود و تعهد خود را نسبت به خود آموزی از طریق ایجاد، تقویت و تثبیت رویکرد «یادگیری مداوم» ارتقاء دهد. اساساً، تمامی کنش‌ها و کوشش‌های تعلیم و تربیت، معطوف به «یادگیری» است یادگیری که معطوف به دستیابی به آگاهی رسالت و مسئولیت انسانی باشد. می‌توان نحوه دستیابی به

آزادی، خلاقیت، هدفمندی و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی را در فرآیند یادگیری به وجود آورد، تقویت کرد و انگیزه را برای یادگیری گسترش داد از این رو گسترش خلاقیت را باید یکی دیگر از پایه‌های یادگیری مداوم دانست و باید آن را به طور بالقوه در تمام موضوعات آموزشی (نه الزاماً در موضوع خاصی) به کار برد. رشد قوای خلاق، اندیشه نقاد و پرسشگر را به جولان می‌آورد و ضمن ایجاد شوق و رغبت به یادگیری، عرصه یادگیری‌های درون مدرسه را به بیرون از مدرسه، پیوند می‌دهد، این آرمانی است که یادگیری مداوم نیز آن را دنبال می‌کند. در تعلیم و تربیت علاوه بر تلاش بر اساس یافته‌ها و قانون‌مندی‌های عام و تعمیم‌پذیر، باید از زاویه هنر نیز به آن نگریست. در این معنی، تربیت مبتنی بر پژوهش نظام‌مند و همه‌جانبه، خلاقیت و ابتکار به صورت فرایند «خودرهبری»، «خوداندیشی»، «خودارزیابی» معلمان و فراگیران است. فاعلیت و عاملیت هر دو قطب یادگیری به ویژه فراگیران باید در فرآیند یادگیری لحاظ شود به طوری که آنان پذیرنده محض نباشند. ضرورت جذب نخبگان به حرفه معلمی با لحاظ مزایای مادی و معنوی مورد نیاز می‌بایست تأمین شود. تعلیم و تربیت با تلقین متفاوت است. تلقین به معنای تزریق و فروکردن ایدئولوژی‌های خاصی به ذهن دانش‌آموزان است. در یک معنا می‌توان ایدئولوژی را به لحاظ دارا بودن خصیصه‌ی غیرعینیت‌گرایانه‌اش درمقابل دانش قرارداد پژوهش با رویکرد ایدئولوژیک می‌تواند به جهت غلبه هویت‌گرایی بر معرفت‌اندیشی به سمت ایدئولوژی‌سازی گزاره‌های معرفتی پیش رود و به جای درک یافته‌های نو، به توجیه عقاید حاکم و تداوم وضعیت کنونی جامعه با تمامی تناقضات، گره‌گاه‌ها، تضادهای آن بپردازد. وایتهد، نیز با بی‌مرز تلقی کردن جهان بر این باور است که انسان یک هستی زنده است و آموزش و پرورش الزاماً باید «خود یادگیری» وی را برانگیزد و هدایت کند. او باید از جمیع فرصت‌های فراهم آمده در سراسر عمر استفاده کند و به منزله یک فرآیند، انسان را از وضعی به وضع دیگر و از «بودن»‌های محدود به «شدن»‌های نامحدود، مبدل سازد. بقول تافلر «در آینده بی‌سواد کسی نیست که نمی‌تواند بخواند، بلکه کسی است که یاد نگرفته است که

چگونه یادبگیرد.» آنچه بیش از همه مورد نیاز است. «یادگیری چگونه یادگرفتن» است این موضوع روح یادگیری مداوم را شکل می‌دهد. یادگیری یک امر خودانگیخته، اما هدایت شده است. علاوه بر دستاوردهای ادراکی دانش‌آموزان به نیازهای معنوی، مادی، اخلاقی و زیباشناسی آنها نیز توجه می‌شود. دانش از طریق هم کنشی میان دانش‌آموزان و منابع متعدد اطلاعات کسب می‌شود. همچنین دانش‌آموز و آموزگار هر دو به‌عنوان فراگیر و متعلم عمل می‌کنند. در دیدگاه برنامه آموزش جهانی یادگیری عمیق امری است که در اثر تعامل دانش‌آموز با موضوع حاصل می‌شود. در واقع فاصله‌ای برای کاربرد آموخته‌ها در زندگی واقعی و حقیقی وجود ندارد

رسالت آموزش خلاق

رسالت حقیقی تربیت، پروراندن انسان پرشش جویی است که می‌خواهد راه تکامل همه‌جانبه خود را هموار سازد و به رموز فردی و اجتماعی خود و همچنین تا آنجا که ممکن است با دنیای متغیری که در آن زندگی می‌کند، آشنا شود، با دنیا و انسان‌های دیگر مرتبط شود، زندگی دهد، زندگی کند و زندگی خود و دیگران را با عشق و دانش شکوفا سازد. تعلیم و تربیت جمیع پدیده‌ها و فعالیت‌هایی است که انسان را در این فراگرد خلاق یاری و به وی اجازه می‌دهد تا دنیا را روشن‌تر و آگاهانه‌تر ببیند و هنر دیدن، عشق ورزیدن، آفریدن، هنرمند بودن و زیستن را به او بیاموزد. به بیان سقراط «وظیفه معلم، وظیفه قابله است. معلم علم را نمی‌آفریند، بلکه کارگزار ارتباط است و میان شاگرد و سرچشمه‌های خلاقیت به منزله میانجی عمل می‌کند. کار اساسی وی آن است که به شاگرد بفهماند که در درون خود نیرویی دارد که مدخل روشنگری او است» دموکراسی به عنوان یک ایده اجتماعی و عاقلانه‌ترین راه زندگی افراد جامعه، باید در نظام آموزشی به وجود آید. به عبارتی گویاتر، نظام آموزشی باید دانش‌آموزان را برای یک جامعه دموکراتیک آماده کند. آموزش و پرورش حقیقتاً دموکراتیک، در محیط مدرسه پژوهش و آزمایش‌گرا یا کاوش مدار قابل تحقق است. هر نوع

مانعی که سد راه تعامل گروهی شود، به مشارکت گروهی خلل وارد می‌کند و هر نوع استثمار انسان، روحیه همبستگی جامعه‌ای را که به راستی دموکراتیک باشد، تضعیف می‌کند. از این رو، دموکراسی، یک وضعیت جامعه است که در آن روابط اجتماعی به طور منصفانه متوازن می‌شود و هدایت می‌شود. در این جامعه، اهداف را نه یک قدرت خارج از انسان کنشگر، بلکه خود تعیین می‌کند. لذا هدف آموزش و پرورش را باید در درون روند دموکراتیک زندگی جستجو کرد. در دنیای امروز، تربیت انسان‌هایی که بتوانند درست فکر کنند موضوعی اساسی است. فراگیران، برای روبه‌رو شدن با تحولات شگفت‌انگیز قرن جاری، تصمیم‌گیری‌های مناسب و حل مسائل پیچیده جامعه، ناگزیر از کسب مهارت‌های تفکر هستند. اگر کودکان هنگام اشتغال به تحصیل‌اندیشیدن، با هم‌اندیشیدن، و به صورت گروهی کار کردن را نیاموزند، دیگر نمی‌توانند به یادگیری ادامه داده و در جامعه قدم بگذارند. از این رو، آماده کردن دانش‌آموزان برای دنیای فعلی و چالش‌های آن باید مورد توجه برنامه ریزان درسی مدارس جدید قرار گیرد و کلاس درس به مثابه‌ی مرکزی برای پرسش و تحقیق تلقی شود. روشن است که این امر از طریق پرورش دادن فرایند **تفکر انتقادی** در دانش‌آموزان تحقق می‌یابد. معلمان را در این فرایند حامل نقش‌های همیار یادگیرنده، یادگیرنده نمونه، تفسیرکننده، پرسشگر، فراهم‌کننده منابع اطلاعاتی، مشاور، مدیر پروژه، مدرس و آموزش‌دهنده روش تحقیق، پژوهش، فکر کردن و آموختن می‌باشد. تحقیقات متعدد در ایران نشان داده است که نظام آموزشی ایران در جهت تربیت معلم مقلد، یکنواخت و مسلط در اداره کلاس بوده و بیشتر بر حفظ کردن مطالب درسی تأکید شده، روش‌ها و آموزش سنتی، بر پایه انبوه حفظیات و اجبار در تکالیف یکطرفه دارد توجه به تفاوت‌های فردی، منطقه‌ای و ... در فرایند آموزش و یادگیری سنتی کمتر توجه شده است. **تعاریف** : در اینجا به تعریف چند واژه‌های کلیدی در آموزش و پرورش می‌پردازیم:

توسعه مفاهیم: منظور از توسعه مفاهیم، تقویت قدرت نظریه‌پردازی و

نظریه‌سازی از علوم و دانش موجود در انطباق واقعیات جاری در جامعه و جهان هستی و خلق نوآوری‌های بنیادین علمی در تمامی زمینه‌ها و گسترش مفاهیم برای تبیین واقعیات سرعت متحول. توضیح آنکه با اتکاء صرف به مفاهیم قدیم □ که در مقطع علمی بوده‌اند- نمی‌توان درک صحیحی از واقعیات جاری داشت.

آموزش: آموزش راهی است که مقصد آن پدید آوردن دگرگونی و تحول است، آموزشی که به هیچگونه تحولی نینجامد از معنی حقیقی خود دور شده است، به عبارت دیگر آموزش نیست.

پرورش: پرورش یعنی شکوفاندن و به فعل در آوردن توانایی‌هایی درونی و استعداد‌های طبیعی انسان. در پرورش همواره طبیعت و نیروی درونی است که باید اصل شمرده شود.

بارآوردن: بارآوردن مفهومی برای پدید آوردن دگرگونی‌های معینی که ما آن را هدف می‌شماریم و برخلاف پرورش دادن بنیاد و طبیعت اصل نیست بلکه اصل هدف است.

بررسی مبانی فلسفی برنامه آموزش جهانی

در تعلیم و تربیت مکاتب مختلف دیدگاه‌های متفاوتی در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، ارزش‌شناسی، زیبایی‌شناسی آموزش دارند. در اینجا بدون اینکه به طرح مبانی دیدگاه‌های فلسفی متفاوت در بارهٔ تعلیم و تربیت بپردازیم، آن را به صورت کاربردی مطرح می‌کنیم. یعنی در ذیل طرح چشم‌انداز (vision) مأموریت (Mission) اهداف کلان (Goal) راهبردها (Strategie) ارزش‌ها (Values) و خط مشی (Policy) رویکردهای فلسفی مختلف به تناسب کاربردی، مورد استفاده قرار می‌گیرند. به عنوان مثال وقتی ضرورت حفظ محیط زیست و وحدت انسان و طبیعت و مفهوم «جهان یک کلیت یک پارچه است و فروکاستن به اجزایش جایز نیست» مطرح می‌شود، از یک رویکرد فلسفی مرتبط با ایده آلیسم استفاده می‌شود. همچنین در قسمت طرح اهداف کلان، یکی از اهداف «مشارکت معلمان در تحقق برابری حقوق و عدالت اجتماعی» عنوان

شده، از رویکرد اگزیستانسیالیسم در مبحث «اصالت وجود» استفاده شده است. و بنا به نظریات این مکتب، در انسان برخلاف تمامی موجودات عالم «وجود مقدم بر ماهیت است». هدف ذکر شده مترادف با این نظر اگزیستانسیالیسم است که «همه مردم در قبال معنی و مفهوم زندگی خود و ایجاد ماهیت یا تعریف هویت خویش مسئولیت کامل دارند». طرح ضرورت تغییر که هم سازنده راه را و هم مقصد را دگرگون می‌کند «پراکسیس» مارکس است. در حوزه هستی‌شناسی، سه پرسش اساسی در خصوص ماهیت وجود و جهان هستی، مبدأ و مقصد جهان هستی و محور جهان و یا هستی‌بخش مد نظر قرار می‌گیرد.

در بعد فلسفی از ابتدای درک بشر در فلسفه یونان برای بشر مبرهن و واضح بود که: «وجود یک کل یکپارچه است و فروکاستن به اجزایش درست نیست». هم‌فازی و یکپارچگی فرد و جوامع بشری با کلیت نظام طبیعی مورد تأکید قرار داشته است. از دیدگاه کل‌نگر، زندگی انسان‌ها، هماهنگ با طبیعت است و اگر هماهنگ با آن عمل کند تخریب طبیعت اتفاق نمی‌افتد

تو یکی تو نیستی ای خوش رفیق بلکه گردونی و دریایی عمیق
ترغیب انسان‌ها به تعریف خویش از راه صورتبندی انتخاب‌های خود به شیوه‌ای عقلانی، شکوفا ساختن خویشتن از راه فعلیت بخشیدن استعدادهاى خود برای حداکثر کمال، و یگانه و یکپارچه ساختن خود از طریق تنظیم نقش‌ها و تقاضاهای گوناگون زندگی بر وفق نظمى عقلایی و منطقی پایه و اساس تحقق جامعه‌ای بر اساس همبستگی و عدالت اجتماعی و هم‌فاز با طبیعت و توسعه پایدار است. گذر از تنگناها، تناقضات و تضادهای مناسبات زندگی بشر با خود، جامعه و طبیعت، ضرورت طرح‌ریزی فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی همه‌جانبه و پاسخی اساسی برای حل تناقضات را می‌طلبد. ابعاد مختلف زندگی انسان، را نمی‌توان به‌طور مکانیکی با تکنولوژی و روابط مادی بدون لحاظ زبان، مفاهیم، درک و چشم‌انداز نوینی از انسان و جامعه را به پیش برد. گذر از تناقضات موجود را در طرح‌ریزی مجدد پارادیم‌ها، چشم‌انداز، هویت و آرمان بشری می‌توان جستجو کرد، که انعکاس یادگیری مستمر است.

بیانیه چشم‌انداز کانون صنفی معلمان

جامعه آرمانی که انسان‌ها بمثابة یک پیکره واحد و منسجم در جهت رشد و تعالی گام برداشته و گسل‌های مخرب موجود در تمامی ابعاد طبقاتی، قومیت، ملیت، جنسیت، مذهبی و اعتقادی را حذف می‌نماید. از علم و دانش، تکنولوژی در جهت افزایش ساعت فراغت انسان استفاده می‌کند. از طرف دیگر یگانگی و همزیستی با طبیعت به عنوان حفظ محیط زیست به عنوان بستر پایدار و منبع اصلی زندگی انسان تضمین می‌شود. این اهداف با تجدید ساختار بنیادین آموزش و پرورش با افق رستاخیز نوین انسان تلاقی می‌کند. اولویت یادگیری مستمر و بی‌پایان، آموزش همگانی، در هر موقعیت، یادگیری تشکلی‌ها تمامی شئون زندگی را فرا می‌گیرد. تحول و بازنگری در نظام آموزش از کودک تا نوجوان و جوان، بالغ و میانسال و بزرگسال را در بر می‌گیرد. تکامل جامعه بشری، برابری حقوق و عدالت اجتماعی جامع، همچنین توسعه کمال انسانی از اهداف آرمانی معلمان است. گسترش آموزش به صورت نقادانه و پژوهشگرانه بدون حد و مرزهای تعصب‌آلود همراه با آزادی بیان، تحقیق و پژوهش جزو الزامات چنین جامعه‌ای است.

فلسفه ارزشی آموزش و پرورش جامع، نفی هر گونه جایگاه‌ها و موقعیت‌های ساختاریافته سلسله مراتبی براساس ثروت، درآمد، قدرت، جنسیت، سن و قومیت و مذهب را در کارکرد خود دارد. تعریف مجدد انسان بمثابة سوژه اندیشمند، متفکر، خلاق و سازنده فرهنگ، علم و تکنولوژی جایگزین می‌شود. انسانی که نه در تخاصم با طبیعت و جامعه، بلکه در یگانگی با آن قرار داشته، نسبت به تمامی موجودات طبیعی و بالخص انسان در تطابق رشد یابنده قرار می‌گیرد

رسالت کانون (تشکل‌های) معلمان

معلمان در کلیت خود با شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی، ادبیات و هنر، علوم طبیعی، منطق و فلسفه و... دانش روز مرتبط هستند، به‌طور مستمر با حوزه فکر و اندیشه، مفاهیم علمی رشته خود، تعاریف، قوانین، مفروضات اولیه هر علم و منطق تکوین آن، ساختار علم و پارادایم‌های فکری و گفتمانی اعصار مختلف -تاریخ علم-

سر و کار دارند. وضعیت معلمان از نظر سطح زندگی، رفاه و معیشت، فراغت از دغدغه زندگی روزمره، میزان آزادی‌ها در تحقیق و پژوهش و بیان نتایج آن، اجرای یافته‌های تحقیق، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های آموزشی و پرورشی است. میزان تحقق چنین الزاماتی، آنان را به آئینه‌های تمام نمای نظام اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی حاکم در هر عصر و شاخص وضعیت میزان پیشرفت اجتماعی تبدیل می‌کند. از طرف دیگر جایگاه اجتماعی آنان نمایانگر میزان اهمیت علم و دانش، فلسفه و هنر در جامعه است. سلب حقوق و آزادی، کاهش شأن اجتماعی معلمان، نشانگر جامعه‌ای است که با سازوکارهای عدالت اجتماعی، قانونمندی، آزادی و دموکراسی و شکوفایی استعدادهای انسانی و خلاقیت بی‌ارتباط بوده، نشان از ساختار اقتصادی - اجتماعی دارد که نابودکننده نسل‌ها و طبیعت است. آگاهی معلمان به وضعیت حرفه‌ای خود، پایه و اساس نظام نوین انسانی، عدالت و آزادی و شکوفایی انسانی است. برای پایه‌گذاری علم و آگاهی، پرواز مینوی خرد بشری و رهایی از قیود اسارت بار زنجیرهای ذهن اقدام می‌کنند. معلمان در جایگاه اجتماعی قرار دارند که حاکمان در صورت حذف مبانی و فلسفه آموزش می‌توانند براندیشه‌ها و افکار لگام بزنند، لذا آنان از نظر هستی‌شناسی و ذاتی، بالقوه به عنصر مقاومت، تحول و دگرگونی و گذر از وضعیت اسارت‌بار تبدیل می‌شوند. بنیانگذاری تحول و نوآوری در جامعه ایران از دوران قاجار که از سر ریزاندیشه‌های بخش از اندیشمندان و معلمان در کشورهای پیشرفته بسمت شرق شروع شد، دارالفنون و اعزام محصلین بخارج از کشور را بنیان نهاد، همان کسانی که پس از فراغت از تحصیل به روشنگران جامعه ایران تبدیل شدند. پیشروان آموزش و مدارس نوین از رشديه، سعادت، علی داوچی، ملک‌المکلمین، شیخ محمدعلی مدیر و..... موج تحول خواهی جامعه ما از دوران مشروطه را رقم زدند. معلمان به‌طور تاریخی، طلایه‌داران تحول در جامعه ایران شدند. به‌عنوان نهاد ماندگار تحول تا امروز باقی مانده و گسترش خواهند یافت. معلمان بار تحول جامعه ایران را به دوش داشته و با نهادینه شدن آموزش و آگاهی مستمر هر فرد عامل مهمی در دستیابی جامعه به آینده‌ای روشن خواهند بود

اهداف کلان کانون معلمان

با گذر از تنگناهای معیشتی، مسکن، فراغت، کسب حقوق انسانی و آزادی، انسان می‌تواند مراحل بیگانگی از انسان، از کار و از طبیعت را پشت سر گذاشته و با تدوین نظریه‌های رهایی‌بخش، به کسب درجاتی از آزادی برای تحقق استعدادها و توانایی‌های درونی، هم‌افزایی توانمندی، رشد استعدادها و آزادی دست یابد. در واقع «رسالت حقیقی تربیت پروراندن انسان پرسش جویی است که می‌خواهد راه تکامل همه‌جانبه خود را هموار سازد و به رموز فردی و اجتماعی خود و دنیای متغیری که در آن زندگی می‌کند، تا حد ممکن آشنا شود، با دنیا و انسان‌های دیگر مرتبط شود، زندگی دهد، زندگی کند و زندگی خود و دیگران را با عشق و دانش شکوفا سازد. تعلیم و تربیت جمیع پدیده‌ها و فعالیت‌هایی است که انسان را در این فراگرد خلاق یاری و به وی اجازه می‌دهد تا دنیا را روشن‌تر و آگاهانه‌تر ببیند و هنر دیدن، عشق ورزیدن، آفریدن، هنرمند بودن و زیستن را به او بیاموزد» انسان باید با «خود یادگیری» به منزله یک فرآیند، از وضع کنونی به وضع نوین و از «بودن»‌های محدود به «شدن»‌های نامحدود تبدیل شود.

اهداف و فرایندهای مطرح شده را می‌توان به‌صورت زیر مطرح نمود:

آزادی تفکر و بیان؛ تنوع عقاید و دوری از تعصب
مشارکت در تحقق برابری حقوق و عدالت اجتماعی
پرورش ذهن متفکر، پرسشگر خلاق و حقیقت‌جو
ایجاد عشق در آحاد جامعه نسبت به یادگیری مستمر
کشفیاتی که دنیا را یک محیط بهتر برای زندگی بنماید
استقبال و یادگیری از تنوع نظرات و فرهنگ‌ها
مشارکت در سرنوشت اجتماعی - سیاسی و توسعه پایدار ملی
گسترش گفتگو بین تمامی اقشار مختلف، ملی، دینی، جنسیتی و دستیابی به همبستگی انسانی.

دگرگون کردن و تحول مستمر در تعلیم و تربیت در تمامی سطوح
برقراری پیوند بین مراکز آموزشی کلاسیک و مؤسسات مختلف تولیدی،

تکنولوژیک، خدماتی و مدیریت اجرایی اعتلای جامعه و بشریت؛ اعتلای علم و دانش؛ فرهنگ، تحقق همبستگی انسانی بجای رویکردهای حذف و مکانیکی

راهبردهای دستیابی به اهداف

تردید منطقی نسبت به بنیادین‌ترین باورهای خود و بازسازی نظام فکری بر اساس یگانگی انسان و طبیعت، رویکرد دانش‌محور، گسترش کار گروهی در دستیابی به دیدگاه مشترک در ارزش‌ها، روش‌های و دستیابی به اهداف کلان جمع‌بندی پیروزی‌ها، دستاوردها و شکست‌های تاریخی که به وحدت‌اندیشه و فکر رهایی‌بخش از تضادهای موجود جامعه را رهنمون می‌کند.

فعالیت‌ها و اکسیون‌های اجتماعی، محک‌زننده و ارزیابی‌کننده میزان صحت دیدگاه‌ها و نظریات بکار گرفته شده است. همچنین تئوریزه کردن تجربیات، باعث تقویت دیدگاه‌ها و نظریات علمی کسب‌شده می‌باشد.

تمرکز در یگانگی نظر- عمل و ارتقای مبانی نظری با جمع‌بندی‌های عملیاتی، عملکرد کیفی و منطقی‌تر حاصل دستاوردی نظری و علمی رویکرد دانش‌محور و اولویت پژوهش، تحقیق و یادگیری در تمامی ابعاد و آحاد انسان تأمین منابع مالی برای ایجاد کتابخانه‌های محلات و گروه‌های مرتبط و تدوین برنامه‌های مطالعاتی گروهی تقویت و گسترش همبستگی و ارتقای تجربیات و علم رهایی از طریق نشست‌های جمعی

تقویت همبستگی، ترویج ورزش‌های مورد نیاز سنین مختلف، طبیعت و گردشگری

توجه به اهمیت کارهای هنری، نقاشی، خطاطی، فیلم و تأثر
طرح آموزش عمومی همه‌جانبه و پایان‌ناپذیر، به روز و علمی بمنظور شناخت واقعیت‌های جوامع، تجهیز به متدولوژی شناخت و قدرت تمیز بین نمودها و ظواهر فریبنده از بودهای واقعی، فعالیت برای رفع تضادها و تناقضات برای کیفی و عمیق کردن دانش حوزه علوم اجتماعی
آموزش بمنظور حذف تمامی مرزهای ساختگی و جایگزینی تفکر علمی و

منطقی بجای قضاوت‌های عامیانه

بازنگری در علوم اکتسابی و فعالیت‌های معطوف به تغییر واقعیت موجود در جهت شرایط مطلوب و اهداف، اصلاح مستمر دانش نظری و بهبود فعالیت‌های عملی

گسترش روش‌های هم‌افزایی و حل تضادهای گفتمانی بطریق علمی و تمرکز بر موضوع، ارتقای دانش مشترک و نفی تخصیصات فردی و شخصی در رویکرد علمی

کار تیمی، ارزش گذاشتن به روحیه جمعی و رای دغدغه‌های شخصی

ارزش‌های کانون صنفی معلمان

ارزش‌ها در قسمت‌های قبل به صورت موردی و پراکنده مطرح شده است، مورد بررسی بیشتری قرار می‌گیرد.

رشد و تعالی حقوق و آزادی‌های فردی انسان که ضامن حقوق جامعه انسانی است

پرورش اعتماد بنفس و شجاعت در عمل بین کلیه محصلین و دانشجویان و معلمان در سطوح مختلف

ایفای نقش به عنوان شهروندی مسئول و عضوی از جامعه ملی و جهانی

ترویج ارزش‌های انسانی، علو و کرامت نفس و حقوق فردی و اجتماعی انسان

تعهد به انجام مسئولیت‌ها تا تحقق کامل آن

پرورش انسان‌های کیفی، خلاق و نوآور

پرورش انسان‌های چند جانبه و چند بعدی با لحاظ تردید منطقی در کل

حوزه نظر - عمل

پرورش انسان‌های مجهز به شناخت واقعیت‌ها و پدیده‌ها با مدل‌های علمی

همراه با آزمون نتایج یافته‌ها

مؤخره

آموزش خود یادگیرنده و مستمر نه صرفاً برای دستیابی به یک هدف مشخص بلکه فرایندی است که هیچگاه دچار وقفه نخواهد شد، این آموزش نه در محدودهٔ اقشار معین و مشخص آموزشی، بلکه کلیت اقشار و طبقات اجتماعی را می‌بایست فراگیر شود. یادگیری مستمر در هیچ محدوده‌ای متوقف نخواهد شد، یعنی کلیهٔ مرزها را درنوردیده و پیکر واحدی از تمامی اقشار اجتماعی تشکیل می‌دهد. می‌دانیم رشد دانش و آگاهی بشری محدود به یک مقطع تاریخی نبوده و متوقف نمی‌شود. چه بسا مفاهیم و دانشی که در یک برههٔ زمانی در حوزهٔ علم و آگاهی بودند، اما با تطور و گسترش جوامع بشری، و ظهور پدیده‌های نوین فکری - اجتماعی در عمق و سطح جوامع، آن مفاهیم و دانش‌ها امروزه دیگر از حوزهٔ علم خارج شده‌اند. معلمان در هستی زندگی خود می‌بایست و می‌توانند به‌عنوان پیشروان رستاخیز آگاهی‌ها، نگرش و بینش و گفتمان‌ها و طرح ضرورت و الزام ماهیت‌ساز و کار اجتماعی - اقتصادی جوامع مسیر وحدت و شکوفایی انسان و جوامع، همسازی با طبیعت را رشد دهند.

معلمان و کلیهٔ اقشار اجتماعی مرتبط و نزدیک به آنها در مرحلهٔ اول برای تحقق چشم‌انداز، اهداف کلان و راهبردها به وحدت دیدگاه و چشم‌انداز دست یافته و در مرحلهٔ بعد اقدام به ایجاد تشکیلاتی برای تحقق اهداف نموده، با فعالیت‌های لازم رسالت خویش را به پیش می‌برند